

شماره ۳
پائیز ۱۳۶۶

مردم



ان‌شعاب در حزب توده، یا
شعبده بازی دیگر

سازمان‌ها و احزاب سیاسی

برخیز که زمان، زمان خروشدن است

از کتاب مسئله‌سی

آذربایجان و زبان آن

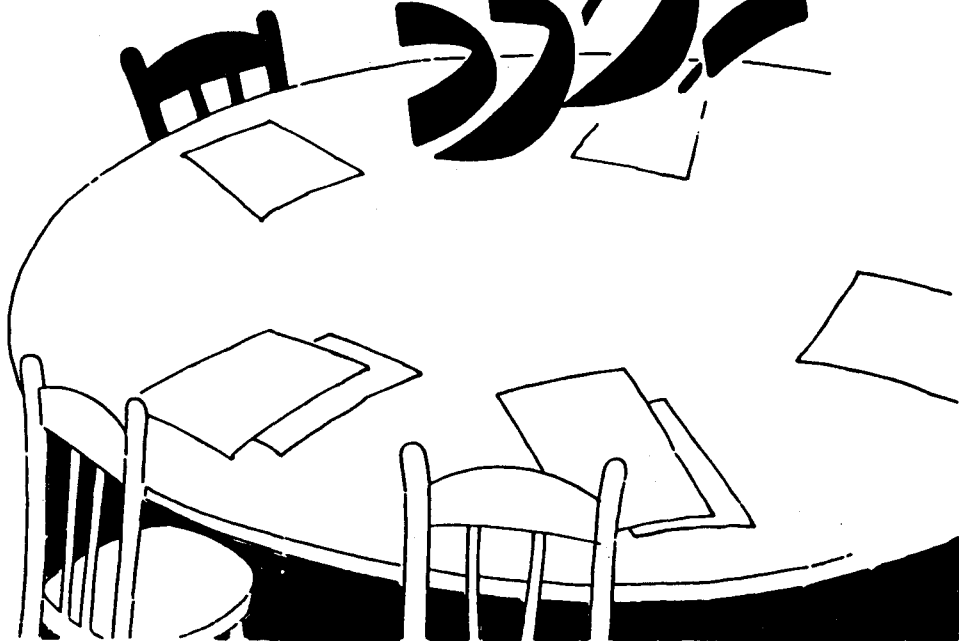
تاریخ سیاسی ارتش ایران

تارهای در حال میرایی (مورگ)

شماره ۳

پائیز ۶۶

میزگرد



Postfach 300 803

جهت همکاری با نشریه میزگرد

5000 Köln 30

با این آدرس می‌توانید مکاتباته‌ها کنید

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	* آذربایجان و زبان آن (۳)
۱	دکتر عباسعلی جوادی
	* سازمانها و احزاب سیاسی (۳)
۲۷	دکتر یونس پارسا بناب
	* شعبده بازی دیگر
۶۱	احمد علیزاده
	* تاریخ سیاسی ارتش ایران (۱۹۲۱ - ۱۸۵۸)
۸۷	دکتر یونس پارسا بناب
	* برخی زکمه زمان زمان خروشیدن است
۱۰۵	امید
	* ستاره‌ای در حال میرائی (مرگ)
۱۰۹	دکتر ترقی پور عجم
	* ایران و کتاب مسئله سی
۱۱۵	الف - ت
	* چاله و چاه
۱۲۵	فریدون احمد

آذربایجان و زبان آن (۳)

۳- مشکلات کنونی

آنچه که درد و فصل پیش گذشت در حقیقت مقدمه‌ای و زمینه‌ای برای بحث مسائل کنونی ترکی آذربایجانی بود. این "مقدمه" گرچه کمی به درازا کشید ولی بنظر نویسنده بدون در دست داشتن یک چارچوب تاریخی و اجتماعی (حالاته لزوماً در تطابق با چارچوب مطروحه ما) بحث و تعمق و احتمالاً "چاره‌جوئی" در این باره غیر ممکن است. چه، صرف نظر از پیوندهای عمومی زبان شناسی با اجتماع و تاثیر سیاست زبان بر روند زبان، اولاً در کشورهای غیر (و ضد) دمکراتیک، سیاست بیش از حد معمول و متعارف در امور زبان و ادبیات و فرهنگ مداخله میکنند و ثانیاً "در مورد مشخص ترکی آذربایجانی، این زبان سالهای سال آنچنان قربانی یک هجوم وسیع و مخرب شده و بقدری از حق دفاع از خویش محروم مانده که به جرأت میتوان گفت کمتر زمینه‌ای از زبان -

شناسی (اجتماعی) آذربایجانی رامیشود یافت که در آنستوان مستقیماً "ویا بالواسطه از در نظر داشتن جوانب اجتماعی سیاسی و تاریخی مسئله، امتناع کرد، بدون آنکه این امتناع به کوشش علمی و حقیقت جویانه ضرری بزند. و بالاخره در این نوشته عالماً "نه صرفاً" زبانشناسی، بلکه مسائل و مباحث و مشکلات زبان و زبانشناسی آذربایجانی کنونی ایران از نقطه نظر تاثیر پروسه تکاملی اجتماعی - سیاسی و جوانب گوناگون تکامل اجتماعی زبانشناسی آذربایجانی مورد مذاکره قرار گرفته است.

اکثریت زبانشناسان معاصر بر آنند که زبانهای دنیا را نمیتوان به طبقه بندیهای "پست" و "عالی" تقسیم کرد. زیرا حتی اگر از طرفی زبان اقوام و قبایل بدوی و از طرف دیگر زبانهای جوامع پیشرفته صنعتی را هم که در نظر بگیریم و آنها را با هم مقایسه کنیم، رابطه قانمندی بین سطح تکامل اجتماعی و تکامل زبانی (مثلاً "تکامل ساختار دستوری") نمیتوان یافت. مثلاً نمیتوان نشان داد که با تکامل جامعه، ساختارهای دستوری هم بفرنج ترویج ساده تر میشوند. حقیقت اینست که هر زبان، حتی اگر دارای فقط چند صد لغت باشد و متکلمین آن بدوی و غیر متمدن هم باشند، سیستمی بفرنج و فوق العاده تکامل یافته است (لاینز ۱۹۸۳). با وجود صحت این نظریه بنظر میرسد که نمیتوان وجود یک پروسه تکاملی و اجتماعی زبانها را انکار کرد. این امر اگر هم در رابطه با ساختار دستوری نباشد، حداقل در مورد لغت، غنا و ضعف آن و در نتیجه قدرت تصویری و توصیفی زبان مربوطه و یا - آنطور که در مورد آذربایجانی خواهیم دید - استحاله و نفوذ مخرب و دگرگون کننده زبانهای بیگانه صادق است.

ولی معیارهای تکامل زبان کدام است؟ فرگوسون (۱۹۶۸) از

حداقل سه معیار بحث میکند: الفباء، استاندارد یزاسیون و "مدرنیزاسیون". ما ابتدا این سه مسئله را در رابطه با زبان آذربایجانی مورد بحث قرار داده، سپس به مسائل دیگر، جوانب ویژه تکامل آذربایجانی خواهیم پرداخت.

۳-۱- الفباء

در مورد الفباء قبل از همه چیز باید این فاکت را پیوسته در نظر داشت که زبان گفتار بر زبان نوشتار مقدم است. بدین معنی که زبان نوشتار و خط و کتابت شاید صدها هزار سال بعد از پیدایش زبان گفتار و محاوره ایجاد شده و یا عبارت دیگر زبان نوشتار بر زبان محاوره متکی است. تأکید روی این نکته از آن جهت مهم است که میان غیر اهل فن عموماً "تصور میشود که گویا زبان نوشتار و کتابت ارجح، کامل، بی عیب، مطلقاً "صحیح" و معیار اعتبار است و بر عکس زبان محاوره (از آن جمله لهجه‌های گوناگون) نوعی "منحرف شده" از زبان "تمیز" و "خالص"، کتابی و ادبی است که باید آنرا هم به تدریج با زبان کتابت منطبق کرد. این ادعا - اگر هم بصورتی ملایم تر فرموله شود - آشکارا غلط است. ولی بعضی از زبان‌شناسان معاصر نیز به اغراق تنها و تنها زبان محاوره را اساس می‌گیرند و به زبان کتابت اهمیت نمی‌دهند. در حالیکه این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که زبان نوشتار متقابلاً بر روند و شکل‌گیری‌های جدید زبان گفتار رتاء شير ميکنند و از سوی دیگر نمیتوان با ترک کامل زبان‌شناسی تجویزی (*prescriptive*) و در پیش گرفتن روش صرفاً "توصیفی" (*descriptive*) تنها و تنها به شرح حال و توصیف و تصویر

پدیده های زبانی پرداخت ، بلکه بارشد پروسه تکامل اجتماعی و لزوم فزاینده به ایجاد و استحکام زبانی واحد و استاندارد (بخصوص در کشورهای نظیر ایران) روش تحلیلی و آموزشی تجویزی (یعنی قراردادن یک استاندارد و گفتن اینکه " ایسن باید اینطور و آن باید آنطور گفته شود ") ناگزیر و حتی لازم و مفید است، گرچه این بمعنای لغو و بی اعتبار کردن زبان محاوره ای نیز نباید تفسیر شود.

انسانها هزاران سال پیش برای ثبت و انتقال افکار و معلوما - تان ، احساسات و مشاهداتشان به تدریج سیستمهای نوشتار و الفبای آنها را ایجاد کرده اند. سیستم های نوشتار ابتدا بر اشکال (پیکتوگرافی) متکی بوده ، یعنی مثلا" برای ثبت مفهوم "خورشید" شکل و تصویری از خورشید را کشیده اند . شکل نگاری و اندیشه نگاری بتدریج بصورت سیستمها و الفبای کنونی درآمده که عموما" (صرفنظر از چینی و غیره که هنوز علی الاصول بر شکل نگاری استوار است) الفبای هائى فونتیکی (*phonetic*) هستند ، یعنی تمایل عمومی در این الفبای ها آن است که هر آوا (صوت و یا اگر با تعبیر علمی صحبت کنیم : فونم *phonem*) با حرفی مخصوص به خود نشان داده شود تا خواندن و نوشتن آسانتر و سیستماتیک تر گردد . ولی در هر زبان اصوات به صورت وقاعده و حتی بی قاعدگی دیگری تصویر میشود .

هر کدام از الفبای های رایج کنونی از قبیل عربی ، لاتین و یونانی (که الفبای هائی نظیر انگلیسی ، آلمانی ، روسی ترکی ، فارسی و غیره نیز مشتقاتی از آنها هستند) بدرجات مختلف تحت قواعد و یابی قاعدگی های گوناگون اصوات و تلفظ زبانهای مربوطه را منعکس میکنند . از نظر انعکاس اصوات و طرز تلفظ هیچ کدام از الفبای های موجود کامل و کافی نیست (حتی از نظر علمی میتوان ادعا کرد نمایش تلفظ و اصوات از طریق فقط الفبا اصولا"

غیرممکن است). ولی این نارسائی درجات گوناگونی دارد. مثلاً "درالفبای عربی (کـــه الفبای فارسی هم بایک چنـــد دستکاری جزئی برهمان مبتنی است) صائت‌ها (VOWELS) را به سختی میتوان نشان داد: شکل "گرد" رامیتوان حداقل به سه طرز گَرَد، گِرَد و گُرد خواند. از طرف دیگر برای یک آوای ح (درفارسی) چهار تصویر مختلف ز، ذ، ض، و ظ موجود است. درحالیکه درالفبای لاتین ترکی ترکیه که در دهه ۱۹۲۰ بوجود آمده تقریباً برای هر آوای میز معنا (فونم) یک شکل وجود دارد و از این جهت خواندن و نوشتن آن آسانتر است، بنظر میرسد در زبانهایی که الفباءهای مستقل خود را دارند (مثلاً "عبرانی یونانی و ارمنی) و یا آنها که مدتهاست الفبای خصوصی را پذیرفته‌اند (مثلاً "فارسی، انگلیسی) توازن نسبتاً "کمتری بین آوا و حرف (ویا تلفظ و املا) وجود دارد. درحالیکه زبانهاثیکه به تازگی (مثلاً "در قرن بیستم) بجای الفبای قدیمی خود الفبای جدیدی را درپیش گرفته‌اند (مانند تاجیکی و زبانهای ترکی اتحاد شوروی و یا ترکی ترکیه) از این جهت موفق به ایجاد توازنی نسبی شده‌اند.

ایجاد و بکاربرد الفباء در یک زبان رامیتوان نقطه عطفی درپروسه تکاملی آن زبان دانست. بسیاری از زبانها صدها و یا شاید چند هزار سال است که از یک الفبای بخصوص، یا خودی و یا دراصل بیگانه، استفاده میکنند. الفبای همه زبانها در طول تاریخ دچار تغییر شده و بعضی‌ها الفبایشان را اساساً عوض کرده‌اند.

پس وضع الفبای ترکی آذربایجانی از چه قرار است؟ اگر ترکی بطور عام (ونه فقط ترکی آذربایجانی) را در نظر بگیریم، باید بگوئیم که در ترکی قدیم هم مانند فارسی قدیم یکچند خط حالا مهجور و کهنه شده موجود بوده است. در

ایام قدیم و بین قبایل و ایلات مختلف ترک زبان ترکستان، آسیای میانه، مغولستان و شمال غرب چین الفبای ثینی سئی (Yenisey) و الفبای اورخون و یاگنوک تو، رک (قرن ۸-۶ میلادی) و الفبای اویغوری (تا اواخر قرن ۱۵ میلادی) بکار میرفته است.

ترکی آمه ییگینی	اورخون ۲، ۱	انقران ۲	ثینی سئی	ترکی آمه ییگینی	اورخون ۲، ۱	انقران ۲	ثینی سئی
آ	ae		1 X (X=e)	ی	y		P (P)
ای	i		ت	نی	y		(E xxxvii)
او	ou	ت	پ	ن	n		۲
اؤ	ö ü	پ	پ	ن	n		۲ ۲
ک گفت	k		(D xxxvii)	ن	n		۲ ۲
انگ	k (u-dan evvel ve sonra gelir)			م گفت	m		۲ ۲
انگ	k (u-dan evvel ve sonra gelir)			ر گفت	r		۲ ۲
انگ	k (u-dan evvel ve sonra gelir)			ر	r		۲ ۲
خ	g		۳ ۳ ۳ ۳	ل	l		۲
ک	k	۲	۲ ۲	س	s		۲
ک	k (ö, ü-dan evvel ve sonra gelir)		B	س	s		۲
گ	g		E E E	س	s		۲
ت گفت	t	δ δ	^	س	s		۲
ت	h		⊗ ⊗ ⊗ ⊗	س	s		۲
د گفت	d			س	s		۲
د	d			س	s		۲
ب گفت	b		∪ ∪ ∪ ∪	س	s		۲
ب	b	δ	^	س	s		۲
ب	b		∪ ∪ ∪ ∪	س	s		۲
ی	y		∪ ∪	س	s		۲

شمای الفبای اورخون و ثینی سئی
(به نقل از هیات ۱۳۶۵)

حروف بی صدا			ترکی لاتین	
اول	وسط	آخر		
ق	ق	ق	g k h	خ ق خ
ک	ک	ک	k g	ک گ
ی	ی	ی	y (i,)	ی ای
ر	ر	ر	r	ر
ل	ل	ل	l	ل
ت	ت	ت	t	ت
د	د	د	d	د
ج	ج	ج	c	ج
س	س	س	s	س
ش	ش	ش	s	ش
ز	ز	ز	z j	ز ژ
ن	ن	ن	n	ن
ب	ب	ب	b p	ب پ
و	و	و	v	و
د	د	د	w	د
م	م	م	m	م
ه	ه	ه	h	ه

	حروف صدادار			ترکی لاتین
	اول	وسط	آخر	
آ آ	ا	ا	ا	a e
ای	ی	ی	ی	i
او، او، او، او	و	و	و	o ö u ü

شمای الفبای اویغوری
(به نقل از هیات ۱۳۶۵)

ترک زبانان در عین حال از الفباهای ملل و اقوام دیگر هم برای نوشتن زبان خود استفاده کرده‌اند. پس از قبول اسلام خط عربی میان ترک زبانان نیز رواج یافت و به تدریج تبدیل به تنها خط رایج ترکی شد. بطوریکه از اورومچی چین و کاشغار گرفته تا "بلاد روم" (بیزانس و یونان) و بلغارستان، از غازان تا سمرقند، بخارا، تبریز و بغداد همه ترک زبانان به همین خط مینوشتند و میخواندند. البته هر نویسنده و شاعر و خطاط در اثر خود ردپائی هم از لهجه مخصوص ترکی خود میگذاشت و از طرف دیگر همه متون دارای سیستم واحد املائی نبود (و نمیتوانست هم باشد). ولی جالب است که ترکی نویسان همانند اعراب و با وجود اختلافات لهجه‌ای و محلی املائی بوجود آورده بودند که کمابیش هماهنگ مینمود با این فرق که هر کس متون مربوطه را به لهجه و یا سلیقه خویش میخواند. مثلاً "خواندن آثار فضولی که در بغداد متولد شده و از ترکان قبیله بیات بود برای ترکان شرق و یا خواندن آثار امیر علی شیر نوائی هراتی (قرن پانزدهم) که به ترکی چاغاتای (جغتائی) مینوشت برای ترکان غرب (قفقاز و آناتولی) با سعی و همت کوچکی مشکل نمی‌نمود. (البته با یداینها هم علاوه کرد که آن موقعها زبان ترکان مانند امروز از هم دیگر جدا نشده، فرم نیافته و از سوی دیگر اصولاً مسئله خواندن و نوشتن توسعه نیافته بود). اکثر متونی که تا اوایل قرن بیستم (و حتی تا مدتی بعد) چه در آذربایجان و چه در آناتولی (عثمانی) نوشته شده‌اند، جهات مشترک بسیاری دارند. از آن جمله است عدم رعایت قانون هماهنگی صائت‌ها و واحد نوشتن پسوندها (مثلاً "کتا بده بجای کتابدا" در کتاب "پوله بجای پول" "به پول"، "گوزونی بجای گوزونو" "چشمش را"). بی اعتنائی به انعکاس و تفکیک صائت‌ها (مثلاً "بر بجای بیر" "یک"، "کیچدی بجای کئچدی" گذشت)، بکاربرد کاف و کاف سه نقطه برای نون غنا (Velan) (مثلاً "بگژتمه بجای بنزتمه" "تشبیه"، "یولک بجای یولون" "راه تو")، اختیار حرف گ برای گ "نرم" (شبهی) (مثلاً

اگری بجای ایری "کج" ، اوگرنگ بجای ئویرنگ "یادگرفتن" .
 از اواسط قرن نوزدهم به بعد تمایل به انعکاس و تفکیک
 صائت‌ها بیشتر و قوی‌تر شد و سعی گردید املا با تلفظ واقعی
 هماهنگ‌تر شود. در عین حال کاف و کاف‌سه نقطه برای نون غنا
 بتدریج حذف و بجای آن از حرف نون استفاده شد. روشنفکران
 و نویسندگان آذربایجانی (از آن جمله میرزا فتحعلی آخوندزاده)
 برای اصلاح ، دقیق‌تر و آسان‌تر کردن املاهای عربی زبان ترکی (و حتی
 تغییر خط) کوشش‌های بسیاری نموده و پیشنهادهائی کردند که برخی
 از این پیشنهادات و نظریات در عمل هم پیاده شد. ولی در این
 رهگذر مشکلات بسیاری بود که برخی غیر قابل حل می‌نمود. عمده
 این مشکلات مربوط به تصویر صائت‌های ترکی با الفبای عربی
 میشود که همانطوریکه میدانیم ، این الفباء ، بصورت کنونی و
 متداول آن ، اهمیت چندانی به انعکاس صائت‌ها نمیدهد. یعنی
 مهمترین اشکال خط عربی آن است که صائت‌های ترکی آذربایجانی
 را نمیتوان به کمک آن نشان داد و بین آنان فرق گذاشت. ترکی
 آذربایجانی ۹ صائت (دقیقتر: ۹ صائت ممیز معنا و یافونم) دارد:

(مادر)	ana	مثلاً "در"	a
(علف ، آتش)	ot	"	o
(آرد)	un	"	u
(دختر)	giz	"	i
(بیا)	gäl	"	ä
(دریاچه)	göl	"	ö
(خاکستر)	kül	"	ü
(زبان)	dil	"	i
(سیل)	sel	"	e

از بین این ۹ مثال تنها نمونه ای که میشود با خط عربی نوشت و براحتی خواند صامت *a* در کلمه *ana* است که میتوان آن را بصورت آنا نوشت و خواند . بقیه را اگر با خط معمول فارسی (عربی) بنویسیم ، هر کدام را میشود حداقل بدو صورت خواند (در بعضی موارد معنای این صورتهای از هم دیگر فرق میکنند . در بعضی حالات تلفظها بی معنا هستند که در مقابل آنان ستاره گذاشته شده است):

اوت	ot	(علف ، آتش) <i>ut</i> (ببلع ، برنده شو) ،
	öt	* <i>üt</i> (چهچه بزن) ،
اون	un	(آرد) ، <i>on</i> (عدد ۱۰) <i>ön</i> (پیش ، جلو)
	ün	(در ترکی ترکیه : شهرت)
کول	Kül	(خاکستر) ، <i>kol</i> (بته) ، * <i>Kul</i> * <i>köl</i> ،
گول	göl	(دریاچه) ، <i>göl</i> (گل) ، * <i>gul</i> * <i>gol</i> ،

و غیره یعنی از ۹ صامت فقط میتوان صامت *a* را با خط معمول و کنونی فارسی براحتی خواند و نوشت خواندن و نوشتن بقیه صامتهای مشکل است . ولی آیا این نقص در خود فارسی هم موجود نیست؟ قبلاً مثال "گرد" را آورده و گفته بودیم که این کلمه را میتوان به سه نوع مختلف خواند و فهمید . ولی اگر در نظر بگیریم که فارسی فقط ۶ ولی ترکی آذربایجانی ۹ صامت دارد میتوانیم درک کنیم که چرا الفبای عربی برای ترکی نامناسبتر است تا برای فارسی . به همین جهت هم است که برای یک کلمه *üräk* (قلب) با حداقل چهار نوع املا (اورک ، اوءرک ، اوءرهک ، اوءرک) رویرو می شویم .

گرچه مشکل اساسی ترکی آذربایجانی در رابطه با الفبای عربی به همین مسئله انعکاس صامتهای در الفباء مربوط میشود

ولی مسائل دیگری هم موجود است . مثلاً " وجود ۴ حرف ز، ذ، ض و ظ .
 برای یک صوت **ج** (زرگر، ظالم، ضبط و ذبح) ، سه حرف
س **ص** و **ث** برای یک آوای **س** (**سین** ، **صیر** ، **ثلث**) ، دو حرف **ت** و **ط**
 برای یک صوت **ع** (**کتاب و طالب**) ، دو حرف **ه** و **ح** برای **ه** (**هوش** و
حیال) تلفظ های گوناگون الف ، یا ، ها و غیره (**امیین**
 اراده ، موسی ، خواهش و به) همانند فارسی در نوشتن ترکی
 هم مشکل ایجاد میکند . اغلب روشنفکران آذربایجانی بر آنند
 که کلمات دخیل عربی و فارسی را باید عیناً ، یعنی با صداقت
 به املاى عربی و فارسی نوشت . یعنی به این مشکل میتوان ویسا
 باید عادت کرد . ولی کلمات اصیل آذربایجانی را چگونه
 باید نوشت ؟ هنوز هم در بعضی متون به صورتهای مختلف ، یک
 کلمه واحد (**صو** - **سو** ، **صونرا** - **سونرا**) برخورد می کنیم ، بعضی از
 آذربایجانیان اهل نظر بر آنند که در مورد کلمات اصیل ترکی
 آذربایجانی برای صوت **ج** فقط **ازز** ، برای **ک** فقط **ازس** ، برای
ع فقط **ازت** و برای **ه** فقط **ازه** استفاده شود .

در ترکی ۲۴ صامت داریم

(ماهی)	balig	مثلاً در	b	ب
(آهو)	ceyran	"	c	ج
(چائی ، رودخانه)	qay	"	q	چ
(تنگ)	dar	"	d	د
(کلک)	firildag	"	f	ف
(کشتی)	gämi	"	g	گ
(گلو ، تنگه)	böğaz	"	ğ	غ
(حساب)	hesab	"	h	ح ، ه
(ژاله)	jalä	"	j	ژ
(مرد)	kisi	"	k	ک
(لال)	lal	"	l	ل
(مه)	meh	"	m	م

(نعل)	nal	مثلا"در	n	ن
(سهم)	pay	"	p	پ
(در)	gapi	"	q	ق
(لاستیک)	rezin	"	r	ر
(چپ)	sol	"	s	س، ص، ث
(لوس)	şit	"	ş	ش
(گرد، پودر)	toz	"	t	ت، ط
(وحشی)	vähşi	"	v	و
(خالص)	xalis	"	x	خ
(راه)	yol	"	y	ی
(ظالم)	zalim	"	z	ز، ض، ظ، ذ
(معلوم)	mâlum	"	,	ع، همزه

یعنی یک الفبای مقبول با ۲۴ صامت و آن ۹ صامت ترکی آذری را (در مجموع ۳۳ آوا) اولاً "حدالامکان بدون کم و کسر و ثانیاً " - بساز حدالامکان - بدون راه دادن به دوگانگی و چندگانگی و اغتشاش منعکس کند. این کار عملاً از عهده الفبای کنونی عربی که در ایران رایج است برنمی آید.

در جنب این مسائل که اساساً "به خط و الفبای عربی مربوط میشود مشکلات دیگری هم در رابطه با املائی ترکی آذربایجانی با خط عربی موجود است، عمده این مشکلات به استناد ردیزاسیون تلفظ و قواعد دستوری مربوط میشوند که این جوانب مسئله را در بخش استناد ردیزاسیون (۲-۳) مورد مذاکره قرار خواهیم داد.

اگر به اسناد و کتب تاریخی مراجعه کنیم، می بینیم که املائی متون فارسی از گذشته تا حال دچار تغییر و تحول شده و حتی بین املائی نویسندگان و شعرا و خطاطان یک دوره^۶ واحد و یا این و آن منطبقه

فرقهای ملاحظه میشود. این در مورد املاهای زبانهای دیگر — و از جمله خود خط عربی هم صادق است. در زمان حضرت محمد — خط عربی کوفی بوده و نقطه و زیر و بر نداشته. لیکن با گذشت زمان نقطه گذاری به وجود آمده و حتی زیر و بر گذاشته اند تا خواندن و نوشتن متون (بخصوص قرآن) دقیقتر و آسانتر شود. املاهای متون ترکی هم که بر الفبای عربی متکی است طبیعتاً " دچار تغییر و تحول شده است. مثلاً" بین سیستم املائی مجله فکاهی "ملانصرالدین" که ۶۰-۷۰ سال پیش منتشر میشده و مقالات ترکی — مجله "وارلیق" که اکنون در تهران منتشر میشود فرقهای بارزی مشاهده میشود. حتی بین املاهای یک کلمه در دو کتاب و دو مقاله — گوناگون میتواند اختلافات و فرقهای مشاهده شود. برای مثال فرق بین املاهای چند لغت را نقل میکنیم (مثالهایی که در مقابلشان ستاره * گذاشته شده املائی کهنه شده بحساب میآید):

- حقیقنده ، حاققیندا (درباره)
- * بر ، بیر (یک)
- گوزل ، گوزهل ، گوئل گوزهل (زیبا)
- اشیتدی ، اشیتدی (شنید)
- اگری ، ایری (کج)
- گونش ، گونش ، گونش (آفتاب)
- اورک ، اوُرک اوُرک اوُرک (قلب)
- دشمن ، دشمن (دشمن)
- دولدی ، دولدو (پرشد)
- * دیمک ، دشمک ، دشمک (گفتن)
- * یکی ، یینی ، ییئنی (جدید ، نو)
- اولدی ، اوئلدی ، ئولدو ، ئولدو ، ئولدو (مُرد ، فوت کرد)
- انسانلق ، انسانلیق ، انسانلیق (انسانیت)
- اوخورام ، اوخویرام ، اوخویرام (میخوانم)

- ازکی ، اؤزونی ، ئوزونی ، ئوزونو (خودت را)
- صونرا ، سونرا ، سورا (بعد ، بعداً)
- صو ، سو (آب)
- * گوکلم ، گونلوم ، کؤنلوم ، گوؤیلوم (دلم ، قلبم)
- * ایمدی ، ایندی (حالا)
- آرزو ، آرزوی (آرزو)

قبلاً" گفتیم که خط عربی از نظر تصویر اصوات و تلفظ و بخصوص صائت های ترکی نقایص جدی دارد و اضافه کردیم که از او اسط قرن پیش تلاشهایی در دقیقتر و آسانتر کردن نسبی املائی ترکی شده است. در سال ۱۹۲۹ (یعنی ۹ سال پس از تاسیس حکومت شوروی در آذربایجان شمالی) الفبای عربی در آذربایجان شوروی لغو و بجای آن یک الفبای لاتین قبول گردید. بعد از ده سال یعنی در سال ۱۹۳۹ این الفباء هم لغو گردید و همزمان با دیگر جمهوریهای تترک و تاجیک زبان شوروی در آذربایجان هم الفبای سیریلیک (روسی) (با چند تغییر و اصلاح) پذیرفته شد که هنوز هم در آن دیار بکار برده میشود. در ایران هم که - همانطوریکه قبلاً" گفتیم - از زمان رضاشاه بعد ترکی آذربایجانی تحت پیگرد و سرکوب بود و اساساً "مسئله املا و خط و الفباء و اصلاح و غیره در آن مطرح نبود و هر کسی هم که چیزی مینوشت و چاپ میکرد در املا به دانسته ها و آموخته ها و سلیقه شخصی خود استناد مینمود. بهمین جهت است که اگرچه خط عربی (بصورت کنونی آن) اصولاً "قادر به تصویر مثلاً" صائت های ترکی نیست، ولی آن حداقل تلاشی هم که میبایست چه در شمال و چه در جنوب برای اصلاح و استاندارد دیزا - سیون املا انجام میگرفت، عملی نشد.

<p>تور خود و شدی لرزه له اند امنه واخی بی فکر ایش ایداینگ ایش نه</p>	<p>گوردی دشمن جانی دشمن دامنه اولدی اول ساجت شمان آینه</p>
---	---

نمونه املائی ترکی آذربایجانی (اواخر قرن پانزدهم
(از خمسه نظامی، چاپ تبریز، موزه توپ - قاپی استانبول)

ملت

«ملت» لفظی ایران‌دا یوخ‌در. نه‌قدر که، قاموس‌لاری ورقله‌دیم، نه‌قدر که، جماعت ایچینده دولاندیم، ملت‌سوزینی نه‌ایشیتدیم، نه‌ده بیر‌کناب‌دا گوردیم.

اویرده که، بیر لغت‌کنابیندا گرك یازیلایدی «ملت»، اورا‌داملت عوضینه یازیلوب «شخص». اویرده که، سوز‌دوشنده گرك ملت‌سوزی دانیشیلا- اورادا «اشخاص» لفظی استعمال لولنور.

ومحض بوسبب‌دن‌در که، بیز‌لرده ملت‌قورقی‌لاری شخصی قورقی‌لار شکلنده ظهوره گلیر، ملی‌ایشلری‌بیز عوضینده شخصی‌دستگاه‌لر پیدا اولور.

بو صحبتون بیرمختصر تاریخی وار.

قدیم عصر‌لرده بیله‌ایمش؛ یعنی ملت عبارت‌ایمش بیر شخص‌دن، یا بیر نیچه شخص‌دن. ملت یوخ حسابندا ایمش. تاکه، اورتانیجی عصر‌لرین اوایلینده مشهور فیلسوف دیموقریت برینجی دفعه اولراق سویله‌دی: ملت! ملت! و بیان ایندی که، هر مملکتون تک‌بیرجه صاحبی وار که، اونون آدی ملت‌در.

نمونه‌ای ازاملای مجله "ملانصرالدین" (۲۰ فوریه ۱۹۲۱)
(از: محمدقلی زاده ۱۹۶۷)

پوله توجه

بگز تمه

نورچشانم میسک؛ ای پول با جانم میسک عصمت، ناموسم، عرضم، غیرتم قائم میسک
جرتم، فخرم، جلالم، شوکتیم، شأنم میسک مصطفی، مکرم، مرینم، قبله‌ام او کاتم میسک
مذہبم، دینیم می، آیینم می، ایمانم میسک

• • •

کیچدی عمرم شغل تحصیلکله موقوف ملال
درده دوشدیم بستر حسرتده قالدیم خسته حال
سنده در گو کلم گنه ایتم جهانندن ارتعال
سن منیم عمریم، حیاتم، جوهریم، جانم میسک
مذہبم، دینیم می، آیینم می، ایمانم، میسک

• • •

آه ظالم آه کیم اولدیم یولکده جان فدا
بردوبونجه قیما دیم سندن آلام ذوق و صفا
ابدی وارنلر هجوم آور اولوب بکسر سکا
وارنک با خود منیم مال جیشدانم میسک
مذہبم، دینیم می، آیینم می، ایمانم میسک .

نمونه املائی "هوپ هوپ نامه" صابر

(از صابر ۱۳۲۰)

Баълангъ



im ki, bytyn kajinatъ xalq eləmiş sənətijlə,
O varlyqъn fevqindədir öz ilahi qudrətijlə.
Vermiş bizə—insanlara bu dynjanъ nejmətijlə,
Jer yzynyň sultanlarъ jaşar onun surətijlə.

Qadir allah! hər bir çismin öz şəklini sən cəkmisən,
Kəməjim ol, mənə güc ver, qoş məhv edim iblisi mən.
Aşiqlərin ehtirasъ qəbrə qədər bədənimdən
Sojumasъn, bu surətlə gynaһьmъ baqъsla sən!

Qыльнç vuran, qalxan tutan, ox syzdyrən bir aslana,
Al janaxly, qara sacly Tamaraja—o sultana
Tə'rif demək çyr'ət istər, jaraşarmъ bilməm mana,
Ona baxmaq, şəkər kimi ləzzət verir hər insana.

نمونہ املاى لاتين آذربايجان شوروى (۱۹۲۹-۱۹۳۹)
(از: شوتا روستا ولى: پلنگدرى سيگئيميش پهلوان، باکو ۱۹۳۷)

AZƏRBAYCAN ƏLİFBASI

А	Б	В	Г	Ғ	Д	Е	Ə	Ж	З	И	Ы
آ	ب	و	ق	غ	د	ا	ا	ژ	ز	ای (i)	ای (ü)
Ј	К	К	Л	М	Н	О	Ө	П	Р	С	Т
ی	ک	گ	ل	م	ن	او (o)	پ	ر	س	ت	
У	Ү	Ф	Х	Һ	Ч	Ҷ	Ш				
او (u)	او (ü)	ف	خ	ح	ج	ج	ش				

الفباى كىتونى (روسى) آذربايجان شوروى

ДӨРДҮНЧҮ ВАГОНУН СƏРНИШИНЛƏРИ

HEKAJƏ

ТАМБУРУН гапысы ачылды, ијирми үч јашында бир оғлан дахил олду. Өлинде тутдуғу балача чамаданы јерə гојду, чијинлєрини еһмалча дивара сєјкєјиб, үзүндө мунчугланан тєр дамчыларыны силди. Онун чох гєрибє кєркєми варды. Башы үлкүчлє тєрəш олундуғундан шєвє кими гапгара лопа бығы даз башыјла узунсов сифєти арасында тєрс мүтєнасиблик јарадырды. Кєјими дє сєлигєсиз иди. Гєһвєји рєнкли кєдєкчєси єзилиб бұзүлмүшдү. Кєјєјиндє ағ рєнкли тушла гєвсвари шєкилдє Арханкєлск — Бакы кєлмєлєри һєкк олунмушду. Сифєти гəјғылы, бир гєдєр дє сєрт иди. Бир мүддєт тєвшүјүмү алараг дєјаныб дурду, сонра чамаданы галдырыб вагона кєчди.

О, ики күн иди ки, јоллардєјды. Арханкєлскдєн Москваја тєјјарєјлє учмушду. Амма өлиндє тє'чили телеграм олдуғуна бахмајараг Бакыја билет тапа билмємишди. Тє'чили телеграмла учан сєрнишинлєр чох олдуғундан о ики кєчє аєропортун кєзлємє залында кєчєлємишди. Нєһвєјєт, билет тапыб ахшамүстү Бакыја учуб кєлмишди. Инди о, кєчє гата-рынын нєнни кими јырғаланан дєһлизијлє аддымладыгча һєр шєјин ар-хада галдығына севинир, ики күнүн ағыр изтирəбларындан сонра гєлби мє'сум бир раһатлыгла долурду. «Ејб етмєз, инди јєрими тапыб узана-рам, ајагларымын ағырлары, бєдєнимин сызылтылары да єтүб кєчєр»,— дєјє єз-єзүнє тєсєлли вєрирди.

نمونہ املائی کنونی (روسی) آذربایجان شوروی

(از مجله "آذربایجان" شماره ۳، باکو ۱۹۸۷)

خلق شاعری ماہرین اولومو

(۱۲۸۲ - ۱۳۶۴)

هشتاد ایکی ایل بارلی، برکتلی بیر عمر سورن بویوک شاعرین وطن و ائل محبتی ایله چیرپینان قلبی دایانندی. "سهند"ین وقتسیر اولو - مونون آجی و غملی خاطرہ لری اوره ک لردن هله سلینمه میش، قوجا مان مبارز خلق شاعری میرحسب ساہرین اولومو خلقیمیز اوچون آغیر و پیری دولماز بھراپتکی اولدو. اونون ادبیات خزینہ میره یادگار قویوب گفتدیگی - "لیریک شعرلر"، "کوشن"، "سحر ایشیقلا نیر" و فارس دیلینده یازمیش اولدوغو "دیوان ساہر" کتاہلاری، شاعرین یوکسک هنر و صنعتکار - لیق قابلیت و قدرتی نی نشان و فرمکله، باشدان - باشا وطن محبتی و خلق قایغیسيله دولودور.

ساہری حیات بوروفانلاری، طوفان و تلاطم لری بھر اگلنجه کیمی، قویوندا آتیب - توتدوقجا، داشدان - داشا چیرپدیقجا او، هرچتینلیگه حاقسیرلیغا سینہ گرمیش، سوار بلمیش پولاد تک برکیمیش، بوی آتیب باشا دولدوقجا حدکمالا چاتمیش، بھر شاعر کیمی پارلامیشدیر. او، درین دوشونجه لی، حساس بھر شاعر اولدوغو کیمی، بھر معلم اولاراق وارلیغا حقیقت گوزلویو ایله باغمیش، اوغوجولارینا آیدین حیات و مبارزه بوللارینی نشان و فرمیش، وطن پرورلیک، انسانلیق دویغولارینی گنجلیبه آشیلامیش، بارادجیلیق یوللارینی اویرتمیشدیر.

نمونه ای ازاملای مجله "وارلیق" (تهران ۱۳۶۴)

با وجود تغییرات و تحولاتی که دراملای ترکی با خط عربی در طول تاریخ بوجود آمده ، با وجود عدم هماهنگی و تجانس که حتی در متون همزمان وجود دارد و اگرچه کسی قواعد و مقرراتی وضع نکرده (واگر هم کرده کسی به آن رعایت نمی کند)، در عمل یک رشته سنت ها و رسوم املایی بوجود آمده که بنظر میرسد - حداقل در مورد املای بعضی اصوات در این وی آن محیط املایی صوتی - اکثرا " بدان عمل میشود. مثلا" بنظر میرسد همه توافق دارند که کلمات دخیل عربی و فارسی باید بصورت اصلی آن نوشته شود. نون غنا (velar) که در الفبای فونتیک بصورت η نوشته میشود و در کتایبهای نسبتا " قدیمی ترکی (مانند " هوپ هوپ نامه " صابر) بصورت کاف ، گاف و یا کاف سه نقطه نوشته میشود (نظیر " بگزتمه بمعنای " تشبیم ") از بین رفته و فقط از حرف نون استفاده میشود. صداقت به تلفظ بیشتر شده. مثلا "مانند گذشته دیگر برای "بیر" (یک) "بر" نمی نویسند. مانند آنچه که در سطر اول "نمونه ای ازاملای مجله ملانصرالدین "دیدیم، دیگر نه "یوخ در" بلکه، "یوخدور" و یا با تلفظ محاوره ای "یوخدی" (موجود نیست) مینویسند. برای آوای e در ابتدا ai و در وسط کلمات ai بکار برده میشود (بجای "بیله" - اینچنین - "بئله" بجای "ایله" و یا "اله" - آنچنان - "ائله" و غیره) آنچه که بنظر میرسد بلاحل باقی مانده اصوات \ddot{O} ، \ddot{U} ، I و املای بعضی صائت ها در محیط های معین صوتی و املایی (مثلا "آخر کلمه) است. بطوریکه مثلا" برای صائت \ddot{U} بعضی ها فقط u ، بعضی دیگر uo و همزه دار (u ، در ابتدا uo) بکار میبرند و غیره. از این جهت در املای متون مختلف هنوز شاهد اختلافات مختلفی هستیم که همچنانکه گفتیم کار نوشتن و خواندن را بسیار دشوار کرده است. مجله "وارلیق" در این باره پیشنهادی کرده است که بدنویسند در اینجلا ذکر شود. این پیشنهاد که از طرف آقای دکتر حمید نطقی در مجله "وارلیق" (ش ۶-۲ سال ۱۳۶۴) (

پیشنهاد شده بدین ترتیب است:

$A = \bar{A}$	در اول کلمه ،	$a = \bar{a}$	در وسط و آخر کلمه
$O = \bar{O}$	در اول کلمه ،	$o = \bar{o}$	در وسط و آخر کلمه
$\ddot{O} = \bar{\ddot{O}}$	در اول کلمه ،	$\ddot{o} = \bar{\ddot{o}}$	در وسط و آخر کلمه
$U = \bar{U}$	در اول کلمه ،	$u = \bar{u}$	در وسط و آخر کلمه
$\ddot{U} = \bar{\ddot{U}}$	در اول کلمه ،	$\ddot{u} = \bar{\ddot{u}}$	در وسط و آخر کلمه
$\text{ا} = \bar{\text{ا}}$	در اول کلمه ،	ه	غیر ملفوظ در وسط و آخر کلمه
$\text{ا} = \bar{\text{ا}}$	در اول کلمه ،	ه	در وسط و ه غیر ملفوظ در آخر کلمه
$i = \bar{i}$	در اول کلمه ،	ی	در وسط و ی در آخر کلمه
$\text{I} = \bar{\text{I}}$	در اول کلمه ،	ی	در وسط و ی در آخر کلمه ،

این پیشنهادها که عیناً " از کتاب آقای دکتر هیاءت (۱۳۶۵) نقل شده و گویا بعد از مشورت با نویسندگان تبریز به تصویب هیئات تحریریه " وارلیق " درآمده قدم جدیدی در اصلاح

خط عربی و تطبیق آن با احتیاجات دستگاہ صوتی ترکی آذری است. با این وجود این پیشنهادها هم بعضی اشکالات و نارسائیها دارند. همه میدانیم که علامات و اشارات کوچک املائی (نظیر نقطه و سرکش و زیروزبر) املا را ساخت ترمیکند. مسئله بخصوص زمانی بفرنجترو مشکل ترمیشود که علامات و اشارات جدیدی وضع شود که اصلاً در املائی مربوطه موجود نباشد. پیشنهاد "وارلیق" مبنی برگذاشتن همزه روی واو (و^ه برای \ddot{O}) قابل پیاده کردنست ولی چقدر میتوان انتظار داشت که پیشنهادهایی از قبیل گذاشتن علامت سکون روی واو (و^و برای \ddot{O}) یک کوچک روی واو (و^و برای \ddot{U}) و یک ۸ کوچک روی یا (ی^ی برای \ddot{I}) از طرف عموم مورد قبول قرار گیرد، در حالیکه چنین علامات و اشاراتی نه در عادات املائی مردم ونه در ماشینهای تحریر و دستگاہهای چاپ موجود نیست؟ (بعضی از این علامات در املائی عثمانی موجود بوده اند ولی در املائی رایج ایران و از آن جمله آذربایجان چنین علاماتی موجود نیستند). شاید بهمین خاطر است که در کتابها و مقالاتی که بعد از طرح این پیشنهادها منتشر شده اند به آن هیچ رعایت نمیشود و حتی املائی مقالات خود مجله "وارلیق" هم به ندرت در تطابق کامل با این پیشنهادهاست. از طرف دیگر برای هر دو صوت e و \ddot{a} در آخر کلمه ه غیر ملفوظ و برای هر دو صوت i و \ddot{I} در آخر کلمه ی پیشنهاد میشود که اینهم، از قدرت تفکیکی این پیشنهادها میکاهد یعنی بر مبنای این پیشنهادها هم صائت های ترکی آذری بطور کامل تفکیک نمی شوند. که البته این مشکل با در نظر گرفتن محیط صوتی و قدرت تخمین خوانندگان قابل تحمل است؛ صوت e به ندرت در آخر کلمات ظاهر میشود. از طرف دیگر در کلماتی از قبیل آیی ($\alpha\gamma\lambda$ بمعنای خرس)، منی ($m\ddot{a}n\ddot{i}$ بمعنای مرا) و توی ($\tau\ddot{o}y$ بمعنای عروسی) خواننده خود باید و میتواند حدس بزند که کدامیک از اصوات y - \ddot{I} - باید

بکار رود (*māni*) و یا اینکه در انتخاب یکی از صائت‌های آزاد است (مثلاً در *alyi - aly*) که البته این امر هم یک نوع ناهماهنگی بوجود می‌آورد. یک مسئله دیگر (که فقط به بحث الفباء مربوط نیست) اینست که اگر قرار است کلمات دخیل را عیناً "بنویسیم"، معلوم نیست که پسوندهائی را که باین کلمات اضافه میشوند باید بر پایه کدام تلفظ کلمه اصلی نوشت (کتاب - کتابلر - کتابلار - ، خلق - خلقه - خالق و غیره) (البته آنچنان که گفتیم این مسئله نه فقط به املاء، بلکه عمدتاً "به مسئله" استانداردی‌زاسیون "مربوط میشود که مل در فصل بعدی اشاره مفصل تری به آن خواهیم کرد).

نتیجه بگیریم: کتاب و ادبیات کتبی ترکی بطور اعم حداقل ۱۵۰۰ سال، کتابت ترکی آذربایجانی بیش از ۷۰۰ سال سابقه تاریخی دارد. صرفنظر از سنگ‌نوشته‌های اورخون و یئنی‌سئی و چند اثر بالفبای اویغوری اکثر این آثار به الفبای عربی نوشته شده‌اند. تا اوایل دهه ۲۰ قرون بیستم هرچه در عالم ترک‌زبان نوشته شده به الفبای عربی بوده. در اوایل دهه ۱۹۲۰ الفبای ملل ترک‌زبان ترکیه و اتحاد شوروی تغییر یافته لاتین و یا روسی شده که این امر هم به سهم خود به گسستگی مبادلات و روابط فرهنگی و ادبی بین مردم آذربایجان ایران و شوروی و از طرف دیگر ترکان ترکیه شدت بسیاری بخشیده است. در ایران سنت الفبای عربی ادامه داده شده است. الفبای عربی از نظر انعکاس دستگاه صوتی ترکی بطور اعم و ترکی آذربایجانی و بخصوص در مورد نشان دادن صائت‌های آن، کمبودها و نقایص جدی دارد. بهمین جهت اهل قلم و نظر بتدریج سنن و قواعدی را برای رفع نسبی این اشکالات ایجاد کرده‌اند. بنظر میرسد صرفنظر از نارسائیهای الفبای عربی، آنچه که برای واحد شدن و استانداردیزاسیون الفباء مهم است نه فقط انتخاب الفباء بلکه موقعیتی است که زبان مربوطه در جامعه دارد. از این جهت میتوان حدس زد که اگر آذربایجانی

در ایران زبانی رسمی میبود و در تعلیم و تربیت، دستگاه دولتی و بطوری وسیعتر در وسایل ارتباط جمعی بکار میرفت. با وجود الفبای عربی- تاکنون کتابت ترکی آذری بسیار استانداردیزه تر و واحدتر شده بود همچنانکه خط عربی برای دستگاه صوتی و تلفظ فارسی هم چنان مناسب نیست ولی املائی فارسی امروزه تا حدی با واحد و استانداردیزه شده است. از طرف دیگر مسئله استانداردیزه-اسیون املاء فقط به نوع الفباء مربوط نیست و برای حل این مسئله باید مشکلات دیگر زبان شناسی، از قبیل استانداردیزه اسیون تلفظ و قواعد دستوری بتدریج حل و فصل گردند. تا زمانیکه زبان رسمی نشده و بطور دسته جمعی واجتماعی به حل مشکلات موجود کمر هم نهد بسته نشود، املائی زبان نیز بصورتی مقبول واحد و استانداردیزه نخواهد شد. با این وجود تلاش تک تک روشنفکران، نویسندگان، مترجمین، ناشرین و غیره برای تأکیف، چاپ و پخش کتبه روزنامهها، مجلات و مقالات ترکی زبان گامی مثبت در این راه بشمار میآید.

(ادامه دارد)

توضیح نویسنده

منابع مورد استفاده در این نوشته، در آخر سلسله مقالات "آذربایجان و زبان" ذکر خواهند گردید.

دکتر یونس پارسا بناب

سازمان‌ها و احزاب سیاسی

احزاب و سازمان‌های چپ - مارکسیستی در دوره

(۳)

بعد از انقلاب : ۱۳۶۴ - ۱۳۵۷

در شماره های اخیر میزگرد ، تاریخچه ظهور و رشد بخشی از احزاب و سازمان‌های چپ - مارکسیستی در دوره های قبل و بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مورد بررسی قرار گرفت . در این شماره ، به تاریخ چگونگی ایجاد و تکامل " حزب رنجبران " و سازمان مارکسیست - لنینیستی طوفان " می پردازیم . آنچه که در اینجا به خوانندگان عرضه میگردد بر اساس یادداشتهای ابتدائی و تحقیقات پراکنده تنظیم گشته است . راقم امیدوار است که به کمک علاقه مندان بتاریخ سیاسی احزاب در ایران بتواند در نسخه‌هایی کمیاب موجود را بر طرف سازد .

یونس پارسا بناب

سپتامبر ۱۹۸۷

حزب رنجبران ایسران

این حزب از وحدت سازمانها و گروهها و عناصر مارکسیست - لنینیست دردی ماه ۱۳۵۸ تشکیل یافت . اهم آنها عبارت بودند از :

- ۱- سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج
- ۲- سازمان کمونرها
- ۳- سازمان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر
- ۴- سازمان مارکسیستی - لنینیستی ایران (ناشروژنامه پرولترو)
- ۵- گروه مبارزه برای ایجاد حزب طبقه کارگر
- ۶- بخشی از گروه مارکسیست - لنینیست اخگر
- ۷- بخشی از گروه انقلابیون مارکسیست - لنینیست (ناشر کتاب -
آخر خط سهه)
- ۸- محفل مارکسیست - لنینیستی برای ایجاد حزب کمونیست
ایسران

قبل از اینکه به مواضع ایدئولوژیکی - سیاسی وکم وکیف فعالیت این حزب از آغاز تشکیل تا دوره انشقاق آن در اوایل ۱۳۶۲ پردازیم ، تاریخچه ایجاد و رشد سازمانهای مهم تشکیل دهنده این حزب را مورد بررسی قرار میدهم .

۱- سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج

این سازمان در سال ۱۳۴۳ توسط بخشی از اعضاء و کادرهای حزب توده ایران ، که رهبری حزب را "دنباله رو" و "رویزیو - نیست" ارزیابی میکردند ، تشکیل یافت . حزب توده ایران بخاطر سیاستهای رفرمیستی و بویژه بابتی عملی خود در جریانات تاریخی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نه تنها در داخل ایران پایه های توده ای خود را از دست داده بود ، بلکه به جهت تسلیم عسدهای از رهبران آن و سپس فرار بخشی دیگر بخارج ، وجه سیاسی خود را در خارج نیز بین دانشجویان ایرانی باخته بود .

در اواسط دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) ، با مرگ رهبران پرتجربه ای چون رضاروستا ، صدکا مبخش و عبدالحسین نوشین و کناره گیری افراد دیگری چون فریدون کشا و رزوبزرگ علوی ، حزب توده عملاً با بحران تشکیلاتی و رهبری روبرو شده بود . در این دوره عده ای از کادرهای سازمان جوانان حزب با کمک و همکاری سه تن از رهبری حزب توده (احمدقاسمی ، عبدالحسین فروتن و عباس شغائی) ، که از رهبری حزب توده بریده و از اروپای - شرقی به اروپای غربی نقل مکان کرده بودند ، دست به تشکیل " سازمان انقلابی حزب توده در خارج از ایران " زدند . کادرهای جوان و سه تن فوق الذکر دارای مواضع مشتت - مرک از نظر سیاسی بودند که باعث ایجاد سازمان انقلابی شد . هر - دابخش ، حزب کمونیست شوروی را یک حزب " رویزیونیستی " ارزیابی میکردند و در سطح جنبش کمونیستی جهانی با مواضع

رهبری حزب کمونیست آلبانی و چین بر اساس رهنمودهای مائوتسه دون ، موافقت داشتند . هر دو بخش رهبری حزب توده را " رویزیونیستی " و " فرمیستی " ارزیابی کرده و دنباله رو و وابسته به شوروی محسوب می‌داشتند . هر دو بخش معتقد به انقلاب بوده و برخلاف رهبری حزب توده با تئوری های مسالمت آمیز (رقابت مسالمت آمیز ، گذار مسالمت آمیز و همزیستی مسالمت آمیز) ، که مواضع حزب کمونیست شوروی بودند ، مخالفت کرده و هر دو استالین را برخلاف رهبری حزب توده یک مارکسیست - لنینیست بزرگ ارزیابی می‌کردند . (۵۶)

علیرغم این نکات مهم ، این دو بخش بعد از مدت کوتاهی بخاطر تفاوتها و دربرخوردشان به گذشته‌ی حزب توده ، از هم جدا شدند . با اینکه هر دو بخش خود را طرفداران دیشه های مائوتسه دون محسوب داشته و حزب شوروی را بعنوان یک حزب " رویزیونیستی " محکوم می‌کردند ، ولی در مورد پیدایش و تکامل حزب توده اختلافات اساسی داشتند . سه تن معروف (قاسمی ، فروتن و وثغائی) معتقد بودند که حزب توده در آغاز تشکیل یک حزب انقلابی بجه تمام معنی بوده ولی بعداً " در نتیجه دنباله روی از سیاست " رویزیونیستی " رهبری حزب کمونیست شوروی در دوره خروشچف به انحراف کشیده شده و به یک حزب " اپورتونیست " و غیر مارکسیستی تبدیل گشته است . پس وظیفه انقلابیون " احیاء " مجدد حزب است . کارهای جوان با موضع کارهای قدیمی مخالفت کرده و بر آن بودند که حزب توده ایران از اول تولدش یک حزب فرمیستی ، اصلاح طلب و غیر انقلابی بوده و وظیفه انقلابیون " ایجاد " یک حزب کمونیست به عنوان ادامه دهنده حزب کمونیست ایران ، سالهای ۱۳۱۰ باید باشد . (۵۷)

در سال ۱۳۴۵ ، قاسمی و فروتن و وثغائی ، سازمان انقلابی را ترک کرده و به ایجاد " سازمان مارکسیست - لنینیستی طوفان

دست زدند. مادربخش بعدی به کم و کیف رشد و مبارزات این سازمان تا سال ۱۳۶۳، خواهیم پرداخت.

" سازمان انقلابی "، بعد از ترک (ویا انشعاب) قاسمی و یارانش به مبارزه علیه خط مشی "رویزیونیستی" حزب توده ادامه داده و در مقابل شعارهای "همزیستی مسالمت آمیز" ویا "گسذار مسالمت آمیز" شعار "انقلاب قهرآمیز، راه رهایی خلق های ایران" را مطرح ساخته و در مدت کوتاهی (۱۳۴۸-۱۳۴۴)، توانست بخش بزرگی از دانشجویان خارج از کشور را، که در داخل "کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج" فعالیت میکردند بدور شعار خود جلب کند. (۵۸)

علیرغم شرایط خفقان و سرکوب که رژیم شاه بعد از شکست قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در داخل کشور بوجود آورده بود، سازمان انقلابی توانست بعضی از اعضای فعال خود، منجمله برادران کشکولی را بداخل ایران جهت شرکت در مبارزات جنوب (۴۵-۴۴) اعزام دارد. با شرکت در جنبش مسلحانه جنوب، که توانست به مدت نزدیک به یکسال در برابر ارتش شاه به مبارزه ادامه دهد سازمان انقلابی توانست به پایه های توده ای خود در داخل جنبش دانشجویی خارج کشور دوچندان بیفزاید.

جنبش قشقائی ها در جنوب با اینکه با دستگیری و اعدام بهمن قشقائی، فرونشست اما اثرات خود را در میان مردم ایلات جنوب گذاشته و در خارج نیز بین دانشجویان ایرانی معروفیت پیدا کرد. (۵۹)

بعد از شکست جنبش جنوب، سازمان انقلابی توجه خود را به جریانات سیاسی در کردستان ایران، که میرفت به یک جنبش مسلحانه تبدیل گردد، معطوف ساخت. وقتی که جنبش مسلحانه مردم کردستان تحت رهبری "کمیته انقلابی حزب دمکرات کردستان" (ملا واره و سلیمان معینی و اسماعیل شریف زاده) در

سالهای ۴۷-۱۳۴۶، به پیش میرفت، سازمان انقلابی به پشتیبانی از آن جنبش، بعضی از کادرهای خود را از خارج روانه ایران ساخت تا در آن جنبش مسلحانه شرکت کنند.

با اینکه جنبش کردستان با دستگیری و اعدام ملا و آواره و سلیمان معینی و اسماعیل شریف زاده موقتاً "از هم پاشیده شد، ولی سازمان انقلابی روابط خود را با عناصر انقلابی و مترقی خلق کرد و طرفداران شریف زاده حفظ کرد. (۶۰)

در آغاز دهه ۱۳۵۰، سازمان انقلابی با اعزام بعضی از کادرهای تربیت یافته خود بداخل ایران عملاً "در مبارزه علیه رژیم پهلوی شرکت جست. اعضای کادر اعزامی به ایران تحت رهبری پرویز واعظ زاده و رفقاییش (خسرو صفائی، گرسیوز برومند و شکوه طوافچیان)، بزندگی و مبارزه و تحقیق در بین مردم پرداختند. در سال ۱۳۵۵ اکثر اعضای گروه واعظ زاده، توسط مامورین ساواک مورد شناسائی قرار گرفته و طی درگیری های رویاروی به قتل رسیدند. در جریانات گسیل کادرها توسط سازمان انقلابی به ایران، با اینکه بعضی از کادرها مثل پرویز نیکخواه، هوشنگ لاشائی و سیروس نهایوندی، به علت وادادگی و ضعف، بعد از دستگیری تسلیم رژیم شده و حتی به همکاری با آن تن دادند، ولی مبارزات پی گیر گروه واعظ زاده توانست بعد از سالها کوشش بخشی از سازمان را در ایران مستقر ساخته و نشریات سازمان منجمله مجله توده و ارگان سازمان، ستاره سرخ، رادرایران پخش نماید. با اینکه وادادگی و خیانت افرادی مثل لاشائی و نهایوندی به وجهه سازمان در خارج ضربه وارد ساخته و به رهبری حزب توده و عناصر چپ افراطی فرصت داد که علیه سازمان شایعه پراکنی های بی اساس راه بیندازند، ولی مبارزات گروه واعظ زاده، شرایط را برای انتقال سازمان انقلابی به ایران آماده ساخت. (۶۱)

در بحبوحه سال انقلابی ۱۳۵۷، گروه گروه از اعضاء و هم‌واداران سازمان به داخل ایران روانه گشتند تا در انقلاب مردم ایران شرکت کنند. بعد از پیروزی انقلاب سازمان انقلابی، با انتشار روزنامه رنجبر، فعالیت علنی خود را در ایران آغاز کرده و برای وحدت با دیگر نیروهای چپ تولا کرد. در ضمن این سازمان برای اینکه در جهت ایجاد وحدت با دیگر نیروهای مترقی و ملی که در طیف چپ قرار نمی‌گرفتند، همکاری‌های دموکراتیک خود را گسترش دهد، اقدام به انتشار روزنامه دموکرات عدالت کرد که خوانندگان و طرفداران زیادی بین جوانان پیدا کرد.

در دیماه ۱۳۵۸، سازمان انقلابی، با همکاری دو سازمان - اتحاد مبارزه و کمونرها - و شش گروه و جمعیت دیگر، حزب رنجبران ایران را تشکیل داد.

سازمان انقلابی بزرگترین گروه تشکیل دهنده حزب بود. این سازمان دارای سنت تشکیلاتی نزدیک به ۱۶ سال بود. بدین معنی که از گذشته دارای اسکلت بندی تشکیلاتی - رهبری، بدنه و هاله‌های از هواداران و سازمان دانشجویی کنفدراسیون در خارج از کشور بود. انضباط و سلسله مراتب در آن رعایت می‌شد و حوزه‌های سازمان به سه عنوان واحدهای سیاسی در شهرهای مختلف اروپا و آمریکا و کانادا، ترکیه و هندوستان تشکیل یافته و فعالیت میکردند. به همین دلیل این سازمان دارای کادرهای آشنا به مسائل تشکیلاتی بود. این سازمان خط سیاسی معین و مدونی داشت که یک سیستم کامل را از خط مشی عمومی وصف بندی نیروها در سطح ایران (اتحاد چهار طبقه خلق در مقابل ضد خلق بسرکردگی شاه) و در سطح جهان بر اساس "تئوری سه جهان" گرفته، تا مسائل تاکتیکی و کار در بین توده‌های دانشجویی را در بر می‌گرفت. (۶۲) با اتکاء به تئوری "اتحاد بزرگ ملی" قانون - مندی انقلاب ایران را از نظر گاه خود (کادرها و پایه‌های سازمانی) فرموله کرده و برخلاف اکثر سازمانهای چپ از "آشفستگی فکری" رنج

نمی کشید. با اینکه در مبارزه علیه ابرقدرتها در موارد مهم و حساس به مبارزه علیه شوروی تکیه بیشتر کرده و به نقش مبارزه علیه امپریالیسم امریکا کم توجه میکرد، ولی در افشای سلطه طلبی شوروی و نقش حزب توده و رهبران فدائیان خلق (اکثریت) ، نقش خوبی بازی میکرد. بدین جهت نیز بعد از تشکیل حزب رنجبران ایران ، کادرهای سازمان انقلابی و اسکلت بندی تشکیلاتی آن جنبه غالب را در حزب دارا بود.

۲- گروه اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر

گروه " اتحاد مبارزه" بعد از سازمان انقلابی از مهمترین و بزرگترین سازمانهای تشکیل دهنده حزب رنجبران محسوب میشد .

این گروه بمثابه بخشی از جریان معروف به "کادرها" ، که در جریان سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) از "سازمان انقلابی" در خارج جدا شده و به دلیل عدم انجام کار سیاسی متشکل و همگون در سرا - شیب تلاشی کامل سیاسی قرار گرفته بود، در سال ۱۳۴۸، تشکیل یافت.

"کادرها" عمدتاً " بخاطر اختلاف نظر بر سر سلسله مسائل - ایدئولوژیکی - سیاسی منجمله تحلیل و کاربرد اندیشه مائو تسه دون ، سبک کار سیاسی و تئوری " محاصره شهرها از طریق دهات " ، از سازمان انقلابی جدا شدند. این جدائی هدفش ساختمان یک تشکیلات جدید و منسجم تروپیشرفته تراز "سازمان انقلابی" بود. ولی بجهت عدم ادامه مبارزه متشکل و نساً - همگونی در بین اعضای رهبری کادرها ، این جریان نه تنها به ایجاد آن سازمان دلخواه موفق نشد ، بلکه در عمل عده ای از کادرها به علت فعالیت های انفرادی و پراکنده ، دچار آفتگی شده و به راه خود رفتند . عدم جریان یک مبارزه

اصولی در بین بقایای کادرها در جهت ایجاد یک سازمان متشکل پس از مدتی در عمل به ناتوانی در انجام وظایف مارکسیستی آنها منجر گشت. کادرها، با اینکه معتقد به اندیشه‌های مائو-تسه دون بوده و بخشی از جنبش ضد رویزیونیستی آن دوران از نهضت چپ مارکسیستی ایران محسوب می‌شوند، ولی به ضرورت سازماندهی و کوشش در جهت ایجاد یک سازمان مارکسیستی، اعتقاد نداشتند. علیرغم وجود این مسئله، عده‌ای از کادرها (که به ضرورت سازماندهی و کار متشکل اعتقاد داشتند)، رابطه خود را با کسانیکه این ضرورت را نفی می‌کردند، و هدف خود را فقط به مبارزه علیه "سازمان انقلابی" محدود کرده بودند، بریده و بطور عملی در جهت فعالیت متشکل گام نهاده، گروه "اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر" را بر پایه حداقل وحدت سیاسی - ایدئولوژیک بوجود آوردند. (۶۲)

گروه "اتحاد مبارزه ... فعالیت خود را در دو سال اول عمرش (۶۹- ۱۹۷۰) بدون انجام مبارزه ایدئولوژیک درونی گذراند و بدین جهت بعد از دو سال بصورت یک جمع بی شکل در آمد که نه موارد اختلاف روشن بود و نه موارد توافقش. در نتیجه اعضای این گروه که عمدتاً "در شهرهای مختلف اروپا مشغول فعالیت در درون انجمنهای دانشجویی بودند، نظرات و مواضع مختلفی را درباره مسائل ایران و جنبش کمونیستی جهان، مطرح می‌کردند که به روشنی عدم وحدت فکری و عدم انسجام سازمانی در درون این گروه را منعکس میکرد.

در آغاز دهه ۱۹۷۰، اختلافات در درون این گروه بر سر یک سری مسائل منجمله برخورد به "سوسیال امپریالیسم" شوروی و پشتیبانی از جمهوری توده ای چین و مشی مبارزاتی چریکی شدت یافته و بالاخره منجر به انشعاب در درون گروه گردید. گروه منشعب تحت شعار "پشت جبهه نور مسلحانه خلق"

دانشجویان ایرانی در خارج رابه پشتیبانی از مبارزات چریکی
در ایران دعوت کرده و تشکیل گروه " دانشجویان کمونیست"
را اعلام کرد

علیرغم این انشعاب، " گروه اتحاد مبارزه" به
فعالیت های خود ادامه داده و در جنبش دانشجویی خارج پایه های
توده ای بویژه در فرانسه، کسب کرد. در سالهای پرتلاطم
۱۳۵۵ و ۱۳۵۶، گروه موفق شد که عده ای از کادرهای خود را روانه
ایران سازد. در ضمن گروه با انتشار جزوه هایی درباره مسائل
کمونیستی تحت شعار " به پیش به سوی ایجاد حزب کمونیست
ایران " و انتشار ارگان مسائل انقلاب و سوسیالیسم، در مبارزه
علیه مشی چریکی و آوانتوریسم از یک طرف و مبارزه علیه
رویزیونیسم و دنباله روی رهبری حزب توده از شوری، از طرف
دیگر، نقش مهمی بازی کرد.

در آستانه انقلاب ایران گروه اتحاد مبارزه یکی از سازمانها
نهای مارکسیستی در خارج بود که توانست با فعالیت اعضای
خود که در ایران بودند، در جریان ماههای انقلابی اوایل
سال ۱۳۵۷، در جنبشهای توده ای بصورت فعال شرکت کرده و پایه
توده ای خود را در بین جوانان و دانشجویان گسترش دهد.

بعد از پیروزی انقلاب با انتشار روزنامه خلق، گروه با اشاعه
اندیشه های مائوتسه دون، در جنبش چپ ایران، به مبارزه
خود علیه رویزیونیسم حزب توده از یک طرف و به انتقاد از چپ
روی های سازمانهای درون "کنفرانس وحدت"، از طرف دیگر
شدت بخشید.

پشتیبانی از انقلاب ایران و مبارزه علیه ابر قدرت شوروی
و رهبری حزب توده و طرفداری پیگیر از اندیشه مائوتسه دون و
"تئوری سه جهان"، این گروه رابه " سازمان انقلابی"
نزدیکتر ساخت. علیرغم اختلافات بر سر یک عده مسائل تشکیلاتی

وسیاسی ، این گروه بالاخره همراه با "سازمان انقلابی" وشش گروه دیگر ، حزب رنجبران ایران را در سال ۱۳۵۸ ، تشکیل دادند .

برخلاف سازمان انقلابی و سازمان اتحاد مبارزه ،...، دیگر گروههای تشکیل دهنده حزب از نظر کمی خیلی کوچک بوده وچندان انسجامی نداشتند . بعضی از این گروهها ، مثل سازمان کمونرها ، قبل از آغاز انقلاب از ائتلاف و وحدت چندین محفل کوچک مارکسیستی در داخل ایران بوجود آمده بودند . (۶۴) بعضی دیگر ، مثل "گروه مبارزه" ، در خارج از ایران - در جریان فعالیتهای دانشجویی تکامل یافته و در جریان انقلاب به ایران برگشته بودند .

کمونرها در اوایل دهه ۱۳۵۰ توسط بخشی از بقایای گروه راد و با همکاری محفل های دیگر مارکسیستی (بخشی از گروه کنگاور ، بخشی از گروه فلسطین و بخشی از گروه ستاره سرخ جنوب) بوجود آمده و اندیشه های مائوتسه دون و تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی را مطالعه کرده و کار سیاسی میکردند "گروه مبارزه" در دهه ۱۳۵۰ توسط عده از دانشجویان ایرانی مقیم کانادا تشکیل شد . این عده بعداً " بویژه در آستانه انقلاب ایران ، توانست در داخل ایران هسته های مارکسیستی در خراسان و شمال ایران بوجود آورند . این گروه توانست روشنفکران زیادی را به مارکسیسم و اندیشه های مائوتسه دون و مبارزه علیه "مشی چریکی جدا از توده ها" جلب کند . سازمان مارکسیستی- لنینیستی ایران (ناشر روزنامه پرولتار) توسط بخشی از اعضا و کادرهای سازمان مارکسیست - لنینیستی طوفان ، که در سال ۱۳۵۶ از آن سازمان انشعاب کرده بودند بوجود آمد . (۶۵) در همان سال سازمان طوفان بعد از نزدیک به ۱۵ سال فعالیت در جنبش کمونیستی ایران دچار انشعابات

مختلف گشت که ما در صفحات بعدی درباره آنها صحبت خواهیم کرد .
بخشی از گروه "انقلابیون مارکسیست - لنینیست" (ناشر کتاب آخر
خط سه ... ۶۶) از بدنه گروه بخاطر اختلافات بر سر قبول اندیشه -
های مائوتسه دون و تئوری سه جهان " جداگشته و در دیماه ۱۳۵۸ همراه
گروه های فوق الذکر و سازمان انقلابی ، حزب رنجبران
را تشکیل دادند .

این گروه ها علیرغم گذشته های متفاوت و تجارب نا همگون دارای
نکات مشترک بودند که آنها را با لآخره بعد از بحث ها و مشورت ها آماده
به وحدت در درون حزب رنجبران کرد .

مهمترین انگیزه وحدت گروه ها و سازمان های تشکیل دهنده این
حزب پذیرش " اندیشه های مائوتسه دون " به عنوان " تئوری و پرا تیک
انقلاب در کشور های تحت سلطه " و " مارکسیسم - لنینیسم دوران کنونی "
که در دوران پرتلاطم انقلاب فرهنگی (۱۹۶۶ - ۱۹۷۶) توسط
کمونست های چینی و دیگر کمونیست های طرفدار مائوتسه دون
در جنبش کمونیستی جهانی تدوین شده بود . این گروه ها به نوبه
خود در سطوح مختلف از نظرات و نوشته های مائو (به مفهوم رد " رویزیو -
نیزم مدرن " حزب کمونیست شوروی و برای مقابله و مبارزه با انواع " چپ
افراطی " و " مشی چریکی جدا از توده ها " و نئو مارکسیسم) دفاع
کرده و مضافاً " تئوری سه جهان " را بعنوان استراتژی مقابله
با " دوا بر قدرت " قبول داشتند . این سازمان ها انقلاب بهمین
۱۳۵۷ را ملی و ضد امپریالیستی ارزیابی کرده و آن را به عنوان انقلابی
که " رژیم وابسته به امپریالیزم " را واژگون ساخته محسوب می داشتند
آنها همچنین " اتحاد بزرگ ملی را برای حمایت از دولت ملی بر علیه
توطئه ابر قدرت ها " تبلیغ کرده و خواهان وحدت با تمام نیرو ه های
دموکراتیک ملی بودند . این مواضع به روشنی در مصوبات اولیین
کنگره حزب ، که در دیماه ۱۳۵۷ منعقد شد منعکس است . (۶۷)

کنگره اول (افتتاحیه) حزب رنجبران تضاد عمده در جامعه ایران را بصورت تضاد میان خلق و ضد خلق (ابرقدرت‌های روس و امریکایی و عوامل داخلی آنها) فرموله کرد چون این جمع‌بندی قبلاً از کنگره توسط بخش‌هایی از تشکیلات دهندگان حزب که دارای خُسط و مشی نسبتاً "مدونی بودند (مثل سازمان انقلابی و سازمان اتحاد مبارزه) طرح شده و تکامل یافته بود از این جهت تصویب آن در کنگره امری طبیعی بود.

در این کنگره، حزب در مقابل دو ابرقدرت و عوامل داخلی آن صف بندی نیروهای انقلاب را اتحاد چهار طبقه کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی ارزیابی نمود. البته این ارزیابی در زمان رژیم شاه نیز اتحاد چهار طبقه را در مقابل عوامل داخلی ابرقدرت مسلط بر ایران (بورژوازی کمپرسر ادور بوروکراتیک و ملاکین بزرگ) قرار میداد. بعد از انقلاب این صف بندی بصورت اتحاد سه جریان اجتماعی اسلام مبارز، ملی‌گرائی مترقی و سوسیالیسم انقلابی (یعنی اتحاد بزرگ ملی) مطرح شد. (۶۸) سه جریان که هر وقت بایکدیگر متحد میشدند مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی مردم به پیروزی میرسید (مثل پیروزی انقلاب مشروطیت ۱۹۰۹-۱۹۰۵ و یا پیروزی قیام سیام تیر ۱۳۳۱ و پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷) و هر زمانی اتحاد آنها تضعیف گشته و یا از هم می‌پاشید جنبش خلق با شکست روبرو میگشت مثل با شکست محمد علی میرزا و بتوپ بستن مجلس اول در ۱۹۰۸ (۱۲۸۷)، شکست جنبش جنگل و عروج رضا شاه بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

در امور بین‌المللی، حزب رنجبران تنها سازمان چپ در ایران بعد از انقلاب بود که تقسیم به سه جهان (تئوری سه جهان) را بیا نگر مناسبات واقعی بین نیروها در جهان ارزیابی میکرد این تئوری بعنوان یکی از اجزاء اصلی خط مشی عمومی حزب

درکنگره اول به تصویب رسید .

این تئوری اتحاد کشورهای جهان سوم بویژه کشورهای غیرمتعهد و جلب ویاختی کردن کشورهای جهان دوم (مثل فرانسه و آلمان و ژاپن) را برای مقابله با توطئه‌های ابرقدرت‌های روس و آمریکا تبلیغ کرده و از شخصیت‌هایی که این تحلیل را در جامعه ایران قبول داشتند حمایت میکرد. (۶۹) در این مصوبات ، رهبری حزب رنجبران، دولت راملی (از نظر سیاسی غیروابسته به نیروهای خارجی) ارزیابی کرده و حمایت از آن را تبلیغ میکرد .

بعد از کنگره طبق موازین کنگره ، حزب و نیروهای تشکیل دهنده آن به فعالیتهای سازمانی و تشکیلاتی در بین اقشار مختلف مردم دست زدند . "جمعیت عدالت " "جمعیت زنان " "انجمن تعاون هنر مردمی ایران " "کنفدراسیون کارگری" "فدراسیون جهانی دانش آموزان و دانشجویان" ، "انجمن ملی دانشجویان " "انجمن معلمین ایران" ، "جمعیت ملی استادان" "سازمان جوانان انقلابی" "جمعیت ستارخان بایراغی" و "کمیته دفاع از افغانستان" سازمان‌هایی بودند که حزب در شهرهای بزرگ نظیر شیراز ، مشهد ، تبریز ، آبادان ، رشت و اهواز و کرمانشاه موفق به ایجاد آنها گشت . اکثر این سازمانها برای خودنشریه - مثل روزنامه‌های ستارخان بایراغی و عدالت مجلات بوستان و جوانان انقلابی - نیز منتشر میکردند .

مطالعه این نشریات و مواضع حزب که بطور مرتب در نشریه رنجبران ارگان حزب ، منعکس میشد نشان میدهد که تا اواخر سال ۱۳۵۹ رهبری حزب به پشتیبانی خود از دولت ادامه داده و برخلاف اکثر سازمانهای چپ "اتحاد بزرگ ملی" را تبلیغ کرد . ولی تغییر سریع اوضاع بالاخره باعث تغییر مواضع در حزب رنجبران نیز گشت .

تازمانی که در ایران "بهار آزادی" بود تحلیل حزب از اوضاع و شعار "استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی" نیز مناسب اوضاع بود ولی بعد از سرنگونی دولت بازرگان و پاگرفتن انحصار طلبان مستبد

تحت رهبری حزب جمهوری اسلامی در جریان سال ۱۳۵۹ تحلیل حزب از اوضاع از طرف بخشی از رهبری و کادرها وتوده های حزبی به زیر سؤال کشیده شد .

از شهریور ۱۳۵۹ که اختلاف بین بنی صدرو جناح مکتبی حزب حاکم جمهوری اسلامی تشدید یافته و در اسفندماه همان سال درجریانات دانشگاه تهران به مرحله درگیری های قهرآمیز رویارویی تبدیل گشت . حزب رنجبران نیز تحلیل خود را از اوضاع تغییر داد .

در نیمه اول سال پرتلاطم ۱۳۶۰ ، حزب رنجبران مکتبیون حزب حاکم جمهوری را خارج از حیطه " اتحاد بزرگ ملی " قرار داده و - سرنگونی آنان را مطرح ساخت .

پس از جریانات خرداد ۱۳۶۰ (کودتای خزنده و خلع بنی صدر از رئیس جمهوری و سرکوب نیروهای سیاسی اپوزیسیون) حزب رنجبران سرنگونی حکومت را در دستور کار خود قرار داد .

در سندی که از طرف حزب در شهریور ۱۳۶۰ منتشر گشت ، رهبری ، مبارزه مسلحانه توده ای برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را سرلوحه خود قرار داده و واژگونی رژیم را در مدت زمان کوتاه نوید داد .

ولی یورش موفقیت آمیز دستگا ههای امنیتی رژیم به تمام نیروهای اپوزیسیون ، بویژه به سازمان مجاهدین و طرفداران بنی صدر ، نه تنها توازن قدرت را به نفع رژیم جمهوری اسلامی تغییر داد بلکه تدریجا " قدرت حاکمه حزب جمهوری اسلامی با تضعیف اپوزیسیون و با استفاده از ادامه جنگ خانمانسوز ایران و عراق توانست به پایه های حکومتی خود تشبیت نسبی بخشد . سرکوب نیروهای اپوزیسیون وافت ناگهانی و روزافزون جنبش توده ای ، بقایای اپوزیسیون را چه در طیف چپ و چه در طیف نیروهای ملی و دمکراتیک و اداریه عقب نشینی و حفظ نیروهای سازمانی کرد . در حزب رنجبران نیز ، بخشی از رهبری ، مثل دیگر سازمانهای

چپ ، بااستنادبه سندشهریورماه ۱۳۶۰ بهتبلیغ مبارزه مسلحانه قهرآمیزعلیه رژیم و سرنگونی آن درکوتاه مدت تکیه کرده و با انتشار جزوه معروف "دولت نجات ملی" سرنگونی حزب حاکم جمهوری اسلامی واستقرار دولت ملی ودموکراتیک ، دولتی که نیروهای عناصر مسلمانان مبارز (بنی صدرومجا همدین) وسوسیالیزم انقلابی (اتحاد نیروهای چپ مارکسیستی) و ملیون جبهه ملی و طرفداران راه مصدق رادربرخواهدگرفت ، راتبلیغ کرد. (۷۰)

تاکتیک تهاجم ومبارزه مسلحانه که درابتدایعنی ازخرداد تنا بهمن ۱۳۶۰ ازحمایت اکثریت بدنه حزبی برخورداربود، پس ازمدتی باستقرارپایه های امنیتی مستبدین و سرکوب موفقیت آمیز مجاهدین وچریکها وبقایای پیکاریها وبالاخره شکست جنبش جنگلوتار ومارساختن بخشی ازاتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) توسط پاسداران ، ازطرف بخشی ازرهبری حزب رنجبران مسورد تحلیل وانتقادقرارگرفت . حمله پاسداران به حزب و دستگیری واعدام عده های ازکادرهای فعال حزب درواقع چا پخانه و سرکوببخش حزب درگراگان زمینه را برای اتخاذ تاکتیک دیگرآماده ساخت .

سنداسفندبرخلاف سندشهریوراز تاکتیک "عقب نشینی منظم وحفظ نیروهای حزبی" دفاع کرده و سرنگونی رژیم را دردرازمدت احتمال زده وکار سیاسی دربین کارگران وپیوند باآنان راتبلیغ کرد .

سنداسفندماه که توسط اکثریت رهبری حزب به تصویب رسید ، با مخالفت شدید اقلیت ، که هنوزبه صحت خط مشی تاکتیکی مسلحانه سندشهریورماه ایمان داشت ، روبروگشت .

اقلیت درجریان بهار ۱۳۶۱ همچنان بهتبلیغ مبارزه مسلحانه علیه رژیم ادامه داده وخواهان انتقال رهبری حزب به کردستان وهمکاری درآنجا بانیروهای چپ کوموله و حزب دموکرات کردستان درمبارزه علیه رژیم شد .

بدین طریق دوفراکسیون ، که در خارج به اسم "بخش کردستان" و "بخش تهران" معروف گشتند ، در کنار هم در داخل یک تشکیلات ولی جدا از هم پراخ خود رفته و زمینه را برای انشعاب در داخل حزب رنجبران ایران فراهم ساختند .

فراکسیون "بخش کردستان" از ابتدای ورودش به کردستان کوشید که با نیروهای ضد رژیم در آن منطقه (کومله و حزب دموکرات کردستان) به وحدت و همکاری دست زند. دوشماره رنجبر ، ارگان حزب ، و جزوه نقدی درباره مواضع "اتحاد مبارزان کمونیست" و کومله ، که در سال ۱۳۶۲ از طرف این بخش منتشر گردید ، خواست همکاری با کومله را بروشنی مطرح ساخت (۷۱)

ولی علیرغم کوشش هائیکه این بخش از حزب در جهت همکاری بعمل آورد کومله و اتحاد مبارزان کمونیست حاضر به همکاری نگشتند . این امر نیز خیلی طبیعی بود چون کومله ، علیرغم ادعای اعتقاد به لنینیسم و مبارزه علیه رویزیونیسم ، مسئله جبهه واحد ملی را قبول نکرده و اساساً "آنها تحت عنوان "پوپولیسیم" مورد حمله قرار می داد . کومله و اتحاد مبارزان کمونیست ، که بعدها "حزب کمونیست ایران" را تشکیل دادند ، بزرگترین رویزیونیسم دوران کنونی را رویزیونیسم پوپولیستی ارزیابی میکنند و بدین جهت نیز حزب رنجبران ایران را (که سالها معتقد به اتحاد چهار طبقه در تحت هژمونی پرولتاریا بوده و انقلاب ایران را مرحله ای ارزیابی کرده و مبلغ اندیشه های مائوتسه دون بوده) بزرگترین رویزیونیست - پوپولیست جنبش کمونیستی ایران محسوب می دارد .

بخش معروف به تهران در شهرهای ایران ، بویژه در تهران ، برای بوجود آوردن جریانهای سیاسی و برای سمت دادن به تظاهرات سیاسی مردم سعی کرد بمیان توده های مردم رود . در تظاهرات بفتح بنی صدر شرکت کرد و با فرستادن برخی از کارها به دفاتر هماهنگی مردم و رئیس جمهور کوشش کرد که از این دفاتر به عنوان تشکیلاتی برای

بحرکت درآوردن مردم استفاده کنند.

این بخش از حزب طبق تحلیل سند اسفندماه با مطرح کردن کار "آرام صبورانه و طولانی" در جهت "پیوند و کار با زحمتکشان" قرار گرفته و مسئله داشتن پایه توده‌ای مستقل در بین مردم را مورد تاکید قرار داد. کادرهای این بخش با انتشار رنجبر زمینه برای جمع‌بندی دقیق از اشتباهات گذشته حزب را فراهم ساخت.

ولی ضربه شدیدی که این بخش در اسفند ۱۳۶۱ از طرف ما مورین انتظار می‌رژیم جمهوری اسلامی خورد چنان اکثریت کادرها را از هم پاشید که عملاً تشکیلات این بخش از حزب از هم پاشیده گشت. در جریان این ضربه عده زیادی از کادرها ورهبری بخش تهران راهی خارج شدند بخشی که تحت رهبری فرامرز وزیری در درون ماند بعدها طی یورش از طرف ما مورین انتظاماتی رژیم سرکوب گشته و اعضایش بنه زندان افتادند. با فرارسیدن پائیز ۱۳۶۳ و بویژه بعد از اعدام فرامرز وزیری در بهار ۱۳۶۴، حزب رنجبران ایران نیز مثل اکثر احزاب چپ مارکسیستی عملاً در داخل ایران متلاشی شده بود.

بقایای حزب رنجبران (معروف به بخش کردستان) در آذر ۱۳۶۳ با برگزاری کنگره دوم حزب موفق به تدوین و انتشار مصوبات بدون خودگشته و در آخر سال ۱۳۶۴ شروع به انتشار دوره جدید رنجبر ارگان حزب شدند (۷۲)

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان

در جریانات سیاسی و پرتلاطم ۱۳۴۲ - ۱۳۳۹، که منجر به قیام خونین پانزده خرداد ۴۲ و سرکوب قهرآمیز آن از طرف نیروهای انتظامی رژیم شاه گردید، حزب توده نقش غیرفعال داشت. این بیعملی و عدم فعالیت عواقب سیاسی و تشکیلاتی مهمی را برای حزب توده در سالهای ۴۳ و ۴۴ ببار آورد، که ما قبلاً در فصل ششم بطور اجمالی به آنها اشاره کردیم. یکی از پی آمدهای این بیعملی و نبودن حزب در صحنه سیاسی انشعابی بود که در زمستان ۱۳۴۴ در سطح رهبری حزب اتفاق افتاد. در سالهای ۴۲ و ۴۳ (۱۹۶۵ - ۱۹۶۴)، که جنبش کمونیستی جهان با بحران بزرگ تشدید اختلافات سیاسی - ایدئولوژیکی بین حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست چین روبرو شده بود، دونفر از رهبران مهم و قدیمی حزب احمدقاسمی و دکتر عبدالحسین فروتن - همراه یکی از کادرهای فعال حزب - عباس سغائی - شروع به انتقادات شدید از رهبری حزب کرده و اکثریت رهبری حزب را "رفورمیست" و "رویزیونیست" خوانده و روش آنها را "غیر انقلابی" و "فرصت طلبانه" ارزیابی کردند. آنها در ضمن ابراز کردند که رهبری حزب کورکورانه نظرات تجدید نظر طلبانه (رویزیونیستی) خروشچف را، که ادعا می کرد سوسیالیزم و سرمایه داری میتواند در دراز مدت با هم بطور مساومت آمیز همزیستی کنند، تبلیغ میکند. این سه تن حمله حزب به استالین را محصول اطاعت کورکورانه حزب از رهبری خروشچف دانسته و حزب را، از اینکه به خدمات استالین خط بطلان کشیده و حاضر به درس گیری از تجربیات انقلاب چین و آموزش های مائوتسه دون نیست، محکوم ساختند (۷۳)

این مناقشات و اختلافات به مرحله ای از رشد خود رسید که اکثریت حزب در پلنوم کمیته مرکزی، در زمستان ۱۳۴۴، رسماً "قاسمی و فروتن

وسفائی را از حزب اخراج کردند. سه تن بعد از اخراج از حزب، بعد از مدتی اقامت در کشور آلبانی (که رابطه دیپلماتیک خود را با شوروی بخاطر اختلافات سیاسی - ایدئولوژیکی قطع کرده بود) راهی اروپای غربی شده و در ایتالیا رحل اقامت افکندند. در همین زمان بخشی از کادرهای سازمان جوانان حزب توده، که نسبت به رهبری حزب نظر مثبتی نداشته و تحت تاثیر انقلاب چین و کوبا رهبری حزب توده را ز فور میست و آپورتونیست و دنباله رو میخواندند، در تدارک ایجاد سازمان انقلابی حزب توده در خارج بودند. سه تن از منسعبین حزب طی جلساتی که با بنیان سازمان انقلابی برگزار کردند تصمیم به ایجاد یک سازمان ضدرویزیونیستی انقلابی مشترک زدند. ولی بزودی اختلافات متعدد ایدئولوژیکی سیاسی بین سه تن از یک طرف و بنیان سازمان انقلابی از طرف دیگر باعث گردید که آنها دو سازمان مجزا از هم بوجود آورده و عمده فعالیت سیاسی خود را به مبارزه علیه رشد رویزیونیسم در جنبش کمونیستی ایران اختصاص دهند.

قاسمی و فروتن، برخلاف پایه گذاران سازمان انقلابی، معتقد بودند که حزب توده در اول، بویژه در دهه ۱۳۲۰، حتی سالها بعد یک حزب انقلابی و مارکسیستی بوده ولی بعداً "در جریان بسـرروز رویزیونیسم معاصر تحت رهبری خروشچف به منجـلاب رفورمیسم و رویزیونیسم در غلطیده است. در نتیجه آنها وظیفه اصلی انقلابیون مارکسیست را "احیاء" انقلابی حزب توده میدانستند. پایه گذاران سازمان انقلابی، برخلاف فروتن و قاسمی، بر آن بودند که حزب توده از اول پیدایش خود در ۱۳۲۰ یک حزب رفورمیست و آپورتونیست بوده و بعداً "نیز بخاطر دنباله روی از حزب کمونیست شوروی به جنبش آزادبخش ایران خیانت کرده است. اینان با احیاء حزب مخالفت کرده و در عوض "ایجاد" یک حزب طراز نوین کارگری و انقلابی را مطرح میساختند. به غیر از اختلاف در مورد ماهیت تاریخی

حزب توده، این دو گروه در ضمن روی مسائل بین‌المللی نیز اختلافات اساسی داشتند. اول اینکه قاسمی وفروتن در تحلیل خود از مسائل بسوی احزاب آلبانی و چین تمایل نشان میدادند. در صورتیکه رهبران سازمان انقلابی در اول پیدایش سازمان تحت تاثیر تجربیات تاریخی کاسترو در کوبا بودند. دوما "قاسمی وفروتن بر طبق تحلیل خود از تاریخ ایران، معتقد بودند که انقلاب ایران اول در شهرها بوجوه آمده و رشد کرده و سپس به روستاهای ایران گسترش پیدا خواهد کرد. برای این اساس آنها سازمان انقلابی را، که معتقد به "محاصره شهرها از طریق دهات" بود، محکوم به داشتن "انحراف کاستروستی" در جنبش کمونیستی ایران میکردند. (۷۴)

این اختلافات تئوریک و سیاسی بالاخره منجر به این شد که این دو گروه در پائیز ۱۳۴۴ برآه مستقل خود گرفته و علیرغم داشتن وجه مشترک مبارزه علیه رویزیونیسم کمیته مرکزی سازمانهای خود را بوجوه آورند. قاسمی وفروتن بعد از بحث و مشورت با نویسندگان روزنامه توفان، که در اروپای غربی نزدیک به دو سال از طرف روشنفکران طرفدار فرخی یزدی، شاعر معروف دوران سلطنت رضا شاه، منتشر میگشت (۷۵) سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان را تاسیس کرده و شروع به انتشار ارگان مرکزی خود به اسم توفان (دوره دوم) کردند.

سابقه فعالیت رهبران سازمان توفان به سالهای پرتلاطم اوایل دهه ۱۳۲۰ میرسد. قاسمی که در اصفهان در یک خانواده مذهبی بدنیا آمده و بزرگ شده بود، بعد از اتمام رشته حقوق در دانشگاه تهران، برای مدتی رئیس فرهنگ یزد و سپس کرمانشاه شده بود. بعد از جریانات شهریور ۱۳۲۰ و خلع و تبعید رضا شاه، قاسمی به حزب جدیدالتاسیس حزب توده پیوسته و شغل اداری خود را، بخاطر کار و سازماندهی حزبی در مازندران، ترک کرده بود. وی به جهت فعالیت های پیگیر، همراه احسان طبری، پرویز گنا بسادی،

محمود بقراطی، عبدالصمد کامبخش، خلیل ملکی و نورالدین - کیانوری در تابستان ۱۳۲۳، در جریان کنگره اول حزب، به عضویت کمیته مرکزی حزب توده انتخاب شده بود. قاسمی در اوایل همان سال، قبل از افتتاح کنگره، با انتشار کتاب معروف حزب توده ایران چه میگوید و چه میخواهد؟ به عنوان یک تئوریسین معرفی شده بود. (۷۶)

بعداز جریانات ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قاسمی به فعالیت سیاسی خود در مهاجرت ادامه داده و در ضمن مطالعات و تحقیق درباره اختلافات سیاسی - ایدئولوژیکی بین دو حزب کمونیست چین و شوروی بتدریج علیه اکثریت کمیته مرکزی موضع گرفته و از نظرات حزب کمونیست آلبانی و اندیشه های مائوسه دون دفاع کرد. بعد از رشده رویزیونیسم در حزب توده، قاسمی همراه فروتن در پلنوم یازدهم کمیته مرکزی در زمستان ۱۳۴۴ از حزب اخراج گردید. بعد از خروج از حزب و آلمان شرقی، قاسمی با انتشار مقالات متعدد علیه رویزیونیسم و حزب کمونیست شوروی و کمیته مرکزی حزب توده در بین جوانان و دانشجویان ایرانی که مشغول تحصیل در کشورهای غربی بودند، محبوبیت کسب کرد. یکی از آثار معروف او سندی در مبارزه علیه رویزیونیسم است که بعد از فوت قاسمی در بهمن ۱۳۵۲ از طرف سازمان طوفان پخش شد. (۷۷)

دکتر عبدالحسین فروتن یکی از روشنفکران فعال آغاز دهه ۱۳۲۰ در ایران بود. فروتن در یک خانواده متوسط در تهران بدنیا آمده و تحصیلات خود را در بیولوژی تمام کرده و در موقع پیوستن به حزب توده در ۱۳۲۰ پروفسور بیولوژی (علوم طبیعی) در دانشگاه تهران بود. فروتن علیرغم تدریس بکار در بین کارگران علاقه داشت. در اوایل سال ۱۳۲۰، برای سازماندهی کارگران، شغل تدریس را رها کرده و از طرف حزب برای کار در بین کارگران به کرمانشاه فرستاده شد. وی بخاطر جدیت در کارش در اوایل

کنگره حزب به مقام رهبری ارتقاء یافته و همراه تقی فداکار محمدفرجامی، انورخامه و سلیمان محمدزاده به عضویت کمیسیون کمیته مرکزی حزب در امور سازماندهی و تبلیغات انتخاب شد. او در دهه ۱۳۲۰ از فعالین رهبری در درون شورای متحده کارگری بوده و بارها روستا همکاری میکرد. (۷۸)

فروتن نیز مثل قاسمی بعد از جریانات ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و سپس کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در مهاجرت (در شوروی و سپس در اروپای شرقی) به فعالیت خود ادامه داده و تحت تاء شیرانقلاب چین به مخالفت با رهبری کمیته مرکزی حزب توده برخاست. قاسمی و فروتن بعد از انشعاب (ویا اخراج) از حزب توده و ایجاد سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان به کار سیاسی در میان ایرانیان، بویژه دودرون کنفدراسیون، پرداختند. آنها با انتشار نسبتاً " مرتب روزنامه توفان و جزوات و نوشته‌های مختلف بمبارزه علیه رویزیونیسم و وابستگی حزب توده به شوروی پرداختند. در اواسط دهه ۱۳۶۰ طرفداران توفان یکی از مهمترین گروههای درون کنفدراسیون جهانی را تشکیل میدادند.

ولی از ابتدای ایجاد سازمان، یک رشته اختلافات سیاسی واید - ثولوژیکی در سطح رهبری سازمان بین فروتن و قاسمی ظهور کرده و رشد نمود. تکامل پیرویه انقلاب فرهنگی در چین، شکست و سرکوب لین بیائو و یارانانش در ۱۹۶۹ که موجب بروز اختلافات بین حزب کمونیست چین و حزب کارآلبانی، که هر دو ضد رویزیونیست و ضد شوروی بودند، شد در تشدید اختلافات بین فروتن و قاسمی در باره برخی از مسائل جنبش جهانی کمونیستی و هم چنین ایسران بی تاء شیر نبودند.

در اواسط دهه ۱۹۷۰ رشد روابط حسنه بین امریکا و جمهوری - توده ای چین بتدریج به اختلافات بین حزب کارآلبانی و حزب کمونیست چین هدت بخشید. این اختلافات برای مدتها بر مـلا

نشده و عمدتاً " پشت صحنه ای بود ولی بادرگذشت چوئسن لای و مائوتسه دون در ۱۹۷۶ ، این اختلافات درملا عام مورد بحث قرار گرفته و منجر به حملات آشتی ناپذیر از طرف حزب کارآلبانی به حزب کمونیست چین و رهبری جدید (هواکوفنگ) گردید .

در سازمان طوفان نیز اختلافات بین فروتن و قاسمی با اینکه در سطح کادرهای رهبری معلوم شده بود ولی آنطور که مطالعه شماره های مختلف روزنامه توفان نشان میدهد هیچوقت در سطح عموم و یادربنده سازمان مورد بحث قرار نگرفت (۷۹)

در درون سازمان، بخشی از کادرها به رهبری فروتن معتقد بود که انقلاب فرهنگی و اندیشه های مائوتسه دون از فرآورده های تجربیات گرانبهای جنبش کمونیستی و ضدرویزیونیستی جهانی است و حزب کمونیست چین و حزب کارآلبانی "دو حزب پرافتخار" هستند و سازمان توفان نباید در مورد اختلافات آن دو حزب طرفگیری کند. (۸۰) در صورتیکه موضع بخش مهمی از سازمان به رهبری قاسمی بر آن بود که اختلافات پایه اصولی داشته و نظرات حزب کارآلبانی به رهبری انور خوجه را تصدیق میکرد. این بخش بعدها بعد از مرگ قاسمی علناً از حزب کارآلبانی پشتیبانی کرده و بتدریج نه تنها حزب کمونیست چین را رویزیونیست خواند بلکه شروع به حملات شدیدی علیه نظرات مائوتسه دون کرد. (۸۱)

در ۲۴ بهمن ۱۳۵۲ (۱۳۷۴) احمد قاسمی بر اثر سکته قلبی درگذشت . پس از درگذشت او ، اختلافات برای مدتی مثل سابق در سطح رهبری باقی مانده و تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد در کل سازمان و در نشریه توفان منعکس نگردید . همانطور که در بالا اشاره شد در سه سال بعد از مرگ قاسمی (از ۱۹۷۴ تا پایان ۱۹۷۶) تحولات نسبتاً مهمی در جنبش کمونیستی جهان رخ داد .

در ویتنام بعد از سقوط شهر سایگون، سراسر ویتنام تحت رهبری

حزب کارویتنام متحدگردیده و کمونیست‌ها در لائوس و کامبوج نیز اوضاع را در دست گرفتند. در جریان سال ۱۹۷۶، بعد از مرگ چوتسه، چوئن لای و ما ئوتسه دون، اکثریت رهبری حزب کمونیست با دستگیری و اخراج "گروه چهار نفره" زمینه را برای ظهور و عروج دان شائوپن (تن هسیائوپنگ) آماده کردند. همه این جریان‌ها به اختلافات موجود بین حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی شدت بخشید. این اختلافات در داخل سازمان‌های ضد رویزیونیستی و ضد شوروی نیز به بحث گذاشته شد. این بحث‌ها به آتش اختلافات بین دو فرآکسیون موجود در داخل سازمان توفان نیز دامنه زد.

در مهرماه ۱۳۵۶، طرفداران قاسمی طی یک انشعاب به احیای حزب دست زده و "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" را تاسیس کردند. بانیان این حزب معتقد بودند که رهبری آیدنو - لوژیکی و واقعی جنبش کمونیستی جهان بعد از مارکس، انگلس - لنین و استالین مستقیماً به انورخوجه رهبر حزب کار آلبانی منتقل شد و رهبری حزب کمونیست چین مثل حزب شوروی رویزیونیستی بوده و ما ئوتسه دون نیز سال‌ها قبل از انقلاب فرهنگی به منجلاب "پدرسالاری" و عادات فئودالی افتاده و دارای انحرفات سیاسی بوده است.

در جریان زمستان ۱۳۵۶ و آغاز ۱۳۵۷، طرفداران حزب ما عازم ایران گشته و به تدارک شرکت در انقلاب پرداختند. برخلاف بانیان حزب فروتن و یاران‌ش هم چنان مثل سابق تحت اسم سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان به فعالیت خود ادامه داده و به پشتیبانی خود از دو حزب چین و آلبانی ادامه داده و طرف‌گیری نکردند ولی در عین پشتیبانی از اندیشه‌های ما ئو - تسه دون "تئوری سه جهان" را مورد انتقاد شدید قرار دادند.

در جریان تابستان ۱۳۵۶ (۱۹۷۷)، زمانی که هنوز

در سازمان توفان انشعاب رسمیت پیدا نکرده بود، برخاسته از اعضای فعال سازمان بخاطر وجود اختلافات اساسی با هر دو فراقسیون دست به ایجاد تشکیلات جدید برای خود زدند. این گروه معتقد بودند که چین توده ای بعد از مرگ مائوتسه دون همچنان انقلابی مانده و حزب کمونیست چین حتی بعد از بازگشت دانشائوپین بر رهبری حزب، همچنان انقلابی است و تئوری سه جهان " استراتژی و تحلیل انقلابی از شرایط متغیر جهان بعد از ۱۹۷۳ محسوب میشود این گروه در تیرماه ۱۳۵۶، سازمان مارکسیستی - لنینیستی ایران را ایجاد کرده و شروع به انتشار ارگان مرکزی خود به اسم پرولتر زد. در شماره های مختلف روزنامه پرولتر، نویسندگان این نشریه دو جناح و فراقسیون را "پورتونیست" و "تروتسکیست" خواندند. (۸۳)

در جریان انقلاب و بلافاصله بعد از بهمن ۱۳۵۷، فعالین هر سه بخش به ایران منتقل شده و به فعالیت و سازماندهی عمومی دست زدند. فعالین سازمان مارکسیستی - لنینیستی ایران که عمدتاً "با انتشار پرولتر به پشتیبانی خود از" تئوری سه جهان و سیاست خارجی حزب کمونیست چین ادامه دادند، از دولت بازرگان و انقلاب ایران حمایت کرده و دردی ماه ۱۳۵۸ همراه سازمان انقلابی و سازمان و گروه مارکسیستی دیگر حزب رنجبران ایران را تاسیس کردند.

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان با انتشار روزنامه توفان به تبلیغ مواضع خود در جنبش کمونیستی ایران پرداخت. رهبران توفان موضعی علیه حزب کمونیست چین و یا حزب کارآلبانی نگرفته و از هر دو در نشریات خود به عنوان "دو حزب پرافتخار" اسم بردند. سازمان توفان با اینکه دیگر از "تئوری سه جهان" پشتیبانی نکرده و رهبری حزب کارآلبانی را مورد ستایش قرار میداد ولی در نوشته های شان به هیچ وجه از سیاست

خارجی حزب کمونیست چین انتقاد نمی‌کردند. سازمان توفان در ضمن، برخلاف حزب کمونیست کارگران و دهقانان، نظرات ماثوتسه دون را تبلیغ کرده و انقلاب فرهنگی را یک حادثه بزرگ در جنبش کمونیستی جهانی مورد ارزیابی قرار میداد.

حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران در جریان سالهای پر تلاطم ۱۳۶۰-۱۳۵۸ مواضع حزب کارآلبانی و رهبران آنسور خوجه را کاملاً پذیراشده و نه تنهارهبری " رویزیونیستی حزب کمونیست چین " را محکوم کرد بلکه در تبعیت از بیانیه‌ها و نوشته‌های آنورخوجه شروع به انتقاد از انحرافات مائو نیز کرده و چین را یک کشور " سوسیال - امپریالیستی " خواند.

بعد از جریانات خرداد ۱۳۶۰ و سرکوب نیروهای دموکراتیک و چپ در ایران، سازمان توفان اکثر کارهای خود را از دست داده و متلاشی شد و انتشار روزنامه توفان قطع گردید. حزب کمونیست نیز طی نشستی اسم خود را به " حزب کار ایران " تغییر داد. گویا بعد از تصفیه طرفداران محمود شیخ و در حزب کارآلبانی، حزب کار ایران نیز به تصفیه دست زده و اعضای یک فراقسیون اقلیت را از حزب اخراج کرد. بخش اخراجی یا انشعابی به سازمان پیکار، که خود دچار بحران تشکیلاتی و انشعابات متعدد قرار گرفته بود، پیوست و بعداً " عملاً " همراه دیگر فراقسیونهای درون سازمان پیکار متلاشی گردید.

بخشی از فعالین خود حزب، بعد از خروج از ایران به فعالیت ادامه داده و بطور رسمی به " شورای ملی مقاومت " پیوست در سال ۱۳۶۳ با اینکه رهبران اصلی حزب در ایران دستگیر و اعدام گشتند، (۸۴) ولی بقایای حزب در خارج با پخش روزنامه صدای دانشجویان در اروپا فعالیت داشت.

اتحادیه کمونیست‌های ایران

اتحادیه کمونیست‌های ایران در تیرماه ۱۳۵۵ از وجودت گروه پویا (ادامه گروه فلسطین) و سازمان انقلابیون کمونیست (م.ل) تشکیل شده و با انتشار روزنامه حقیقت به عنوان ارگان سازمان فعالیت‌نوینی را در جنبش کمونیستی ایران شروع کرده (۸۵) سابقه آغاز و رشد سازمان انقلابیون کمونیست به اواخر دهه ۱۳۴۰ برمیگردد. بانیان این سازمان جوانانی بودند که بعد از شکست قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در خارج از ایران در درون کنفدراسیون جهانی فعالیت کرده و با اینکه جزو طرفداران جبهه ملی محسوب میشدند ولی گرایش به چپ و مارکسیسم داشتند.

در جریان سال‌های ۱۳۴۹ - ۱۳۴۲ مسائل متعددی در جبهه ملی (مانند جدال‌های مختلف درونی، افول فعالیت‌های جبهه و تلاشی تشکیلات آن در ایران و منفعل شدن و خارج شدن بعضی از رهبران و تغییرات فکری و بالاخره خروج و یا اخراج طرفداران جبهه ملی سوم) تغییر اساسی در کاراکتر جبهه ملی در خارج بوجود آورد. گرایش چپ، هم به علت رشد خود و هم در اثر غیبت ملی‌گراها در داخل کنفدراسیون، به گرایش مسلط تبدیل شد. در سال ۱۳۴۹، بخشی از چپ‌ها درون جبهه که تحت تاثیر انقلاب کوبا و چه‌گه‌وارا بودند، عملاً از جبهه ملی بریده و در خاور میانه با انتشار باخترا امروز به نشر افکار چپ - مارکسیستی خود پرداختند (۸۶)

پاورقی های توضیحی

۵۶- مراجعه کنید به شماره های مختلف توده ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران خارج از کشور، دوره ۱۳۴۵-۱۳۴۴.

۵۷- درباره اختلافات رهبری توفان بارهبری سازمان انقلابی مراجعه کنید به :

- توفان، شماره ۲۳ (فروردین ۱۳۴۵)،

- سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان، نمونه منفی نشریه شماره ۲۴، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۴۹،

- سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان، نامه به رفقا، نشریه شماره ۶، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۴۵،

- سازمان انقلابی حزب توده ایران خارج از کشور، وحدت اصولی مارکسیست - لنینیست ها درباره دارودسته، "توفان"، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۴۸،

۵۸- "مختصری درباره سازمان انقلابی"، در مجله ستاره سرخ، ارگان تئوریک - سیاسی سازمان انقلابی، دوره سوم، شماره اول (اسفند ۱۳۵۷)، صفحات ۴-۵،

۵۹- توده، شماره های یک و دو و سه (فروردین، اردیبهشت و خرداد ۱۳۴۵)، و شماره مخصوص توده (تیرماه ۱۳۴۵).

۶۰- "مختصری درباره سازمان انقلابی"، همانجا و حمید مومنی (م. بید -

سرخ)، درباره مبارزات کردستان، تهران، ۱۳۵۸، صفحات، ۶۰-۴۷.

۶۱- محمد ارسنی، نظری کوتاه بر تاریخچه تحول گروهها و سازمانهای چپ ایران، شانزدهم آذر شماره ۳۶، دوره سوم (ژوئن ۱۹۸۲)، صفحه ۵.

۶۲- درباره نظرات سازمان انقلابی در مورد دشمنان و دوستان انقلاب مرحله انقلاب، دورنمای انقلاب ایران و تئوری سه جهانبان مراجعه کنید به —ه :

- سازمان انقلابی، پیش بسوی وحدت اصولی مارکسیست - لنین

لنینیست‌ها، رم، ۱۳۵۵،

- ۶۳- "برنامه سازمان انقلابی برای اتحادبزرگ ملی،" و "تئوری سه جهان چیست و چه میگوید،" درمجله ستاره سرخ، دوره سوم، شماره دوم (مردادماه ۱۳۵۸)، صفحات ۵۰-۲۶-۱۴۲-۵۱.
- ۶۴- برای اطلاعات کافی مراجعه کنید به "نکاتی پیرامون برخی مسائل درونی گروه"، "مسائل انقلاب و سوسیالیسم"، ارگان اتحادمبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر، کتاب دوم (فوریه ۱۹۷۷) صفحات ۲۸-۳.
- ۶۵- مراجعه کنید به شانزدهم آذر، همانجا، صفحه ۵.
- ۶۵- "سخنی درباره انتشار پرولتر"، پرولتر، سال اول، شماره اول (تیر ۱۳۵۶)
- ۶۶- محفل مارکسیستی - لنینیستی در راه ایجاد حزب کمونیست ایران آخر خط سه: درباره انحرافات "کنفرانس وحدت" و سرانجام آن، بدون ذکر مکان، آذرماه ۱۳۵۸.
- ۶۷- برای اطلاعات کافی در مورد مواضع حزب رنجبران ایران مراجعه کنید به "اولین کنگره حزب رنجبران ایران: کنگره وحدت و پیروزی" و گزارش سیاسی کمیته مرکزی: اوضاع سیاسی و وظایف ما، "رنجبر، سال اول، دوره دوم (۸ دیماه ۱۳۵۸).
- ۶۸- جوع کنید به "اصول مرامی حزب رنجبران ایران"، رنجبر، همانجا و برنامه سازمان انقلابی برای "اتحادبزرگ ملی" ستاره سرخ دوره سوم، شماره دوم (مردادماه ۱۳۵۸) صفحات ۵۰-۴۰.
- ۶۹- مراجعه کنید به "اوضاع سیاسی و وظایف ما"، رنجبر همانجا.
- ۷۰- مراجعه کنید به حزب رنجبران ایران، دولت نجات ملی ۱۳۶۱ و نقدی بر میثاق بنی صدر، بدون ذکر مکان چاپ، مرداد ۱۳۶۰.
- ۷۱- رجوع کنید به حزب رنجبران ایران، نقدی بر برنامه حزب

کمونئیست مصوبه سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران
(کومله) واتحاد مبارزان کمونیست، بدون ذکر مکان چاپ
اردیبهشت ۱۳۶۲.

۷۲- مصوبات کنگره دوم حزب رنجبران ایران به خطاها و اشتباهات
رهبری حزب در دو سال ونیم گذشته اشاره کرده و تاکید و دفاع
حزب از "تئوری سه جهان" را یکی از علل ایدئولوژیستیک -
تئوریک بروز خطاها اعلام کرد. در ضمن کنگره مثل گذشته تئوری
راهنمای حزب در کلیه فعالیتهای آنرا مارکسیسم لنینیسم
اندیشه مائوتسه دون اعلام کرده و دفاع از مارکسیسم را یکی
از وظایف اساسی حزب محسوب داشت. رجوع کنید به حزب
رنجبران ایران، بیانیه دومین کنگره حزب رنجبران ایران
بدون ذکر مکان چاپ، پائیز ۱۳۶۳، "قطعنامه درباره اوضاع
ووظایف ما" و "قطعنامه درباره تئوری سه جهان"، رنجبر
دوره جدید، شماره ۱ پائیز ۱۳۶۴.

۷۳- درباره جزئیات اختلافات قاسمی و فروتن با مواضع حزب توده
ایران رجوع کنید به:

اعلامیه به اعضای حزب توده، بدون ذکر مکان چاپ، شهریور
۱۳۴۴.

- توفان، ارگان سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان
- ۲۳ (بهار ۱۳۴۵).

- سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان، رویزیونیسم
در تئوری و در عمل، نشریه شماره ۵، مرداد ۱۳۴۷.

- احمد قاسمی، سندی درباره رویزیونیسم، نشریه شماره
۴۱ سازمان توفان، بهمن ۱۳۵۳.

- توفان، شماره ۳۹ (آذر ۱۳۴۹).

۷۴- در مورد اختلافات ایدئولوژیکی - سیاسی فروتن و قاسمی
و سغائی با پایه گذاران سازمان انقلابی مراجعه کنید به
- "برنامه انقلابی یارفرمیستی"، توده، ارگان سازمان

انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور ، شماره ۱ (اردیبهشت ۱۳۴۵) ،

- "جنبش کمونیستی در ایران" ، توده ، شماره ۲۱ (مرداد ۱۳۵۰)
- سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور ، مصوبات
دومین کنفرانس ، بدون ذکر مکان چاپ ، ۱۳۴۴ ، صفحات ۱۵- ۱ ،
- سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور ، پیش
بسوی وحدت اصولی مارکسیست - لنینیست ها ، بدون ذکر مکان چاپ ، ۱۹۶۹ ،

- توفان ، شماره ۱۸ (دی ماه ۱۳۴۴) ،

- توفان ، شماره ۱۹ (بهمن ۱۳۴۴) ،

- توفان ، شماره ۲۳ (تیرماه ۱۳۴۵) ،

- سازمان مارکسیست - لنینیستی توفان ، نمونه منفی ، نشریه
شماره ۲۴ ، بدون ذکر مکان چاپ ، ۱۳۴۹ و

- سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان ، نامه به رفقا ،
نشریه شماره ۶ ، بدون ذکر مکان چاپ ، ۱۳۴۹ ، صفحات ۷۸- ۱ .

۷۵- روزنامه توفان توسط جوانان مترقی و رادیکال ایرانی

- که بعد از سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ در اروپای غربی ،
بویژه در ایتالیا ، مشغول تحصیل بودند ، منتشر می گشت .

نویسندگان این روزنامه ، که عمدتاً " جوانان رادیکال ملی -

گرا با تمایلات سوسیالیستی بودند ، به مبارزات "ترقی خواه"

در ایران که " از سنت پراچ و تاریخی جنبش سی تیرالهام

گرفته " ارج نهاده و خواهان همکاری با تمام نیروهای مترقی

ملی بودند . برای استناد مراجعه کنید به توفان شماره

۱۳ (نیمه دوم مرداد ۱۳۴۴) .

۷۶- درباره فعالیت های سیاسی احمد قاسمی در دوران ۱۳۳۲- ۱۳۲۰-

مراجعه کنید به :

- ، ایران بین دو انقلاب ، پریتستون ، ۱۹۸۲ ،

صفحات ۹۷ - ۲۹۶ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۵ ، ۳۱۸ ، ۳۹۵ ، و ۴۵۳ .

۷۷- " رفیق قاسمی نمونه اصولیت مارکسیستی - لنینیستی، " طوفان ، شماره ۶۱ (۲۱ فروردین ۱۳۵۹) .

۷۸- ، همانجا ، صفحات ۹۸-۲۹۷ ، ۳۰۶ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ و ۴۵۳ .

۷۹- درباره عوامل این اختلافات و سیرتکاملی آنها مراجعه کنید به :

- احمد قاسمی ، چهارده سال مبارزه کمونیستهای متشکله در طوفان برای احیاء حزب طبقه کارگرایران ، نشریه شماره ۵۷ حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران ، ۱۳۵۶ ، صفحات ۱۰۰-۹۳ و ۱۵۷-۱۵۴ .

- " بامغز خود بیندیشیم ، " بمناسبت چهاردهمین سال تاسیس سازمان طوفان ، طوفان شماره ۲۰۴ (۲۹ تیر ۱۳۵۹) .

۸۰- " درباره برخی خصوصیات سازمان طوفان ، " طوفان ، شماره ۱۴۸ (خرداد ۱۳۵۷) .

۸۱- " نقاب فرصت طلبان را بادست خودشان برداریم ، " طوفان ارگان مرکزی حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران ، شماره ۲۲ (خرداد ۱۳۵۸) ضمیمه .

۸۲- برای جزئیات در مورد مواضع طوفان در این دوره رجوع کنید به :

- "دنیای سوسیالیسم و تئوری سه دنیا، " طوفان ، ارگان سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان ، شماره ۱۲۲ ، دوره سوم (آذرماه ۱۳۵۶) و

- " داد و فغان حزب بازان فرومانده ، " طوفان ، ارگان سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان ، شماره ۱۲۲ ، دوره سوم (آذرماه ۱۳۵۶) .

۸۳- درباره مواضع "سازمان مارکسیستی - لنینیستی ایران" مراجعه کنید به :

- "سخنی درباره انتشار پرولتر"، پرولتر، شماره اول ، سال اول (تیرماه ۱۳۵۶) ،
- "توفان درسراشیب"، پرولتر، شماره دوم، سال اول (مرداد ۱۳۵۶)،
- "تئوری سه جهان صدرماثو تکاملی عظیم درمارکسیسم - لنینیسم است"، پرولتر، شماره ۷، سال اول (دی ماه - ۱۳۵۶) و
- "ظهور و سقوط توفان دوره سوم"، پرولتر، شماره ۷، سال اول (دیماه ۱۳۵۶) .

۸۴- رجوع شونده شرح تشکیل حزب رنجبران ایران درهمین فصل .

۸۵- یکی از رهبران حزب کارکه از محبوبیت مناسبی دربین جوانان شهر خود برخوردار بود با پورسادات از شهر بجنورد بود. او قبلاً "کشتی گیر تیم ملی ومدتی نیز داور بین المللی و در جریان انقلاب یکی از مبارزان بود . بعد از استقرار استبداد مذهبی با پور دستگیر شده و گویا چندین ماه در زندان شکنجه دید. وی در اسفند سال ۱۳۶۳ ، بعد از ۲۷ ماه اسارت در شهر بجنورد اعدام شد. رجوع کنید به صدای دانشجو اردیبهشت ۱۳۶۴ و کیهان (چاپ لندن) ۱۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۴ .

شعبده بازی دیگر

ناشرین محترم "میزگرد" به پیوست چند نامه داخلی از سران حزب توده را برایتان ارسال داشته‌ام در نشریه‌تان بجا بفرسانید. در ضمن قبلاً لازم میدانم سه نکته اساسی را یادآوری کنم: اولاً باید به این آقایان که از حزب توده جدا شده و این حزب را فاسد، منحط، باندهاز و..... قلمداد میکنند گفت بشنودند و بشنوند بعد از مرکز سهراب آمدید. امروز حدود سه دهه است که جنبش نوین کمونیستی ایران پس از تحقیق و بررسی عمیق تاریخی حزب توده را بعنوان یک حزب روبرویونیست، مرتد، خیانتکار و جاسوس بیگانه، از صفوف خود طرد کرده است و طبیعی است که این زعمای نیز در کلیه خیانت‌های این حزب خود شریک جرم بوده‌اند.

دوماً اگر حزب توده به شاه خاشن و خمینی جلاخدا خدمات ارزنده‌ای کرده، نه بخاطر خوشایند و رهبران آن یا رژیمهای مزبور بوده بلکه بخاطر اجرای بی چون و چواری دستورات ارباب کرملین بوده است و تا زمانیکه این بند ناف از شکم مادر بریده نشود و بقول بابک خسروی این پشتیبانی مادی و معنوی ضروری و در قبال آن نوکری برای روسها قطع نگردد، راه بریدن از خیانت وجود نخواهد داشت. سوماً همانطوری که از نوشته موجود برمی آید بنظر میرسد بحالت رسوایی فضاغت بار حزب توده در ایران معرکه دیگری علاوه بر شمشیر بازانی چون اکثریت راه کارگر در حال علم شدن است. وظیفه مرکزی این معرکه تولید جمع آوری افراد و سازمان‌های باشد که به گذشته‌نگین حزب توده برخورد داشته و با سیاست کلونیست روسها آب دردها نشان افتاده و در همین حال حزب توده را نیز قبول ندارند. چه امیر خسروی مطرح میکند ما صمیمانه خواهش می‌کنیم بیچاره‌ها به کمونیستی و انقلابی..... در درجه اول با حزب کمونیست اتحاد شوروی هستیم و ما منتقدیم مسائل مبتدلی به جنبش کمونیستی ایران را خودمان و با کمک سایر گردانهای کمونیستی ایران حل نمائیم. جنبش نوین کمونیستی ایران باید با هوشتاری کامل این معرکه تازه را نیز نقش بر آب نماید و بدان مجال رشد ندهد.

احمد علیزاده

به پیوست نامه رفیق اردشیر آوانسیان عضو کمیته مرکزی حزب توده‌ی ایران به علی خاوری، اکبر شاندرمنی، غروغیان، بابک امیرخسروی و داود نوروزی و نیز پاسخ بابک امیرخسروی به نامه‌ی ایشان را در اختیار توده‌ایهای مبارز گذاشته‌ام از حزب و همچنین اعضای حزب توده‌ی ایران قرار میدهم. از رغبتا تقاضا میشود از پختن بیرونی آن اکیدا خودداری نمایند. زیرا نویسنده‌ی نامه تقاضا کرده‌است که انتشار این نامه کاملاً درونی باشد.

افسوس که نسل جوان این مبارز خستگی ناپذیر را آنگونه که شایسته‌است نمیشناسند. گوش خواهیم کرد در فرصت دیگری بیوگرافی همه جانبه‌تری از زندگی و فعالیت وی را منتشر سازیم. دیلاً به معرفی کوتاه ایشان بسنده میکنیم.

رفیق اردشیر آوانسیان از سال ۱۹۴۲ تا ۱۳۰۱ عضو حزب کمونیست ایران و از سال ۱۹۴۶ تا ۱۳۰۵ عضو کمیته مرکزی آن بوده است. اردشیر یادگار دورانهای جنبش کمونیستی ایرانست. خاطرات او از انقلاب کیلان و رهبران برجسته حزب کمونیست ایران بتلیز حیدر عمواوغلی، سلطانزاده، نیک بین، حسابه، دره، اراتنی و..... و مبارزات کمونیستهای ایرانی در دوران رضاشاه و سپس حزب توده‌ی ایران تا به امروز هیچان انگیز است.

رفیق اردشیر در زمان رضاشاه به مدت دوازده سال در زندان و تبعید بسر برده. پیکارجویی و مبارزات او در زندان و مردانگی اش زبانزد خاص و عام بوده است. در کتاب یادداشتهای زندان خاطرات جالب این رفیق به تحریر درآمده است.

اردشیر از پایهگذاران حزب توده‌ی ایران و هسته‌ی کمونیستی آنرا تشکیل میداده است و به حق رهبر عملی و واقعی و پیش‌گام در حزب توده‌ی ایران در سالهای اول حیات حزب بوده است. به علت پیگرد پلیس و معامات امنیتی و محکومیت غیابی به اعدام، رفیق اردشیر بنا به تصمیم کمیته‌ی مرکزی مجبور به مهاجرت شد. در مهاجرت هم همیشه فعال و لحن‌دای آرام نداشت. مواضع او در پلنوم وسیع چهارم، در کمیته‌ی مرکزی الهام بخش نیروهای سالم در رهبری و در حزب بوده است.

خاطرات بسیار جالب و آموزنده‌ی رفیق اردشیر در مدت فعالیت سیاسی - اجتماعی اش در ایران که هم انعکاسی از زحمات و عمل‌بتهای خستگی‌ناپذیر این مبارز کهنسال راه زحمتکشان و هم مبین چگونگی پایه‌ریزی حزب توده‌ی ایران در کشور و بویژه در آذربایجان میباشد و گوشه‌های بسیار ظریف و ناگفته‌ای از حیات حزب توده‌ی ایران را در بردارد. این خاطرات در اختیار ماست و امیدواریم در اولین فرست ممکن در اختیار عموم قرار بدهیم.

رفیق اردشیر نمونه‌ی یک کمونیست تمام عیار، از عناصر نادرست که در تمام شرایط و اوضاع و احوال استقلال رای و اندیشه، اصولیت، وفاداری و ایمان به آرمانهای کمونیستی و طبقه‌ی کارگر ایران را با اعتقاد عمیق به کشور شوراها توأم داشته است. شهامت، صداقت، رک‌گویی، درستکاری، پرهیزکاری، سازش‌ناپذیری و انسانیت از جمله‌ی ویژگیها و صفات برجسته‌ی این کمونیست کهنسال میباشد.

باشد که مضمون و مطالب و افشاگریهای این نامه، به دنبال استعفانامه‌ی رفیق اکبر شاندرمنی، آخرین تردیدها را برای خوشباورترین افراد حزب تودی ایران که هنوز هم نسبت به خاوربنا و سیستم معیوب حزب توده‌ی ایران امید بستند پایان دهد.

بابک - اردیبهشت ۶۶ (مد ۱۹۸۷)

سلام بر شما!

دهم ماه دسامبر ۱۹۸۶ رفقا خاوری و سیاوش کسراشی آمدند منزل من (در ایروان) و گفتند "ما آمدیم نزد شما تا مخصوصا با شما ملاقات کنیم." اتفاقا اولین بار بود که سیاوش را دیدم. او شاعر معروف ماست. گفتم حالا که آمده‌اید برای ملاقات من، بفرمایید حاضرم گوش کنم. علی خاوری را تا بخواهید با غیافه‌ای نگران، ناراحت و ترسان دیدم. بقول عوام معلوم بود آشی را که او و همکارانش (صغری و لاهرودی) پخته بودند، کار را به بحران حزب کشانده‌اند. طی یک روزونیم سخت بین خاوری و من مجادله شد. من ایرادهای زیادی به او گرفتم. جماعتش ساعت و نیم گفت و شنید ما طول کشید. من سخت به او حمله می‌کردم، تمام کارهای غیر حزبی را یادآور می‌شدم. او شاید دهها بار تکرار کرد که او اشتباه کرده‌است! اما بطور کنکرت نمیگفت که اشتباهات او چه بوده‌است. من گفتم تو بگلی خودت را باختی. بنظرم رسید او مقامی بدست آورده که این ریاست او را لیج کرده‌است. من در این نوشته نمیتوانم جزئیات گفت و شنودمان را روی کاغذ بیاورم. گوشش خواهم کرد مسائل اصلی و مهم را یادآور شوم. اینک حرفهای اصلی من:

پلنوم هیجدهم حزب از سر تا پا خلاف اصول سازمانی بوده‌است. (دسامبر ۱۹۸۳) ما آنروز ارکان حزبی نداشتیم. تو خودت آمدی در جلسه، مانند رئیس جلسه را اداره میکردی. تو گفته بودی که با یک عده از رفقا مشورت کردیم و پلنوم را دعوت کردیم. هنوز هم نگفتی این عده چه اشخاصی بودند. شما چنین حرفی نداشتید. بایستی جلسهای دعوت میشد از تمام اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی و این جلسه بود که میتوانست مقررات حزب را تعیین کند. اینکار را نکردید و بدون اطلاع و رای تمام اعضای کمیته مرکزی چند نفر مانند فراکسیون مقررات حزب را بدست گرفتید. گفتم، صغری در پلنوم ۱۸ آمد و گفت در تهران کمیته مرکزی حزب توده مرا از کمیته مرکزی اخراج کرده‌است. گفتم خود تو "یعنی خاوری" هم در تهران رای داده بودی که صغری از کمیته مرکزی اخراج شود؛ حالا بگو ما هم بدانیم چگونه صغری اخراج شده را وارد جلسهای پلنوم کرده‌ای؟ این یکی از حقه‌هاییست که تو "خاوری" انجام داده‌ای. تو رای و تصمیم کمیته مرکزی حزب را لگدمال کرده‌ای. (اینرا هم بگوئیم که کمیته مرکزی تهران قویترین کمیته‌ای بوده‌است بعد از مناجرت.) صغری اخراج شده بوده.

چون فراری (دزرتیر) شناخته شده بود. از خاوری پرسیدم که تو در پلنوم ۱۸ تلفتی چگونه صغری اخراجشده دوباره وارد کمیته مرکزی شد؟ خاوری این جواب را داد. "وقتی من تصمیم گرفتم پلنوم دعوت کنم خواستم از صغری کمک بخواهم." البته او از صغری کمک خواست! تعجب آنست، خاوری که خود عضو هیات اجراییه در ایران بود، خواست از صغری کمک بطلبد. چه کمکی؟! البته صغری این نوع تجربیات را داشت. ولی خاوری، در ایران از بدو عضویت در حزب مسئولیت حزبی نداشت و در شوروی هم در ایوانا معلمی زبان فارسی انجام میداد. این نقشه روشن میشود که خاوری احتیاج بصغری داشت. این احتیاج چه بود؟ شاید صغری به او قول داده که تو میشوی دبیر اول حزب، منم که صغری اخراج شده از کمیته مرکزی ام، دوباره میثوم عضو کمیته مرکزی حزب توده.

توی حزب قاعددی کلی است که اگر در حزبی کمیته مرکزی حزب، عضو کمیته مرکزی را از رهبری (یعنی کمیته مرکزی) اخراج کرد، چون کمیته مرکزی ارگان رهبری حزب است، هیچ ارگان دیگری او را دوباره به کمیته مرکزی نمیتواند وارد کند، مگر ارگان بالاتر از کمیته مرکزی و آن ارگان بالائی، کنکری حزب است. ما که کنکری حزب نداشتیم. پس چه ارگانی صغری را دوباره وارد کمیته مرکزی حزب توده کرده است؟ خاوری پاسخ کودکاند داد. گفت صغری یک ورق در آورد و گفت من نامه نوشته بودم به تهران که دارم به تهران میایم. درست فکر کنید چقدر کودکانه است. سپس خاوری ادامه میدهد که ما چند نفر جمع شدیم، کمیسیونی درست کردیم و این کمیسیون او را دوباره به عضویت کمیته مرکزی انتخاب کرد. در واقع اینکار معامله است. عملاً اینطور شده که لاد صغری قول داده که من لشر خود را میآورم به پلنوم! آنها به تو رای خواهند داد که تو دبیر اول بشوی. اتفاقاً در پلنوم کسی تلفت که کمیته مرکزی در تهران تصمیم گرفتند و تمام اعضای فرعی کمیته مرکزی حزب را که فراری اند و نیامدند به ایران تا در انقلاب بهمین اشتراک کنند، از عضویت و مشاورین کمیته مرکزی اخراج کرده است. ما این داستان را در پلنوم ۱۸ نشنیدیم چون کسی تلفت نبود. همین عده ای اخراجشده وارد جلسه پلنوم ۱۸ شدند هم خاوری را دبیر اول و هم صغری را انتخاب کردند. اینست آن حقه هائی که فروعیان گفته است. این اطلاعات در باره صغری را خاوری گفته است. (من وسایوش شنیدیم.) بعد از پلنوم اتفاقاً با یک رفیق فدایی ملاقات کردم، او برای اولین بار اینطور گفت: "در باکو در کوچه و بازار و بولوار همه میدانستند و صحبت میکردند که عده ای از افراد و اعضای کمیته مرکزی حزب که اصلاً عضو فرقه دمکرات آذربایجانند از طرف کمیته مرکزی حزب توده ای در تهران از کمیته مرکزی اخراج شده اند." گوینده رفیق شنیده بود. بعد از پلنوم هیجدهم ۸-۷ نفر از اعضاء و مشاورین کم. این حقیقت را تکرار کرده اند. این موضوع روزی در پلنوم قانونی مطرح خواهد شد. تعجب در اینجاست که صغری اخراج شده از کمیته مرکزی را نه غفلت وارد کمیته مرکزی کرده اند، بلکه خاوری او را به مقام دبیر دومی هم تعیین کرده است. بالاتر از اینها صغری که اصلاً عضو فرقه دمکرات آذربایجان بوده، حال

مسئول کل سازمانهای حزب توده در کشورهای اروپا میباشد. افراد حزب ما در کشورهای اروپا از آنجمله اعضای حزب توده در آلمان غربی، در برلن غربی، فرانسه، ایتالیا و انگلستان همگی اعضای حزب توده اند نه فرقه‌ی دمکرات آذربایجان؛ و اصلاً مناسب نیست صفری مسئول سازمانهایی باشد که ابداً به او مربوط نیست.

وقتی وحدت دو حزب عملی شده (۱۹۶۰) یک عده از اعضای و مشاورین کمیته‌ی مرکزی حزب توده از دمکراتهای فرقه انتخاب شدند. این عده در پلنوم هیجدهم اصلاً نگفتند که کمیته‌ی مرکزی حزب توده در تهران آنها را از کمیته‌ی مرکزی اخراج کرده است. این موضوع پس از پلنوم هیجدهم علنی شد. معروف است که هنگام انقلاب بهمن ۱۹۷۹، یکصد و هفتاد و چهار نفر از رفقای دمکرات آذربایجانی که در مهاجرت بودند داوطلب شدند بروند به ایران و به انقلاب بهمن کمک کنند. این عددی داوطلب اصلاً نرفتند به ایران. چرا نرفتند به ایران؟ ما ننیدانیم. روزی در پلنوم (به استسلاح پلنوم هیجدهم) رفیق فروغیان رپلیکی (جوابی) داد. او گفت: "این حزب بود که تصمیم گرفت این ۱۷۴ نفر داوطلب بروند به ایران." من نوشتم وقتی میگویم حزب یعنی کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران. من میتوانم جدا بگویم که کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران اهدا دخالت در اینکار نکرده، من و رفقای دیگر اعضای کمیته‌ی مرکزی اهدا در اینکار دخالت نکردند و روحستان از این تصمیم خبر ندارد. اگر چنین تصمیمی بوده، آنها میتوانند کمیته‌ی مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان گرفته باشد.

خاوری در صحبت خود با من یک جمله‌ای گفت که معنی خاصی داشت. او گفت: "من به صفری پیشنهاد کردم که او در جمع و جور کردن حزب به من کمک کند." یک کلام، خاوری از صفری تقاضای کمک کرده است. یعنی صفری در عمل به او کمک کرده و او را برای دبیر اولی حزب قبول داده. در مقابل خود صفری هم رشوه گرفته، یعنی خاوری هم به او قبول داده که ترا دوباره وارد کمیته‌ی مرکزی خواهم کرد. هر دو به همدیگر رشوه داده‌اند.

این را هم بایستی گفت که کمیته‌ی مرکزی در تهران یک کمیته‌ی بیرون مرزی در غرب بوجود آورده بود که سازمانهای حزب را در غرب اداره میکرد. علی خاوری سر خود این کمیته را منحل کرد. خود را صاحب حزب پنداشت. این کمیته را منحل کرد که خود قوانین حزبی را لگد مال کرده است.

اگر ۱۷۴ نفر داوطلب اعضای فرقه‌ی دمکرات میرفتند به ایران، بهتر بگویم میرفتند به آذربایجان ایران آیا این رفتن آنها کمک به انقلاب نمیشد؟ شکی نیست رفتن آنها به تبریز خیلی مفید میشد. اینجا میخواهم به یک موضوع بسیار مهم اشاره کنم. دوران اوایل سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ حتی ۴۶ حزب توده در آذربایجان ایران سازمان بسیار قوی بوجود آورد. تعداد اعضای حزب توده در آذربایجان ایران به پنجاه هزار نفر رسید. اتحادیه‌ی دهقانان در اوایل سال ۱۹۴۳ در دهات آذربایجان ایران بوجود آمد. این سازمان حزب توده، (اتحادیه‌ی دهقانان و اتحادیه‌ی کارگران) تا بخواهید قوی بود. متأسفانه در دوران نهنست پس از انقلاب بهمن، بورژوازی و

عناصر مرتجع آذربایجان جای سازمانهای انقلابی را گرفتند. روزگاری حزب توده در آذربایجان ایران حاکم به نیت بود و نقش اول را داشت. نتیجه این شد که توده‌های زحمتکش حاکم بر وضعیت شدند. (سالهای ۱۹۴۵ - ۱۹۴۶). چطور شد که یک چنین نهضت انقلابی شکست خورد و کار بجائی رسید که در دوران بعد از انقلاب بهمین عناصر ارتجاعی آذربایجان شدند حاکم به اوضاع؟ ایان جای انقلابیون را گرفتند. این موضوع، قابل توجه و لازمست که مطالعه و ارزیابی شود. نتیجدهی اینکار آن شد که آخوند شریعتمداری تقریباً نفوذ زیادی در آذربایجان ایران پیدا کرد. مگر فقط این یک نفر بود؟ نخیر! این پدیده به مراتب بفرنجتر است. عناصر ارتجاعی آذربایجانی با کمک ارتجاعیون ایران و حتی عناصر خارجی کاری کردند که رئیس جمهور شد آذربایجانی، رئیس دولت ایران شد آذربایجانی (موسوی) خیلی از مامورین عالیرتبه باز شدند آذربایجانی. آیا خیال نمیکند که ارتجاع ایران و اسپریالیستها که دیدند کارگران، دهاقین و انقلابیون آذربایجانی آنقدر مقتدرند که میتوانند یک نهضت عظیم خلقی بوجود بیاورند، ترس از نهضت تودهی آذربایجان آنها را وادار کرد که به عناصر ارتجاعی آذربایجانی تکیه بکنند؟ اینست که ما میبینیم - اتفاقی نیست - که آقایان آذربایجانهای ارتجاعی پستهای مهم کشور را بچنگ آوردند.

فروغیان پس از برگشت از پلنوم و کنفرانس با تلفن به من اطلاع زیر را داد. فروغیان گفت: "قبل از کنفرانس دادزدم و به خاوری گفتم این چه حقه‌ها نیست که شما راه‌انداخته‌اید؟ با صدای بلند به او گفتم من در جلسدهی حزبی تمام حقه‌ها و تقلبات شما را فاش خواهم کرد. وقتی این جملات را به او بلند گفتم او حالش خراب شد و غش کرد. سپس خاوری شروع کرد از من التماس و خواهش کردن تا این اسرار را در جلسده ندویم." او ادامه داد: "من دیگر در مقابل التماس او ساکت شدم." از او پرسیدم شما در اثر التماس او از فاش کردن موضوع گذشت کردی؟ جواب داد: "نمیدانم چه کنم."

وقتی با خاوری عین حرفهای فروغیان را به او گفتم او منکر نشد، که میرساند در حقیقت فروغیان عین این جملات را به او گفته بود. اما نظر من در بارهی رفتار فروغیان چیست؟ وجدان فروغیان ناراحت شده و نتوانسته در این موضوع تقلبات خاوری و دیگران را قبول کند. وقتی خاوری از او خواهش و التماس کرده اینجا ضمه فروغیان را نشان میدهد. فروغیان نمیبایستی در یک موضوع جدی و حزبی به خاوری گذشت کند، فروغیان هنوز به ماها در بارهی تقلبات خاوری و شرکاء چیزی نگفتد است! در صورتیکه من به او نامه نوشته‌ام و خواهش کرده‌ام تمام این حقایق را به حزب بایستی گفت. هنوز جوابی از او دریافت نکرده‌ام. من به فروغیان میگویم شما ببینید کندهی ۲۲ حزب لنین چهقدر اهمیت به این موضوع میدهد که حقایق بایستی آشکارا گفتند شود. اتفاقاً یکی از اشتراک کنندگان جلسده همین داستان را به من گفت. او گفت: "فروغیان به خاوری توبهید و گفت تمام حقه‌های شما را در جلسده فاش خواهم کرد." لابد یک عددی دیگر هم این دادوبیداد را شنیده‌اند.

اینکه فروغیان میگوید ما سدونیم نفر، به‌خارج رفقای سه لاندی اولی رای دادیم،

منظورش را من اینطور درک کردم که در اصل سه نفر، یعنی خاوری، صفری، آهروودی نیم نفری که نداریم؛ اما هدف از نیم نفر خود فروغیان است. اما چرا خود را نیم نفر حساب میکنند؟ آنچه من فهمیدم آنستکه او رای خود را نیم حساب میکند. فروغیان وجدانش اعتراض میکند و خطاب به خاوری نموده میگوید: "من شدیداً به شما اعتراض نموده چرا که، تمام عملیات شما در امور پلنوم و کنفرانس حقه‌بازی و شارلاتانی است؛ که من در جلسات تمام حقه‌های شما را خواهم گفت تا مردم بدانند که تمام فعالیت شما در این جلسات حقه‌بازیت است. او میگوید: "من این حملات را بلند دادزدم و عده‌ای هم شنیدند." اتفاقاً موضوع غش کردن علی خاوری را چند رفیق دیگر نیز به من گفتند. فروغیان می‌گفت خاوری زیاد التماس و خواهش کرد که موضوع را به کسی نکویم. وقتی با تلفن فروغیان این داستانها را به من می‌گفت، از او پرسیدم: "خوب تو چگونه خواهش او را قبول کردی و نرفتی به جلسدی حزبی تا مطرح نموده حقایق را فاش کنی؟" او در جواب با صدای بواش گفت: "خود نمیدانم." باز پرسیدم: "خوب چه می‌شود کرد؟" به من جواب داد: "نمیدانم." معلوم شد که فروغیان با چند نفر دیگر از اعضای کمیته‌ی مرکزی از آنجمله نامور به عده‌ی سه نفر اولی، (بابک، آذرنور، فرجاد) رای اخراج دادند. ولی، به سه نفر بعدی رای اخراج ندادند. این صحبتها را فروغیان پس از برگشت از پلنوم به من اطلاع داد. او ضمناً گفت من طرفدار بودم که این سه نفر دعوت به جلسه شوند. اخیراً یعنی در روز ۱۵ دسامبر ۱۹۸۶ باز فروغیان به من تلفن کرد و گفت وضع تا بخواهید بهترنجر شده و شارلاتانی این اعراد ادامه دارد. (منظورش خاوری است). سر بسته به او گفتم، روزهای دهم و یازدهم خاوری به خاندی من آمده بود و ده‌ها بار گفت من اشتباهاتی کرده‌ام؛ من بعداً همیشه در تمام امور حزبی با شما مشورت خواهم کرد. و هنگام خداحافظی دوبار خیلی شمرده گفت: "بعداً در مسایل حزبی با شما مشورت خواهم کرد." به عقیده‌ی من مشورت با من اصل نیست، اصل آنستکه با تمام رعا بایستی مشورت کرد. همینکه جمله‌ی من تمام شد، فروغیان با صدای بلند دوبار جلسدی زیر را گفت: "او دروغ می‌گوید! دروغ می‌گوید!". اتفاقاً فروغیان سه بار با تلفن با من حرف زد، قبل از پلنوم نوزدهم به من گفته بود به همین زودی جلسه خواهد شد. او اولین کسی بود که به من دعوت جلسه را اطلاع داد. پرسیدم در کجا؟ گفت نه چندان دور از اینجا، ولی تلفت در کجا. حق هم همین بود. او نخواست آنکارا با تلفن بگوید، که مباد دیگری از آن استفاده کند. او این جمله را بکار برد: "این اعضای فرقه‌ی دمکرات تمام کارهای حزب را در دست گرفته و برای حزب توده کوچکترین سهم را ندارند." از من پرسید: "شما به جلسه خواهید آمد؟" گفتم اثر امکان آمدن با راه آهن باشد میتوانم بیایم. اتفاقاً هر سه بار گوشی تلفن را ناصرائی گرفته کمی صحبت میکرد سپس میداد به فروغیان و عقیده‌ی هر دو نفر یکنواخت بود. من نتیجه گرفتم که هر سه بار از تلفن حزب توده استفاده میکنند و هر دو نفر در مسایل شمعفیده‌اند.

یکی از کناهان هیات اجراییه آنستکه، شش نفر اعضاء و مشاورین کمیته‌ی مرکزی را اخراج کرده‌اند، در صورتیکه این حق کمیته‌ی مرکزی است که شش نفر را در جلسه حاضر

نموده و در حضور مهدی اعضاء و مشاورین کمیتهی مرکزی رسیدگی نموده و رای صادر کنند.

من به خاوری گفتم که شما سه جلسه راه انداختید که هر سه غلط و خلاف اصول حزبی بوده است. شما به اصلاح پلنوم نوزدهم راه انداختید. طبق برآورد رفیق شاندرمنی در این جلسهی پلنوم نوزدهم، نصف اعضا و مشاورین کمیتهی مرکزی اصلاً حضور نداشتند. آیا این نوع پلنوم میتواند حزبی و اصولی باشد؟ اینهم یک گناه شما. رفیق شاندرمنی اسامی تمام افرادی که در پلنوم نوزدهم غایب بودند آورده است. او تمام ایرادهای جلسهی نوزدهم و جلسهی مهدی را هم آورده است. من این مسایل را تکرار نمیکنم. سوال میشود شما چه حق دارید که در پلنوم نوزدهم نصف اعضا و مشاورین کمیتهی مرکزی را دعوت نکنید؟ اتفاقاً شما طی مدت یک ماه و اندی سه جلسه دعوت کردهاید که از سر تا پا غلط و غیر اصولی است. شما بلافاصله بعد از پلنوم نوزدهم، جلسهی دیگری راه انداختید بنام کنفرانس ملی. اولاً کنفرانس ملی نمیتواند عنوان کنفرانسهای ما باشد. کلمهی ملی مربوط میشود به سازمانهای بورژوازی. ما میتوانیم کنفرانسهای خود را حزبی، توده‌ای، خلقی و مردمی نام نهیم، نه ملی. شما گناه بزرگی انجام داده‌اید. اختیاراتی به کنفرانس داده‌اید که خلاف اصول حزب است. شما به این کنفرانس حق کتله را داده‌اید. یعنی کمیتهی مرکزی در این جلسه استعفا داده است و کنفرانس کار کتله را انجام داده، کمیتهی مرکزی تازه‌ای انتخاب کرده است؛ که اصلاً چنین حقی را ندارد. از سال ۱۹۲۰ یعنی از تاسیس حزب کمونیست ایران کنفرانسهای ایالتی داشته‌ایم که امور ایالات را انجام میداده و کمیتهی ایالتی مربوطه را نیز انتخاب میکردده است. ما اصولاً هیچوقت کنفرانس کشوری نداشته‌ایم. ما کنفرانس ایالتی در خراسان، آذربایجان و تهران داشته‌ایم که نگارنده‌ی این سند در این کنفرانسهای ایالتی اشتراک کرده است. من از این اشخاصیکه جلسهی کنفرانس ملی را دعوت کرده‌اند میپرسم، آیا هیچ شنیده‌اید که در کشوری کنفرانس ملی دعوت کنند و این کنفرانس مقام کتله را انجام دهد؟ (منظورم احزاب برادر است.) چنین چیزی شما پیدا نخواهید کرد. این دیلر خیلی بیسوادی و رسوائی است.

طبق نوشتهی رفیق اکبر شاندرمنی در کنفرانس به اصلاح ملی در حدود ۱۱۸ نفر شرکت داشتند که بیست و چند نفر از هالکو بودند. خود همین ۱۱۸ نفر برایم مشکوک است. خوب از هالکو میشود بیست و چند نفر را آورد. اما در حدود ۱۱۸ نفر نماینده از کجا آمده‌اند؟ البته این عده بایستی از مهاجرین بعد از یورش آخوندها و عده‌ای که در غرب زندگی میکنند، باشند. با محصل اند یا مستخدم بیگار و یا مهاجر قدیمی. خوب ۱۱۸ نفریکه انتخاب شده‌اند برای کنفرانس، لااقل هزار یا دوهزار نفر عضو حزب باید باشند تا ۱۱۸ نفر نماینده انتخاب کنند. آیا ما اینهمه مهاجر داریم؟ باور نمیکنم. بنابراین روی چه قاعده‌ای نماینده فرستاده‌اند؟ من سخت مشکوکم. اینکه فروغیان میلوید حقه با شارلاتانی بوده، میتواند یکی از آنها همین باشد. چیزیکه زننده و خیلی حقه است اینک آقایان در این کنفرانس "عده‌ای، حدود شصت و چند نفر را برای

عضویت اصلی و متاور کمیته‌ی مرکزی کانیدیدا کردند که به اصطلاح انتخاب شدند" (از نامدی اکبر شاندرمنی). اما حقه یا ناپاکی در آنستکه این عده را که بایستی عضو یا مشاور کمیته‌ی مرکزی بشوند، اصلا کسی آنها را اصلا نمیشناخت، بعلاوه اسامی این عده را بکلی عوض کردند، مثلا نام حسن را عوض نموده علی نوشتند. مضحک اینجاست که رای دهندگان میگویند، ما این اشخاص را اصلا نمیشناسیم. رفقای دیگر هم به من گفتند که ما این کانیدیداها را نمیشناسیم. در آخر جلسه، آراء جمع میشود و افراد موردنظر از ماشین انتخابات در میایند. مسخره بالاتر از این میشود؟ اعضای کنفرانس میدانند به چه اشخاصی رای داده و یا بایستی رای دهند. آیا این جنابیت نیست؟ افراد کنفرانس، اعضای را که به عضویت کمیته‌ی مرکزی انتخاب میشوند باید بشناسند و به آنها اعتماد داشته باشند. انتخاب شوندگان بایستی سابقه مبارزاتی و فعالیت حزبی داشته باشند. اینکاری که شده توهین به حزب است. اینکار علامت بیسوادی هم میباشد. اکبر شاندرمنی که در کنفرانس اشتراک کرده و از کمونیستهای قدیمی است که بیسی از پنجاه سال سابقه‌ی حزبی دارد، در نامدی خود مینویسد: "من ند اینکد اکثر آن عده را نمیشناسم، بلکه اسامی آنها را هم نمیدانم." این دیگر مسخره و شاره‌تانی است که از میان شصت و چند نفر بایستی افراد کمیته‌ی مرکزی و مشاورین انتخاب شوند تا نهضت کمونیستی را "اداره" کنند. در تمام احزاب کمونیستی جهان و در حزب کمونیست ایران و سپس در حزب توده که بیش از ۶۶ سال است فعالیت میکنند و صدها و صدها مظهران داده‌اند، همیشه به افرادی رای میدادند که شناخته شده، سابقه‌دار و برجسته باشند. و این اشخاص خود را با نام و نام غامبیلی معرفی میکردند. جلسه اشخاصی را که نمیتوانستند هم انتخاب کنند. معلوم میشود که "رهبران" سد نفره لیست اسامی دروغین را خود نوشته و بدست دیگران داده‌اند. که پس از جمع آوری آراء خود بدانند چه کسانی انتخاب شده‌اند. رهبران خود لیست تهیه کرده و اسامی افراد را عوض میکنند ولی انتخاب کنندگان نهایتی بدانند چه کسانی را انتخاب کرده‌اند. یک منظره‌ی دیگر از کنفرانس طبق نامدی اکبر شاندرمنی چنین است: "چند نفری هم با ماسک به کنفرانس آورده بودند که گویا از ایران آمده‌اند." مسخره بالاتر از این میشود؟ اول معلوم نیست این چند نفر که با ماسک وارد کنفرانس شده‌اند، راستی راستی از ایران آمده‌اند یا نه؟ از این میمتر موضوع دیگری است. خوب شما به این آقایان "رهبران" که کنفرانس ملی را به جای کنگره بکار برده‌اید بگوئید که کنگره قاعدتا مهمترین ارکان حزبی است. کنگره رهبر حزب است. شما آقایان اعتماد به کنگره نمیکنید. این کنگره حق شناختن افراد حزب را دارد. معلوم میشود چند نفر با ماسک رهبر کنگره شده‌اند نه کنگره رهبر این افراد. این اطلاعات را نه فقط شاندرمنی، بلکه رفقای دیگری نیز تایید کرده‌اند. این هرک "رهبران" از کار مخفی به کمدی بیشتر شباهت دارد.

وقتی صحبت از آن میشود که معلوم نیست چه اشخاصی در کنفرانس ملی اشتراک کرده‌اند، بهجهت نیست که برخی از کمونیستهای دنیا دیده مشکوک میشوند. که آیا شرکت کنندگان این کنفرانس حق داشته‌اند در آن شرکت کنند؟ یا اشخاصی بودند که به

کنفرانس آورده شدند، تا بارای خود، یعنی با رای سیاهی لشکر عده‌ایرا به دروغ وارد کمیته‌ی مرکزی کنند؟ کنفرانس قانونی یا پلنوم وسیع بایستی لیست کامل اعضای اشتراک کننده‌ی کنفرانس را تهیه نموده، به پلنوم وسیع تحویل دهد تا روشن شود چه اشخاصی در این کنفرانس ملی اشتراک کرده‌اند. البته اسامی واقعی این اشتراک کنندگان و اسامی مستعار (دروغین) آنها نیز معلوم شود. و آنگاه بایستی روشن شود، چه اشخاصی در هیات رئیسه‌ی جلسه، آراء را خوانده‌اند؟ تا روشن شود، این تغلیبات با دست چه اشخاصی عملی و به نفع چه اشخاصی اجرا شده‌است. یکی از اشتراک کنندگان به اصلاح کنفرانس ملی به من چنین گفت، (من حالا نام او را نمی‌برم، تا به او صدمه نرسد. اما، در جلسه‌ی رسمی حزبی نام او را خواهم آورد). اینک گفتمی این رفیق مومن که مسئولیت حزبی هم داشته‌است: "من اکثریت اشتراک کنندگان کنفرانس را ندیده و نه می‌شناختم. به ما گفتند، اگر کسی را می‌شناسید به او رای بدهید و اگر نمی‌شناسید رای ندهید. من از این وضع مشکوک شدم و اوضاع را غیر طبیعی درک کردم. کوشیدم امتحان کنم شاید چیزی بفهمم. اتفاقاً اکثریت به زبان ترکی گپ می‌زدند. به دو نفر نزدیک شده پرسیدم شما چه کاره‌اید؟ چه شغلی دارید؟ دیدم این دو نفر مثل اینکه خوششان نیامد و خواستند به من چیزی بگویند. معلوم بود نمی‌خواهند سر خود را به من بگویند. من گفتم، ما باهم در کنفرانس اشتراک کرده‌ایم چرا می‌خواهید از من پنهان کنید؟ آنها مجبور شدند حقیقت را بگویند که هر دوی آنها دهاتی با به قول خودشان در آذربایجان شوروی در گلخوز کار می‌کنند. دهاتی عضو گلخوز بودند.

این دو مرد در دهات کار جدی انجام می‌دهند و کشور سوسیالیستی را غنی می‌کنند. اما آیا در جلسه‌ی انقلابیون ایران، یعنی در کنفرانس حزبی توده، این نوع رفقا بایستی بیایند؟ طبیعی است که خیر. اگر دهاتی آذربایجان ایران به این جلسه بیاید، بدان معنی است که این دهقان آذربایجان ایران با نطقی حاکمه یعنی علیه مالکین مبارزه می‌کند. حق اوست که به این جلسه بیاید. برای آنکه سوء تفاهم نشود، می‌خواهم از تجربدی گذشته چند جمله بگویم. من با هزاران دهقان سرابی، قره‌چوداغ تبریز و اردبیل سروکار داشتم که صدها نفر از میان آنها، مبارز و قهرمان از آب درآمدند. از تجربدی خود می‌گویم. در نهضت انقلابی، از دوران انقلاب اکتبر، اولین کمونیستهای ایرانی اهل آذربایجان ایران بودند که حزب کمونیست ایران را بوجود آوردند و من افتخار دوستی و همکاری با خیلی از آنها را داشتم. من افتخار آنها دارم که دوبار سازمان حزبی آذربایجان ایران مرا دعوت کرد به تبریز تا بحران حزب را حل و فصل کنیم. (سال ۱۹۳۰) بحران به خوبی حل شد. دغدغه‌ی دوم، در کنفرانس تبریز باز رفقا اصرار کردند تا بدانجا رفته، بحران حزب را حل کنیم. (سال ۱۹۴۳) این بار در تبریز و اهالت آذربایجان فعالیت زیادی کردیم. نهضت خلقی فوق‌العاده دامنه‌دار شد؛ و اعضای حزب توده در حدود پنجاه هزار نفر شدند.

جا دارد یک موضوع هم گفته شود: همیشه عادت من این بوده که حقیقت به رفقا گوشزد شود. صاف و پوست کنده حرف بزنیم و حقیقت را پایمال نکنیم. آنچه که

میخواهم بلویم اینستکه، در حزب ملی سالهای متمادی گفتوها و بحثیاتی کرده‌ایم که در اسناد حزبی موجود است. بخصوص که نوارهای طلوانی از جلسات پلنومها در دست داریم. در کنگره ۲۷ حزب لنین یکی از شعارها اینستکه حقیقت را بایستی به مردم گفت تا کارها درست شود. با توده‌ها بایستی آشکار و روشن حرف زد. در دوران میناجرت متدهای خشن و دیکتاتوری، زیاد رواج داشته است. از آنجمله، روش غلام دانشیان است. با اینکه غلام دانشیان راکمونیست می‌شناختم ولی کمونیستی کم سواد و بی‌رحم، کافیس بلویم روش دانشیان آن بود که سه گروه بزرگ حزبی را نادرست ارزیابی نموده، از حزب اخراج کرد. خواهید گفت این درگذشته بوده، حالا چرا یادآوری میکنم؟ این، سوالی بجا است. فراموش نکنیم که رفقا لاهرودی و صفری سالهای دراز نماون و کمک دانشیان بوده‌اند. عین این رفتار و برخورد را قبل از پلنوم به اصطلاح ۱۹ انجام دادند. این بار، این مسئولیت را سدغری به عهده گرفته‌اند. ایان عبارت اند از خاوردی با آشیان قدیمی خود، صفری و لاهرودی. آنها شش نفر اعضاء و متاورین کمیتهی مرکزی را بدون رسیدگی، شبها با کمیتهی مرکزی اخراج کردند. این کجاش بوی کمونیستی میدهد؟ کجاش حزبی، اصولی و وجدانی است. آنهم در چه دورانی این کار را کردند؟ در دورانی که حزب لنین صحبت از صلح، انسانیت، حقیقت و دموکراسی را شب و روز تبلیغ میکند. اینست "رهبری" حزب توده. هنگامیکه فرقهی دمکرات آذربایجان، سه گروه را از حزب بیجهت اخراج کرد، رهبری حزب توده شدیداً مخالف سیاست خشن دانشیان بود. گروه چپ حزب توده با عده‌ای از مسئولین فرقه دمکرات آذربایجان سخت همکاری میکردند. اتفاقاً رفیق سابقه‌دار حزب، رفیق شمیسه که لیامت رهبری فرقه را داشت از امور حزبی دور شده بود. رفیق دیگر که من او را از پیتی می‌شناختم، رفیقی بود انقلابی و باارزش به نام کندلی که حتی او را هم از کاندیداتوری ک. م. حزب کنار گذاشتند. رفقای باارزش فرقه که با حزب همکاری میکردند عبارت بودند از کندلی، آذراوغلی و یک رفیق خیلی خوب که متاسفانه نامش را فراموش کرده‌ام و اکنون فوت کرده است. بارفیق رحمانی هم مناسبات ما حسنه بود. اما ملی بیست سال وحدت دو حزب تنها پنج - شش نفری از فرعیها بودند که کاندیدای ک. م. میشدند و این عده ملی بیست سال حتی چند دقیقه هم در پلنومها حرف نکرده‌اند. اسناد و نوارهای موجود شاهد این مدعاست. من اصرار خواهم کرد تا رجوع شود به اسناد تا ریخ حزب توده. اینرا هم می‌خواهم تکرار کنم که هنگام وحدت دو حزب، یعنی حزب توده و فرقهی دمکرات آذربایجان، قرار بود که فرقهی دمکرات آذربایجان دارای اختیارات کمیته ایالتی بوده و مطیع کمیتهی مرکزی حزب تودهی ایران باشد. اینجا می‌خواهم بیک موضوع هم اشاره بکنم که متدهای اداره‌ی امور بخصوص در کارهای سازمانی در بین فرقه دمکرات و حزب توده تفاوت زیادی داشتند. اگر امکانی شد در پلنوم آینده که قانونی خواهد بود، من توضیحات لازم را خواهم داد. یکی از علل اصلی این تفاوت آنستکه فرقهی دمکرات بیش از چهل سالست که در میناجرت بسر میبرد و متد و شیوهی کار آنها بکلی از حزب توده فرق دارد. افراد حزب توده یا در ایران کار

میکنند و یا در حال مهاجرت در کشورهای سرمایه‌داری زندگی میکنند و مجبورند با شیوه‌های مختلفی مبارزه کنند، چون زندگی آنها در کشورها نیست که دشمن طبقاتی حاکم برکشور است. در مورد ۱۱۸ نفر اعضای کنفرانس باصلاح ملی باید گفت، لااقل یک یا دو هزار مهاجر حزبی باید باشد تا بتوانیم ۱۱۸ نفر نماینده در کنفرانس داشته باشیم. از اینرو ما حق داریم مشکوک باشیم که این ۱۱۸ نفر نمیتوانند اعضای حزب توده باشند. اینها بایستی اکثر افراد فرقه دمکرات باشند. من اصرار دارم در پلنوم آینده که بایستی پلنومی قانونی باشد، بد لیست اشتراک کنندگان کنفرانس که عده‌شان در حدود صد و هجده نفر بوده و بد لیست کاندیداهایی که وارد کمیته مرکزی شده‌اند و عده‌ی زیادی هم هستند رسیدگی دقیق بشود. اینکه اسامی اشتراک کنندگان کنفرانس را بگلی عوض کرده‌اند، سر تا پا تغلب است. بایستی کمیسیونی از خود حزبهای سابقه‌دار، باایمان و مورد اعتماد این لیست‌ها را معاینه نموده تا بدانند این تغلب از طرف چه اشخاصی تنظیم شده‌است. اسامی افراد کنفرانس را بگلی عوض کرده‌اند و از همه بدتر افراد سابقه‌دار، اکثر اعضای کنفرانس را اصلاً شناخته‌اند. این تغلب بزرگی است و هیچ حزب در جهان چنین متدی را بکار نبرده‌است. (منلورم احزاب کمونیست جهان است.) این تغلب، بی‌تغییر و ننگ بزرگی است. بایستی اختراع کنندگان این شیوه را معرفی کرد. چرا این متد غلط و خطرناک بکار برده شده‌است؟ این متد میتواند اختراع همان سه نفر باشد. ناهرا خواسته‌اند نشان بدهند که این عمل برای رعایت اصول پنهانکاری در حزب است. اینها متدهای پنهانکاری نیست. ما خود، از حزب کمونیست ایران و سپس از حزب توده در مدت‌شصت و شش سال فعالیت انواع تجربیات را بدست آورده‌ایم و از احزاب برادر نیز اطلاعات و تجربیاتی کسب کرده‌ایم. میدانیم متدهائیکه به کار برده‌اند غلط، خطرناک و غیر حزبی است. اینها همه حقه‌هایی است که این یا آن "رهبر" - بدتر بلویم غیر رهبر - بکار میبرد تا عناصری را وارد کار کند که نوکر و حرف شنو باشند. این نوع انتخابات بهز تغلب و حقه‌بازی چیز دیگری نیست. این شیوه را بگلی بایستی محکوم کرد تا دوباره تکرار نشود. کمونیستها وقتی میخواهند عضو یا مشاور کمیته‌ی مرکزی را انتخاب کنند این عضو یا مشاور بایستی از اشخاص برجسته، شناخته‌شده و دارای تجربیات حزبی باشند. مومن، فداکار و مورد اعتماد اعضای حزب باشد. انتخاب کنندگان بایستی حتماً بد او اعتماد داشته باشند. چرا که رهبری حزب را به آنها میسپارند. عضو یا مشاور کمیته‌ی مرکزی شدن شوخی نیست. چقدر مسخره و نادانی است، افرادی که کمیته‌ی مرکزی را انتخاب میکنند اصلاً شناختی از آنها نداشته باشند. این کجایش منطقی و حزبی است، اگر احزاب برادر این حقه را بشنوند مایه‌ی رسوائیست.

راه عملی رفع بحران حزب.

۱- پلنوم هیجدهم، غیر قانونی و خلاف اصول سازمانی بوده است. پس از گرفتاری کمیته مرکزی حزب، ما ارکان حزبی نداشتیم تا جلسهای دعوت کند. ما آنروزها کمیتهی برون مرزی داشتیم که آن کمیته هم اختیار دعوت پلنوم را نمیتوانست داشته باشد. خاوری سرخود کمیتهی برون مرزی را منحل کرد که خود خلاف اصول حزبی است. ما آنروزها تنها یک راه اصولی و حزبی داشتیم و مسایل حزبی را حل و فصل میکردند. این جلسه نمیتوانست، پلنوم معمولی نام داشته باشد. در این صورت این پلنوم حق منحل کردن کمیتهی برون مرزی را داشت. سپس این پلنوم میبایستی زمینهی دعوت پلنوم وسیع را فراهم میکرد. چرا؟ چون شکست بزرگی دامنگیرمان شده بود. ما میبایستی نه فقط تکیه به اعضاء و مشاورین کمیتهی مرکزی میکردیم، بلکه ما موظف بودیم با کمک تمام افراد فعال حزب کارها را بحریان بیاوریم.

۲- کفاه بزرگ دیگر هیات اجرائیه آن بود که عملاً سه سال تمام، کمیتهی مرکزی را منحل کرده بود. این هیات اجرائیه بسیار ضعیف، یکبار هم نشد با اعضاء و مشاورین کمیتهی مرکزی مشورتی بکند. میبایستی جلسات کمیتهی مرکزی را دعوت میکرد یا لااقل کتبا نظر اعضاء و مشاورین کمیتهی مرکزی را میبایستید، اینکار را حتی یکبار هم انجام نداد. چقدر اصول غیر حزبی و دیکتاتوری رواج یافته بود!

۳- ابتدا زمینه برای دعوت کننده نداشتیم. هیات اجرائیه پلنوم نوزدهم را دعوت کرد، که طبق نوشتهی رفیق شاندرمنی تقریباً نصف اعضاء پلنوم حضور نداشتند. چرا؟ چرا این پلنوم تصمیم گرفت کنفرانس ملی را دعوت کند؟ ما هیچوقت کنفرانسهای خود را ملی نام ننهادیم. این حمله باب احزاب بورژوازیست. از همه مهمتر آنکه کنفرانس کارکننده را انجام داده است که خود از سر تا پا خلاف اصول و تئوریسیون حزب است. ما همیشه چه در دوران حزب کمونیست ایران و چه در دوران حزب توده همیشه کنفرانسهای ایالتی داشته ایم. من بارها در کنفرانسهای ایالتی این دو دوران در تهران، تبریز و گلان اشتراک کرده ام. حتی در دوران بعد از انقلاب بهمن هم که حزب ما خیلی قوی بود دعوت به کننده ننمود، زیرا برای کننده شرایطی لازم است. بخاطر دارم در سالهای اول ۱۹۶۰ پس از وحدت حزب با فرقه دانشبان خواستار تشکیل کننده حزب شد که رد کردید. او خیال میکرد چون تعداد اعضاء فرقهی دمکرات زیاد است میتوان دعوت به کننده نمود. او دیگر در این فکر نبود که کننده تعلق به یک ایالت ندارد و وقتی صحبت از کنندهی ایران میشود بایستی نمایندگان تمام ایالات حضور بیابند.

۴- قبل از پلنوم وسیع بایستی کمیسیون با اتوریتهای بوجود آورد که نمایندگی

تمام گروه‌های حزبی داشتند باشد. من به شما رفعا پیشنهاد میکنم که این کمیسیون عبارت از شما پنج نفر باشد. ضروریست که نمایندگانی از تمام سازمانهای حزبی بیایند - انتخاب بشوند - و اینها نیز اعضای کمیسیون بشوند. این کمیسیون با اصول دموکراسی نغشدهی پلنوم وسیع را سر و صورت بدهد. پلنوم وسیع بایستی شامل نمایندگان تمام گروه‌ها و قشرهای حزب باشد. در یک کلمه نمایندگان واقعی حزب باشند. ضمنا هر چه بیشتر کوشش کنیم که نمایندگانی هم از ایران باشند. این پیشنهاد منست ولی با یک پیشنهاد کارها را نمیشود سر و صورت داد. من منتظر هستم که شما رفعا نظر خودتانرا بدهید. اول در باره‌ی پلنوم وسیع چه عقیده‌ای دارید؟ ثانیا اثر موافق پلنوم وسیع هستید آنوقت بایستی دید پیشنهادهای شما چیست. بایستی هر چه زود تر این بحران را رفع کرد.

۵- چون اخراج شش نفر اعضاء و متاورین کمیته‌ی مرکزی از حزب غیر قانونی بوده لذا این عده مانند دیگر اعضاء و متاورین در امور حزبی حق دخالت دارند. حال، چه باید کرد؟ چگونه بحران حزب را بایستی از بین برد؟

شکست عظیمی پس از انقلاب بهمین دامنگیر حزب ما شد. این شکست بی نظیر بود. هزاران کادراز جان گذشته‌ی حزب ما مردانه برای رشد و توسعه‌ی انقلاب فعالیت میکردند. این انقلاب، ضد امپریالیستی، ضد سلطنتی و انقلاب مردمی بود. دهها و دهها هزار جوان شجاع جان خود را فدای انقلاب کردند. این مبارزه توده‌ای و این خون‌دادنها تاثیر خود را در نیست و انقلاب آینده نشان خواهد داد. توده‌های میلیونی مردانه وارد این مبارزه شدند. این جاننازیها فراموش نخواهد شد. توده‌ها درس بزرگی آموختند. ملت تکان بزرگی بد نیست داد. این فداکاریها بی نتیجه نخواهد ماند. این وثیفه‌ی حزب است که اشتباهات خود را خوب درک کرده و مردانه بدون ترس و وا همه عیوب و نواقص انقلاب را ارزیابی نموده، در رفع اشتباهات بکوشد و تاکتیک مبارزه و استراتژی خود را با اصول علمی تطبیق داده، با درس آموزی از تجربیات گذشته دوباره وارد مبارزه شود. ما بایستی بیش از همه اشتباهات خود را ارزیابی و اصلاح نمائیم. طبیعی است که مردم عیوب کار ما را درک میکنند. چه بهتر که خود ما نواقص کارمان را درک نمائیم. اولین کار ما بایستی این باشد که اجازه ندهیم حزب ما انتساب نماید. طی چندین ماه اخیر، من با اسنادیکه دو گروه علیه همدیگر منتشر کرده‌اند آشنا شدم و بد این نتیجه رسیدم که یک گروه از جوانان پر شور اراده کرده‌اند گذشته‌ی حزب را مطالعه نموده و عیوب کار را پیدا کنند. میخواهند بد حزب بهبودی دهند. چنین برخوردی بد مسایل طبیعی است. زندگی نشان داده که یک عدد رهبری را بدست گرفته با خشونت و با متدهای دیکتاتوری میخواهند حزب را اداره کنند. شش نفر اعضاء کمیته‌ی مرکزی و متاورین را از کمیته‌ی مرکزی اخراج کردند. میبایستی پلنوم وسیع و قانونی دعوت میشد تا همه بدجا مسایل را حل و فصل میکردند نه آنطوریکه عمل شده است. باید بدویم خیلی از رفقای ما اصلا اطلاع دقیقی در باره‌ی تحولات اخیر دنیا ندارند و خلاف آن رفتار میکنند. تو لونی این رفقا تصمیمات خیلی جدی کنکره‌ی

۲۲ حزب لنین را اصلاً نغمیده و خلاف آنرا عملی میکنند. تسمیيات عمده‌ی کنکرده‌ی ۲۲ حزب لنین اندیشده‌ی نوینی مطرح کرده و دارند عملی میکنند. حزب ما هم بایستی این تحولات عظیم و ریشده‌ی را عمیقاً درک نموده، کوشش کند تا ما هم در امور حزبی راه درست را که راه دمکراسی، مردمی و انقلابی می‌تواند باشد طی کنیم. اولین و مهمترین تحول آنستکه دنیا بکلی عوض شده. پیدایش و ایجاد بمبهای اتمی دنیا را عوض کرده و به‌خطر انداخته‌است. در صورت بروز جنگ انسانیت محو خواهدشد. دولت شوروی پس از کنکره ۲۲ سیاست و اندیشده‌ی نوینی را شمار مهم خود فرار داده و کم‌کم تمام دنیا این اندیشده‌ی نوین را درک میکند. نه فقط پرولتاریا، دهقانان و زحمتکشان، بلکه خیلی از افسار متوسط و حتی دانشمندان و سرمایه‌داران زیادی در کشورهای بورژوازی دشمن جنگ اتمی‌اند و برای صلح جهانی مبارزه میکنند.

اما ببینیم حزب لنین چه نوع مسایل مهمی را مطرح میکند: اولاً جنگ جهانی هیچوقت نباید پیش بیاید. اسلحه‌ی اتمی بایستی از بین برود. مردم جهان امروز بینی مردم کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری بایستی با هم زیست کنند. در فرهنگ و تکنیک همکاری کنند. ملت‌ها هرچه بیشتر با هم تماس بگیرند، به کشورهای هم‌دیگر بروند، با فرهنگهای گوناگون آشنا شوند و با هم تجارت کنند. باید همکاری خلقها در امور فرهنگ، تکنیک و سایر علوم مردم دنیا را با هم‌دیگر نزدیک نماید. تا خطر جنگ از بین برود. اما در کارهای داخلی، کشور شوروی چه نقشه‌های عظیمی برای بهبود زندگی مردم طرح ریزی کرده‌است؟ طی این یکسال کارهای عظیمی دارد عملی میشود. امسال در حدود بیست میلیون تن گندم بیش از پارسال تولید کرده‌اند. امسال کمترین تکنیک و رشد تولید محصولات چشکیر است. نغشه آنستکه طی پنج سال آینده صنایع و سایر محصولات دو برابر بشود که خود ترقیات بی‌نظیری است. اما برسیم بسایر تحولات که دارد میشود. انتخاب نسل، پارازیت و مفتخور از جامده دور خواهند شد و یا میبایستی اصلاح شوند. در حزب متدهای لنینی را دارند دوباره عملی میکنند و دمکراسی واقعی هرچه بیشتر دارد رونق میگیرد. بایستی در همه جا حقایق را آشکارا گفت و عملی کرد. علیه بوروکراسی مبارزه میشود و کوشش میکنند اشخاص اتفاقی را از حزب دور کنند و در جامعه هرچه بیشتر اداره‌ی امور در دست مردم فرارگیرد.

حزب ما طی چند سال اخیر در مهاجرت انواع عملیات شد حزبی شد و دمکراسی را رواج داده‌است. در این سه سال اخیر کمیته‌ی مرکزی وجود خارجی نداشته و چند نفر حزب را در عمل تحلیل نموده‌اند. در حزب هرچه بیشتر بایستی دمکراسی عملی شود. اتفاقاً در حزب ما (البته در نیروئیکه در مهاجرت داریم) یک عده رهبری را بدست خود گرفته، تو گویی آنها از دنیا بیخبرشده و با دیکتاتوری اعراد سابقه‌دار حزبی را که بیش از چهل سال خدمت به کمونیم کرده‌اند بدون محاکمه و رسیدگی غیاباً تصمیم گرفته از حزب اخراج میکنند. در حزب ما که ۶۷ سال تجربه و سابقه دارد، این اولین بار است که اشخاصی که اینکار را انجام داده‌اند. مقام آنها را دیواندستان کرده! هرچه زودتر بایستی این بیماریها برچیده شود. اگر به این عده سه نفری که

حزب را بدست خود بردند و دبکناور بلویم حق است. دو نفر از این سه نفر، شاکرد سافهدار دانشیان میباشد. در سابق دانشیان سه گروه از حزبهای جوان را به نام "لیکویدا تور"، "آنتی پارتی"، "لارد جوان" از حزب بنا درستی اخراج کرد.

من هنوز نشنیده‌ام انشعاب شده باشد. امیدوارم با کوششهای حزبی، بتوانیم جلوی انشعاب را بگیریم. من از رفقا (همدی رفقا) سوال میکنم که اگر روزی صحبت از انشعاب بشود، انقلابیون در ایران به این خبر چگونه برخورد خواهند کرد؟ طبیعی است که در ایران طرفدار پیدا نخواهد کرد. باز سوال میکنم اگر چنین شد چه کسانی خوشحال خواهند شد؟ البته ارتجاعیون.

رفقا! بیایید عقل و منطق بکار ببریم، کینه و مقام پرستی را از خود دور کنیم، عمیقا به مسائل نگاه کنیم و خودمان را از بدیها دور کرده و حاضر به انشعاب نشویم. در غیر اینصورت رفقای انقلابی که بدروزگار بدی در ایران گرفتارند به ما لعنت خواهند فرستاد. بیایید مردانگی کنیم، مثل بچه‌ی آدم با هم بنشینیم و در فکر ملت ایران باشیم. اگر کمونیست هستیم دست بدست هم بدهیم و نلذاریم کار به انشعاب بگردد.

من از همدی کمونیستهای ایران بخصوص آنهاستکه در مهاجرت بسر میبرند (البته امروز در ایران این نوع صحبتها نمیشود). خواهش میکنم بنام حیدر عمواوغلی (من خیلی جوان بودم در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ عمواوغلی را زیاد میدیدم، به او سمپاتی داشتم). بنام صدها و صدها و شاید هزاران رفقای برجسته که بهترین رفقای من بودند، بنام این رفقا ۱- سلطانزاده ۲- اودیس میکائیلیان ۳- حساسی (هراد) ۴- دره ۵- سیروس ۶- نیک بین ۷- حسن شرقی ۸- ۸هوتی ۹- سیامک ۱۰- روزبه ۱۱- تقی اوانی ۱۲- فریدون ۱۳- علی امید ۱۴- داداش تقی زاده ۱۵- علی امیر خبزی ۱۶- ایرج اسکندری ۱۷- کامبخش ۱۸- بگانی ۱۹- آزاد وطن و صدها و صدها کمونیست که من با آنها مانند برادر همکاری کرده‌ام، خواهش میکنم بنام این قهرمانان کمی فکر کنید و بدانید این رفقا بنام کمونیست جان باخته‌اند. به آنها احترام کنیم، مرد مردانه همت کنیم و کار را به انشعاب نکشانیم. ما بیدیدگر غول بدهیم که همیشه اصول حزبی و اصول انسانی را اجرا کنیم. هیچوقت ماستمالی نکنیم. مردانه به مسائل برخورد کنیم و به ملت و زحمتکشان ایران احترام بگذاریم.

در آخرین دفاع صحبت ما، علی خاوری و رقه‌ی کوچکی را درآورد و اصرار کرد که این نوشته را امضاء کنم. محتوای نوشته این بود، که از قول من نوشته شده بود گویا من به رفقا توصیه میکنم علیه همدیدگر برآمد نکنند و این دعوا را بین خود حل کنیم نه اینکه بد بیرون حزب ببریم. این موضوع در چند جمله نوشته شده بود. هم او وهم ساوش خیلی اصرار و خواهش داشتند که من این چند سطر را امضاء کنم. حقیقت در آنسنگه دادم این نوشته از آن حرفجاست که من در نامه‌ی ۲۷ صفحه‌ای اولی نوشته بودم. فکر کردم لزومی ندارد که من چنین جملاتی نوشته و به روزنامه‌ی مردم نفرستم. اما چون هر دو نفر اصرار زیادی داشتند، فکر کردم حالا که خاوری دهها بار تکرار کرد که اشتباه کرده‌ام و من که گناهان خاوری و دارو دسته او را به رویش لغفتم و

خود او نرم‌سده به اشتباهاتش اعتراف کرده مانی ندارد که این چند جمله در روزنامه‌ی مردم چاپ شود. همینکه دید من موافقم یواشکی با مداد این جمله را اضافه‌کردم. "بد رفیق علی خاوری دبیر اول حزب." لابد در آن بحثهای گرم او خیالات دیگری داشت. این دیگر یکنوع مردردندی هم ممکنست باشد. او با این امضای من که خطاب به خاوری شده یک سرمایه‌ای برای خود میدانند. من فکر کردم اگر بخواهد چنین نتیجه‌ای از امضای من بگیرد، خیلی کودکانه‌است. چرا که من بطور واضح تمام کلمات خاوری را به رویش گفتم. همچنانکه در پلنوم هیجدهم تمام کلمات خاوری و هیات اجراییه را دانه دانه به‌رویشان گفتم و حالا این گفتندی من که همدی رفعا را دعوت میکنم تا اختلافاتشانرا منتشر نکنند بلکه میان خود حل و غنجل کنند، چندان بفتح خاوری نخواهدبود. این را باز تکرار میکنم، وقتی یکی یکی استقادات خودم را علیه خاوری و هیات اجراییه در امر چهار جلسه، پلنوم ۱۸ و ۱۹ حزب توده و سپس کنفرانس ملی و پلنوم بیست حزب برشمردم و همه این جلسات غیر قانونی را خلاف اصول حزبی دانسته و گفتم تمام این جلسات را بایستی لغو شده پنداشت و پلنوم وسیع قانونی را دعوت کرد. هنگامیکه این کلماترا تک تک شمرده و می‌گفتم، او نتوانست یک جمله علیه گفته‌های من حرف بزند. او مایوسانه این جمله را گفت: پس معلوم میشود این دستکاهنای حزبی را که بوجود آورده‌ایم، بایستی منحل کرد؟ من در پاسخ گفتم: بلی حقیقت این را میطلبد. تنها بایستی این ارکانهای حزبی فعالیت کنند تا پلنوم قانونی وسیع دعوت شود و کارها از روی اصولیت حزبی عملی شود.

البته خاوری در باره‌ی گرفتاری خود در زندان و تلاق خوردنش مطالبی بیان کرد که من در این خصوص وارد نمیشوم. ضمنا او در میان صحبت خود نام رفیقی را آورد که از کردهای ایران بود. او ارزش فوق العاده‌ای برای این رفیق قائل بود که مرا وادار کرد مشکوک شوم. حالا عین جملات قلنبه‌ی او را فراموش کرده‌ام ولی مننی آن این بود که این رفیق اتوریتدی زیادی میان توده‌های کرد دارد. کاتی اینتلور باشد، ولی ممکنست خاوری این رفیق کرد را بزرگ کرده که خودت را بزرگ کند.

من توی کردها کار کرده‌ام. حتی در اروپا روزنامه‌ای به زبان کردی منتشر میکردیم به نام کردستان. هیات تحریریدی از سدفر کرد به رهبری فاسلمو که آنروزها عضو حزب توده بود، تشکیل میشد. در آن ایام کمیته‌ی مرکزی حزب توده اینجانب را مسئول امور رفقای کرد کرده و در هیات تحریریدی روزنامه مسئول بودم. تا حدودی کادرهای کرد را میشناختم و تجربه داشتم. اصولا حزب کمونیست ایران و سپس حزب توده در برنامه‌های خود همیشه از خلفهای ستمدیده طرفدارزی و دعاف کرده‌است. ما همیشه طرفدار ایران واحد بوده واز طرفی هم جدا مدافع خلفهای ستمدیده‌ی ایران بوده‌ایم. گاهی در خلفهای ستمدیده تمایلات و منافع ملی آنها در درجده اول فرار میگیرد سپس مسائل اجتماعی. برای ما توده‌اینها در درجده اول مسائل اجتماعی پسنی سوسیالیزم فرار میگیرد سپس مسائل ملی. چنانکه حزب توده در آذربایجان ایران در درجده اول مسائل اجتماعی را مطرح میکرد و سپس مسالده ملی را. ولی

آذربایجانینمای ایران، مسالده ملی را در درجده اول مرار داده بودند سپس مسائل سیاسی، اجتماعی و طبقاتی را. ما کمونیستهای ایران چه در دوران حزب کمونیست و چه در دوران حزب توده همیشه مسائل طبقاتی و اجتماعی را در درجده اول اهمیت قرار میدادیم و سپس مسائل ملی را. این اصل لنینی است.

رفیق گرامی اردشیر پس از سلام

امیدوارم که حالت خوب و سلامت باشی. نامدی ۹ صفحه‌ای ات خطاب به خاوری، شاندرمنی، فروغیان، نوروزی و من زیارت شد. از اینکه علیرغم بیماریهای کوناکون و ضعف جسمانی اینهمه زحمت به خود داده و نامدی مشروح و پردردی نوشته‌ای عمیقا تکان خوردم. تو برای همدی ما و همیشه، منظر یک کمونیست ایرانی واقعی و مبارز خستگی ناپذیر راه طبغدی کارگر و زحمتکشان ایران بودهای و هنوز هم هستی و آرزومندم جاودانده باشی.

صداقت انقلابی، انسانیت، سرسختی‌ات در برابر دشمن، سازش ناپذیری و اصولیت، صراحت بیان، بیباکی در اظهار عقیده و اعتماد عمیق‌ات به سوسیالیسم و آزادی، الهام بخش نسل ما بوده‌است.

در برابر رفیقی از تبار تو، نامردی است که انسان همانند خاورینا بتو دروغ بگوید و کلک بزند. می‌خواهم به نامدات همانگونه که شایسته رفیقی چون اردشیر است با صراحت و صداقت پاسخ دهم.

اولا- قبل از هر چیز تاکید این نکته ضرورت دارد که راحل پلنوم وسیع برای رعب بحران حزب که پیشنهاد کرده‌ای، "کنفرانس ملی" چینیا یکبار برای همیشه کتشد و توده‌ایهای مبارز جداشده از حزب هم مدت‌هاست آنرا دغن کرده‌اند و تا به حال هفت گفن عوض کرده‌است. پیشنهاد تو لااقل با دوسال تاخیر آمد. راحل پلنوم وسیع را من قبل از پلنوم کدائی هیجدهم در "کمیتدی برون مرزی" و در نامدی اکتبر ۱۹۸۳ خود به همین "کمیتدی برون مرزی" و سپس در همان "پلنوم" و بعد در "نامد به رفا" مطرح کرده و اصرار نمودیم. اما چنانکه میدانی، گوش گردانندگان حزب به این حرفها بدقتار نبود. تجربه نشان داد که تصور جستجوی یک راحل اصولی از چنین آدمهایی باطل است.

ثانیا- هر پلنوم وسیع، حتی با شرکت کادرها، لازمداش قبل از هرچیز پذیرش کمیتدی مرکزی است. کدام کمیتدی مرکزی؟ مولود "کنفرانس ملی"؟ که خودت غیرقانونی‌اش میدانی و شاندرمنی در استغفانامدات آنرا غاش کرده‌است و از غول فروغیان نفل میکنی که گفته‌است: "امور پلنوم، کنفرانس حقدبازی، شاره‌تانی است...!" کدام کمیتدی مرکزی؟ سرهمبندی شده در "پلنوم هیجدهم"؟ که باز هم بدرستی در نامدات اغتاکرده‌ای که چگونه خاوری به علت مقام پرستی و غرست‌طلبی با سعری و لاهرودینهای اخراج شده از کمیتدی مرکزی تباری میکند و تمام اعضای دیگر کمیتدی مرکزی فرغوی اخراج شده را در پلنوم ۱۸ ردیف میکند و با ماسین رای آنها یک مشی انحرافی و اپورتونیستی و یک هیات سیاسی متناسب با آن مشی را با رای گیری غشلی به

حزب تحمیل مینماید؟ تازه در صحنه‌سازیهای "پلنوم ۱۹"، همدی اعضای کمیته‌ی مرکزی "داوطلبانه" استعفا داده‌اند و "کنفرانس ملی" به قول تو غیرقانونی و فلابی، کمیته‌ی مرکزی جدیدی انتخاب کرده‌است! چگونه میشود بر پایه‌ی یک کمیته‌ی مرکزی غیرقانونی و فلابی کار درستی صورت داد؟

از سوی دیگر بنظر تو این گردانندگان کنونی حزب، حاضرند و آنقدر شهامت اخلاقی و کمونیستی دارند که تمام این شمشه‌بازیهارا لغو کرده و از کارهای ضد حزبی خود انتقاد نمایند؟ اگر اینها اینقدر اخلاق و شهامت و سلامت انقلابی داشتند که اساسا دست به اینهمه تغلب و خلافکاری نمیزدند.

نالت- تو برای تشکیل پلنوم وسیع مورد نذرت، پیشنهاد "یک کمیسیون با اتوریته" میکنی و اعضای کمیسیون را همان پنج نفری پیشنهاد میکنی که مخالف نامد تو هستند. یعنی علی خاوری، اکبر شاندرمنی، فروغیان، بابک امیرخسروی و نوروزی!

با شناختی که از تو دارم، اطمینان دارم که پیشنهادهایت از روی دلسوزی و از جیتائی از نوعی لاعلاجی است. خواهش مندم توجه داشته‌باشی که سه نفر از این پنج نفر اعضای هیات سیاسی دست پخت "پلنوم ۱۸" و "کنفرانس ملی" هستند. تمام خلافکاریها و اخراج ما بدست آنها و با نام آنها صورت گرفته‌است. این آدمها اعتبار و اتوریته‌ای بین رفقا، حتی در میان همان بخشی از توده‌ایها که هنوز هم در تشکیلات حزب توده‌ی ایران هستند، ندارند. فغان توده‌های حزبی و شکایت‌شان از دست همین خاوریهاست. این خاوری که بنا بنوشته‌ی خودت دهها بار تکرار کرد که اشتباه کرده‌است و توبه میکند باز در همان لحظهدی خداحافظتی میخواهد به تو کلک بزند. بدقول خودت مردردندی میکنی. با چنین افراد فاسد و منحملی چه میشود کرد؟ خاوریه‌ها، سفربها، لاهرودیه‌ها و امثالهم با این حقه و شارلاتان‌بازیه‌ها که بدرستی تاکید کرده‌ای، یک عمر خو لگرتداند و راهی جز پاکسازی و پرتابشان به قبرستان تاریخ وجودندارد.

چنین کمیسیونی، صرفنظر از اشکالات متعدد دیگر، این عیب را دارد که از همان آغاز بدبینی و نگرانی همه را بیدار خواهد کرد. شخصا به اینگونه اشخاص کوچکترین اطمینان و اعتماد سیاسی ندارم و از نشستن در کنار آنها و اقدام به هر عمل مشترک اگراه دارم. تصور میکنم که رفیق شاندرمنی هم با من هم عقیده باشد.

رابعا- نوشته‌ای "طی چند ماه اخیر من با اسادی که دو گروه علیه یکدیگر منتشر کرده‌اند آشنا شدم و به این نتیجه رسیدم که یک گروه از جوانان پر شور اراده کرده‌اند گذشتی حزب را مطالعه نموده و عیوب کار را پیدا کرده، میخواهند به حزب بهبودی دهند. چنین برخوردی به مسائل طبیعی است. زندگی نشان داد که یک عده رهبری را بدست گرفته با خشونت و با متدهای دیکتاتوری میخواهند حزب را اداره کنند. شن نفر اعضای کمیته‌ی مرکزی و مشاورین را از کمیته‌ی مرکزی اخراج کردند. بایستی پلنوم وسیع و قانونی دعوت میشد تا همه یکجا مسائل را حل و فصل میکردند، نه آنطوریکه عملی شده. بایستی بلویم خیلی از رفقای ما اصلا اطلاع دقیقی درباره تحولات اخیر دنیا درک نکرده و خلاف آن رفتار کرده‌اند. تو کونی این رفقا از تصمیمات خیلی جدی

کنلردی ۲۷ حزب لنین را اصلاً نهمیده و خلاف آن عملی میکنند. حزب ما هم بایستی این تحولات عظیم ریشدای را عمیقاً درک نموده کوشش بکند تا ما هم در امور حزبی راه درست را که راه دموکراسی، مردمی و انقلابی میتواند باشد دنبال کنیم. اجازه می‌خواهم نظرم را درباره‌ی یکی دو مطلب توضیح بدهم:

۱- از سوی خود و همه هم‌زمانی که اینک پرچم توده‌ای مبارز جداشده از حزب را برافراشته‌اند، از تفاهم و پشتیبانی تو، چه در همین نام‌های اخیرت و چه در نام‌های خصوصی قبلی و صحبت‌های حضوری و پیام‌های دلگرم‌کننده‌ات، نسبت به حرکت‌مان سپاسگذارم. تا نید کمونیست‌های پر تجربه و کارگشته و سالمی مثل تو و شاندرمنی، محک صحت راه دشواری است که ما پیش گرفته‌ایم. تأیید رفقای از تبار شما، غلب نمای حرکت ماست. باشد که همیشه در خور اعتماد شما باشیم.

رفیق اردشیر عزیز اطمینان داشته باش که ما هم به حیدر شمواعلی‌ها، سلطزاده‌ها، حسابی‌ها، نیک‌بین‌ها، ارانی‌ها، سیامک‌ها، روزبدها، آرسن‌ها، حکمت‌جوها، دادش‌تقی‌زاده‌ها، تیرابی‌ها، رحمان‌ها تفتی‌ها، کی‌منی‌ها و صدفا و صدفا کمونیستی که در صفوف حزب کمونیست ایران و حزب توده‌ی ایران، هرکدام بدنحوی جان باختند، می‌اندیشیم و از آنها الهام می‌گیریم. همانطوریکه تو می‌خواهی ما بیدیکر قول داده‌ایم که "همیشه اصولی حزبی، اصول انسانی را اجرا کنیم، هیچوقت ماستمالی نکنیم، مردانه به مسایل برخورد کنیم، به ملت و زحمتکشان ایران احترام بگذاریم.

اگر ما از این دستگاه بوروکراتیک و فاسد جداشده‌ایم درست بخاطر همین اصول و اجتناب از ماستمالی کردن مسایل بوده‌است. ما با خروج از حزب توده‌ی ایران، با کل سیستم معیوب و بیگانه به شرایط مشخص جامعه‌ی ایران، از اپورتونیسیم مزمین و رفرمیسم آن یا درک و عملکرد ناسالم و غیر لنینی آن از انترناسیونالیسم پرولتری این حزب، یکبار برای همیشه مرزبندی کرده‌ایم.

بریدن از چنین سیستم فکری - تشکیلاتی و انشباب از چنین حزبی، تنها آلترناتیو سالم و انقلابی در برابر هر توده‌ایست که می‌خواهد به کمونیستپانیک در راه آرمان‌های انقلابی و طبقاتی کارگر ایران جان بآخته‌اند احترام گذاشته و به ملت و زحمتکشان ایران بیاندیشد. هر انشبابی مذموم نیست. مگر بلشویک‌ها، اسپارتاکیها و سایر دستجات کمونیستی که از احزاب اپورتونیست و رفرمیست و سازشکار سوسیال دمکرات وابسته به انترناسیونال دوم انشباب کردند کار خطائی انجام دادند؟

در نوشته‌ی "سرنوشت تاریخی حزب توده‌ی ایران" که امیدوارم فرست مطالبندی آنرا داشته‌ای، تأکید کرده‌ام که "مضمون اصلی مبارزات درون حزبی چند سال اخیر، مبارزه میان دو سیستم فکری کاملاً متضاد، دو اعتقاد متعارض از اصالت طبقاتی کارگر و نقش آن در انقلاب دموکراتیک، دو سبک و شیوه‌ی کار تشکیلاتی متباین، دو درک و تلقی متفاوت از نقش و وظیفه‌ی حزب در ایران و روابط بین‌المللی آن بوده‌است. بدینسان همزیستی این دو دنیای بکلی متفاوت از یکدیگر و متضاد با هم غیر ممکن میبود." بن - ۴۷ و در جای دیگر، "بدین منوال، نیروهای بالنده و سالم حزبی که در جریان چند سال

مبارزات درونی فعالانه شرکت داشتند، در عمل به این نتیجه‌ی غلطی رسیدند که تضاد موجود با سیستم حاکم در حزب، تضاد آشتی ناپذیر است و چهار چوب بوروکراتیک و استبدادی حزب توده‌ی ایران امکان هرگونه تکامل سالمی را غیر ممکن ساخته‌است. لذا تنها راه، خروج انقلابی از این تشکیلات فاسد است. " ص ۴۹

رهبری حزب با منفلدکاری و حذف‌بازی می‌خواهد بنام شهیدان راه طبقه‌ی کارگر و آزادی حزب، که تو در نامدات نمونه‌های آنرا اسم برده‌ای، از احساسات پاک توده‌ایها و روابط و علایق عاطفی آنان سوءاستفاده کرده و خود را در قالب آنان عرضه نموده و با غلطی کردن خود با این قهرمانان، همدردی و همبستگی توده‌ایهای داخل تشکیلات را جلب نماید.

اما حساب این رهبری فاسد و علاج ناپذیر حزب توده‌ی ایران و گروهی از کادرهای فرصت طلب و بی شخصیتی که مدیحه سرایان این رهبری هستند، از حساب توده‌ایهای سالمی که هنوز هم به این تشکیلات پیوسته وابسته‌اند و به ویژه صدها و صدها توده‌ای سرگردان در داخل کشور، که از روی بی اطلاعی، به نحوی خود را در ابوابجمعی این حزب می‌بینند، جداست.

تو در خاطرات سیاسی‌ات نشان داده‌ای که چگونه از همان آغاز تشکیل حزب توده‌ی ایران، مبارزه میان دو جناح سالم و ناسالم، انقلابی و رفرمیست، طرفداران مثنی اصولی و فرصت‌طلبان، تضاد میان نیک و بد، وجود داشته‌است.

در نوشته‌ی "سرنوشت تاریخی حزب توده‌ی ایران" تلاش کرده‌ام نشان بدهم چگونه همین مبارزه، که تو برای سالهای اول حیات حزب نشان داده‌ای همچنان ادامه داشته‌است و خودت شاهد آن بوده‌ای.

نیروهای سالم همیشه در بدنه‌ی حزب و حتی در رهبری آن فعال بوده‌اند. اما متأسفانه تا بحال، سیستم بوروکراتیک حاکم بر حزب و بویژه رهبری آن، اجازه نداده‌است که تضادهای درون حزبی بطور سالم و نلیبیمی رشد نموده و به نفع نیروهای سالم و انقلابی حل گردد.

ویژگی و موفقیت حرکت توده‌ایهای مبارز در اینست که در جریان آن، نیروهای سالم و بالنده‌ی حزب برای اولین بار موفق به نفی دیالکتیکی حزب توده ایران شدند. بدین معنا که در طی مبارزات خود، هر آنچه را که در این حزب منفی و فرسوده بود در هم ریخته و طرد کردند و هر آنچه را که مثبت و بالنده و بی عیب مینمود حفظ کرده و ارتقاء دادند. بدینجهت، جدا شدن و با انشعاب ما از حزب توده‌ی ایران یک واقعی مثبت و درچارچوب تشکیلات بوروکراتیک و استبدادزده‌ی حزب، یک عمل ناگزیر و انقلابی بوده‌است. لذا نباید موجب نترانی خاطر آن رفیق ارجمند باشد. ما اطمینان داریم که تو با آگاهی بیشتر از کم‌وکیف جریان، حتماً به تایید و تشویق آن خواهی پرداخت.

تاکید این نکته هم ضرورت دارد که با وجود جدا شدن جمعی ما، هنوز هم نیروهای سالم در صفوف آنچه که از حزب توده ایران باقیمانده‌است، یاعت میشود. ما این رفقا

را برادران تنی خود میدانیم. منتهی منتقدیم که کاربری و تاثیر گذاری رزمی آن بعد از خروج توده‌ایهای جدا شده از حزب، برای مقابله با ایندستگاه بوروکراتیک و غاصب و حیل‌گر که هرگونه حیات و عملکرد دموکراتیک در حزب را سلب کرده است، بسیار بسیار ضعیف شده است. ادامدی حیات بیشتر در چنان جوی، بتدریج نیروهای سالم باقیمانده را هرز داده و بی اعتبار خواهد ساخت.

لذا بنظر من، تنها راه حلی که در برابر اعضای حزب توده‌ی ایران باقیمانده است، بریدن از ایندستگاه و پیوستن به توده‌ایهای مبارز جدا شده از حزب است. هر تلاش دیگری برای احیای حزب توده‌ی ایران دیگر بی‌بوده می‌باشد و آب در هاون کوبیدن است.

وحدت انقلابی توده‌ایهای سالم نه در چارچوب حزب توده‌ی ایران بلکه در خارج از آن و در صفوف و چارچوب تشکیلاتی توده‌ایهای مبارز جدا شده از حزب تحقق یافته‌ی است.

۲- حرف بسیار درست و آموزنده زده‌ای، که میکوشی این اشخاص تحولات اخیر دنیا را درک نکرده‌اند و خلاف آن رفتار میکنند. این افراد و اما روح کنکرده‌ی ۲۷ و تحولات عظیم و ریشدای را که رفیق گورباچف معمار آنست نفهمیده‌اند و هرگز هم قادر به درک آن نیستند. زیرا از قماش دیگری بوده و به دنیای استالین و میرجعفر باغروف تعلق دارند. رفیق گورباچف صریحا و علنا اعلام کرده است که در داخل حزب کمونیست اتحاد شوروی نیروهائی هستند که با تمام توان خود در برابر اقدامات وی برای تامین و تعمیم دموکراسی حزبی و اجتماعی و پاکسازی حزب و جامعه از عناصر فاسد و منحط و احیای نرمهای لنینی، مقاومت میکنند. از جمله‌ی این نیروهای محافظه‌کار و ارتجاعی، سیستم حزبی و دولتی حاکم بر آذربایجان را نمونه می‌آورند، که کمپارته‌ی بخشی از گردانندگان اصلی رهبری کنونی حزب توده‌ی ایران، حامیان آنهاست.

خاوری‌ها، صفری‌ها و لاهرودینا سبیل چنین مقاومت و محافظه‌کاری بوده و در آرزوی خاتمدی عصر گورباچف هستند.

رفیق گرامی البته من می‌فهمم وقتی که تو مینویسی "حزب ما هم بایستی این تحولات عظیم و ریشدای را عمیقا درک نموده و کوشش بکند تا ما هم در امور حزبی راه درست را که راه دموکراسی، مردمی و انقلابی می‌تواند باشد." دنبال کنیم، منظور چه می‌باشد. تو می‌خواهی به این آدمهای کند ذهن، محافظه‌کار بغضمانی که دنیا عوض شده است و باید پنبه‌ها را از گوش خود در آورده و فریادهای را بشنوند، چشمان کم سوری خود را باز کرده، تحولات حزب کمونیست اتحاد شوروی را ببینند و سمت حرکت را در یابند و خود را با اوضاع و احوال جدید تطبیق دهند و در امور حزبی راه درست و نوین دموکراسی، مردمی و انقلابی را در پیش گیرند.

اما اینجا یک مسالده‌ی اساسی و بنیادی مطرح است که اجازه می‌خواهم با تو که همواره یک کمونیست با شخصیت و مستقل‌الرای بوده‌ای و همدی ما را در اتخاذ چنین راه درستی سرمشق بوده‌ای در میان بگذارم. چرا کمونیستهای ایرانی و بطور مستخفی

توده‌اینها، باید همانند و منتظر باشند تا تحولاتی در حزب کمونیست اتحاد شوروی در جهت متهنی بوجود آید تا آنها سرمنطق خود قرار دهند؟

رفیق گورباچف صادقانه میگوید که چندین دهه عقب ماندگی داشته‌اند و "در بسیاری از زمینه‌ها در سطح دهه‌های ۳۰ و ۴۰ باقیمانده‌اند، در حالیکه جامعه در جریان حل مسائل اساسا متفاوتی بود." رفیق گورباچف در ادامگی صحبت خود تاکید میکند که "ریشه‌های اینوضع بلادشته‌های بسیار دور بر میگردد. باید آنها را در شرایط تاریخی مشخصی جستجو کرد که در آن به دلیل عواملی که میدانیم بحثهای جاندار و تفکر خلاق از تئوری و علوم اجتماعی رخت هربست و بجای آن، ارزیابیها و قضاوتهای امرانه به حقایق شکست ناپذیری تبدیل شدند و کار تئوریک صرفا به تفسیر ارزیابیها و قضاوتها محدود گردید. ما کمونیستهای ایرانی که در درجگی اول در برابر انقلاب ایران و طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان میهنمان مسئولیت داریم، چه گناهی کرده‌ایم که حتما باید محکوم به چنین اوضاع و احوالی باشیم؟ چرا کمونیستهای ایرانی نباید مستقلا بیاندیشند و با عقل خود و خردجمعی در بارگی آنچه که برای حزب و مردم و زحمتکشان ایران صلاح است تصمیم بگیرند؟ مگر مارکسیسم - لنینیسم علم نیست؟ پس چرا کمونیستهای ایرانی تنبستگی و قدرت فرالگیری مستقل آنها ندارند و باید دیگران، که به جوامع متفاوتی تعلق دارند و با مسائل دیگری سروکار دارند، و لوه قدر عزیز و مورد احترام ما باشند، باید راهبر و راهنمای ما حتی در مسایلی باشند که مستقیما به جنبش کمونیستی ایران مربوط میشود.

خوشبختانه ما با اندیشند و عقل مشخص و مستقل خود از حزب و رهبری، مبارزه برای تامین دموکراسی حزبی و استقرار نرمهای لنینی، مبارزه برای پایان دادن به شیوه‌ها و روالها ناسالم را در اوج دوران برژنف آغاز کردیم. درست است که آنوقت سرکوب شدیم اما با استقامت و اطمینان به صحت راه خود، مبارزه را ادامه دادیم.

ما خوشحالیم، صادقانه هم خوشحالیم که تحولات اخیر در اتحاد شوروی از جنباتی حفانیت مبارزات ما را نشان داد. آرزوی ما اینست که اقدامات ر. گورباچف در پاکسازی و مبارزه با فساد و انحطاط و دمکراتیزه کردن حزب و جامعه و انسانی‌تر کردن سیمای سوسیالیسم آنقدر گسترش یافته و تعمیق بیابد که دامنه آن به فرقه‌ی دمکرات آذربایجان و حزب توددی ایران هم برسد. مسلما چنین روزی را از صمیم قلب جشن خواهیم گرفت. زیرا مقدم بر هر چیز، اثبات‌گر این حقیقت خواهد بود که راه لنینی که کنگره‌ی ۲۲ از سرگرفته‌است، تعمیق همه جانبه یافته و برلشت ناپذیر شده‌است.

وقتی رفیق گورباچف از ضرورت "تجدید سازماندهی و روند دمکراتیزه کردن عمیق لازم" و "تغییرات بنیادی و واقعا انقلابی در تمام عرصه‌ها" سخن میگوید، تاکید میکند: "چنین چرخش رادیکالی به این دلیل ساده ضروری است که ما هیچ راه دیگری نداریم. ما نمیتوانیم عقب بنشینیم. بعلاوه جانی برای عقب نشینی نیز نداریم. ما ونلیفد داریم بدون تزلزل و پیکیرانه مشی پلنوم آوریل و کنگره ۲۲ را عملی سازیم، به پیش رویم و جامعه را به سطح کیفی نوینی برسانیم." این صحبتها الهام بخش ما و مابدی

آن چیزی که ما از رفیق کورباچف، و رفقای شوروی انتظار داریم در درجدهی اول این نیست که ترتیبات غنی یک پلنوم وسیع قانونی یا یک کنفرانس معتبری را فراهم ببینند و برای حل بحران حزب توده‌ی ایران میانجیگری کنند. ما قویا معتقدیم و بر این پایه هم عمل میکنیم که مسایل مبتلی به جنبش کمونیستی ایران را خودمان و با کمک سایر گردانهای کمونیستی ایران حل نمائیم.

انتظار ما از رفیق کورباچف و رفقای شوروی در درجدهی اول اینست که پشتیبانی مادی و معنوی خود را از ایندستگاه فاسدی که بنام حزب توده‌ی ایران آبروی کمونیستهای ایرانی را در برابر زحمتکشان و مردم ایران بر باد میدهد و به اعتبار و حیثیت خود اتحاد شوروی در جامدهی ایران صدمه می‌رساند، بردارند. زیرا این دستگاه بدون کمکهای مادی و معنوی رفقای شوروی دو ماه دوام نمی‌آورد. واقعیت اینست که بخشی از توده‌ایهای شریف، علیرغم خون‌دلی که از این رهبری فاسد و منحط و نالایق دارند و هیچ امیدی هم به آینده‌ی آن ندارند، عمدتا بخاطر احترام و اعتقاد و دل بستگی به اتحاد جماهیر شوروی است که در داخل این مخروبه که هر لحظه ممکنست بر سرشان خراب شده، به انتظار معجزه نیتستند. آنروزیکه حزب کمونیست اتحاد شوروی به واقعیت جنبش کمونیستی ایران، آنچنانکه امروز هست برخورد و بخشی را در برابر بخشی دیگر ممتاز نسازد، فقط پس از آنستکه محیط واقعا سالم و قابل اطمینان و شرایط لازم برای استقرار روابط برادرانه و برابر و همبستگی انقلابی واقعی بین کمونیستهای ایرانی و حزب کمونیست اتحاد شوروی بوجود خواهد آمد. زیرا همانگونه که انگلس آموخته‌است، همبستگی بین‌المللی فقط بین برابرها ممکنست. من بارها نوشته‌ام و در آخرین ملاقاتمان هم در ایروان تاکید کردم که ما با شوروی ستیزی که جوهر آنرا کمونیزم ستیزی تشکیل میدهد قویا مرزبندی داریم و هرگز در چنین جریاناتی شرکت نخواهیم کرد. آنچه ما میخواهیم و تو هم یک عمر برایت مبارزه کرده‌ای، جز استقرار یک روابط بین‌المللی سالم مبتنی بر "همبستگی، پشتیبانی متقابل، احترام به استقلال و برابری حقوق و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر" نمیباشد. (اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری مسکو ژوئن - ۱۹۶۹).

متوق ما در ادامه‌ی راهی که در پیش گرفتاریم این سخنان رفیق کورباچف در کنفرانس ۲۷ میباید که تاکید میکنند. "حزب کمونیست اتحاد شوروی بر آن نیست، که احزاب کمونیست باید همواره یکسان ببانندیشند و در تحلیل مسایل، هم منظر باشند. به نظر ما تنوع اندیشه‌ها به معنی تفرقه‌ی جنبشی نیست. از سوی دیگر، وحدت نیز از تنالی بیهم شکلی، دنباله‌روی، مداخله در امور یکدیگر و ادعای یک حزب مبنی بر دانستن انحصاری حقیقت ندارد." آیا رهبران حزب توده‌ی ایران ظرفیت درک این معمولات را دارند؟

ما صمیمانه - بواسطه استقرار پیوند پیکارجویانه‌ی کمونیستی و انقلابی با همه‌ی احزاب کمونیستی و کارگری جهان و به‌طور کمالا نلیسی، در درجدهی اول با حزب

کمونیست اتحاد شوروی هستیم. اعتقاد ما از روابط ناسالم گذشته و موجود به معنای خصومت با احزاب برادر نیست. انتقادات ما در این رابطه، از موضع رفیقانه و با دلسوزی به مبارزه مشترکمان علیه ارتجاع و امپریالیسم و برای تامین صلح جهانی و پیروزی سوسیالیسم است. پیوند پیکار جویانه و استقرار روابط و همبستگی بر پایه سالم، در درجه اول اعتبار بین المللی اتحاد شوروی را در جهان بالا میبرد.

یادآوری این نکته هم ضرورت دارد، دیگر مدتیست که جنبش کمونیستی ایران در حزب توده‌ی ایران خلاصه نمیشود و در انحصار آن نیست، بلکه این جنبش مستقل از آن وجود دارد و میرزد. این جنبش علیرغم تشنگی و پراکندگی صفوف آن، از درجات معین و امید بخشی از بلوغ برخوردار است. بخت عمده این گردانهای کمونیستی به مناسبت خطاها و انحرافات بیشمار رهبری حزب توده‌ی ایران نسبت به این حزب بی اعتمادند و از هرگونه تماس و رابطه و اتحاد عمل با آن، حتی در کوچکترین مسایل سیاسی - اجتماعی و مبارزاتی، احتراز میکنند. حزب توده‌ی ایران اینک در انزوای کامل بسر میبرد و در میان توده‌های زحمتکش و مردم ایران بویژه بمناسبت سیاست اپورتونیستی و دنبالدروی‌اش از روحانیت مرتجع ایران و لطمات و صدماتیکه از این جهت به کل جنبش چپ ایران وارد آورده‌است، به حق خستلین هستند.

توده‌ایهای مبارز جدانشده از حزب صادفانه سوآل میکنند که چرا احزاب برادر و بویژه حزب کمونیست اتحاد شوروی که کاملاً از اوضاع داخلی آن با خبرند، هنوز هم در "زنده" نگه داشتن این جسد نیمه جان اصرار میورزند!

رفیق اردشیر گرامی!

برای اطلاع تو باید بگویم که توده‌ایهای مبارز جدانشده از حزب، در حال حاضر در کار تدارک نهائی روند دمکراتیک اعلام موجودیت و بیان هویت هستند. بزودی کنفرانس تدارکاتی سرتاسری با شرکت نمایندگانی از سازمانهای کشوری مختلف برگزار خواهد شد. هدف عمده‌ی آن انتخاب یک هیات موسسان است که سازماندهی یک نشست صلاحیتدار سرتاسری را بعهده خواهد داشت. در این نشست صلاحیتدار سرتاسری است که اعلام موجودیت رسمیت خواهد یافت. ما امیدواریم و حتی اطمینان داریم که رفیق اردشیر با پشتیبانی و راهنماییهای خود، بهمد فرزندانش خود دلگرمی و قوت قلب خواهد داد. از غول من به آیاخانم این "حیات یولداشی" نازنینت که از تو مواظبت میکند و باوجود بیماری زحمت کشیده نامی مشروح ترا ماشین کرده امکان داده‌است که ما از نظریات و راهنماییهایت بهره‌مند شویم، سلام برسان.

سلامتی و طول عمر هر دو را آرزومندم

بابک

تاريخ سياسى ارتش ايران

(۲)

نيروهاى نظامى ايران ورقابست

روس وانگليس (۱۹۲۱-۱۸۵۸)

در آغاز قرن بيستم، ايران در خاورميانه، مثل چين در آسياء شرقى، -
اتيوى در آفريقا و تايلىند در آسياء جنوب شرقى جزو كشورهاي نيمه
مستعمره محسوب ميگشت. بدين معنى كه داراى شاه و وزير بومى
و دولت و مجلس ايرانى بوده ولى فاقد حاكميت سياسى واقعى بود
و از نظر اقتصادى و مالى نيز وابسته به نيروهاي خارجى بويژه
انگليس و روس بود. موسسات مالى كشور زير كنترل بانكهاي خارجى
قرار داشت. انحصار معادن و امتيازات گمركى بِنفع روس وانگليس
تنظيم شده و از رشد طبيعى اقتصاد متكى بى خود و مستقل جلوگیری شده
بود. در تحت اين شرايط و ايرادات و صادرات تجارى ايران در گرو و اَم-
هاي اسارت آور كه شاهان از كشورهاي خارجى قرض ميگرفتند قرار
داشت و نيروهاي استعمارگرشريانهى اقتصادى كشور - و سائسل
ارتباط، نقليه و راههاي مواصلاتى و كشتيرانى - را در دست خُود
گرفته و از راه تطميع و فريب و تهديد شاهان انقيا دطلب قاچاريه
و همكارى بخشى از مذهبيهاي ارتجاعى و اشرافيون زمين دار و با
تحميل معاهدات تحميلي و غيرعا دلانه به چپاول ثروتهاي طبيعى
و انساني در ايران دست انداخته بودند. (۱۶)

از لحاظ نظامى نيز ايران عايرى از هرنوع حاكميت بود. در واقع

از زمان رشد انقلاب مشروطیت ایران تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ایجاد قشون متحدالشکل ایران تحت دیکتاتوری رضاخان ارتش ایران بدون داشتن یک رهبری واحد پراکنده و غیر منسجم از پنج بخش مجزا از هم تشکیل میافت: (۱۷)

۱- نظام قشون معمولی ایران که بقایای نیروهای نظامی سنتی "بنیچی" بود که در زمان صفویه ایجاد و رشد کرده و در اوایل عهد قاجاریه دوباره بعد از مدت‌ها پراکندگی و "ملوک الطوائفی" حاکم احیاء شده بود ولی در جریان نیمه دوم قرن نوزدهم در اثر قبا بتهای خانمانسوز روس و انگلیس برای تسلط بر ایران به وضع فلاکت بار پراکندگی و وابستگی افتاده بود.

در آغاز قرن بیستم و در بحبوحه انقلاب مشروطیت، چون این بخش کاملاً به تحلیل رفته و کانهالیزه شده بود دیگر عملاً نمیتوانست به عنوان یک نهاد منسجم و متمرکز نظامی در خدمت انقلاب مشروطیت ایران قرار گیرد.

۲- قشون قزاق که تحت فرماندهی افسران روسی قرار داشته و عمدتاً "منافع امپریالیزم روسیه تزاری را در ایران حفاظت میکرد. قشون قزاق که از بین ایرانیان سر باز گیری میشدند در شمال ایران که "حوزه نفوذ" روسیه بود متمرکز بودند. تا آغاز انقلاب بلشویکی تحت رهبری لنین، در روسیه، قشون قزاق از طریق افسران روسی عملاً بخشی از نیروهای نظامی روسیه در ایران را تشکیل می داد.

۳- ژاندارمری "خزانه" ایران که تحت سرپرستی افسران سوئدی بوجود آمده بود و انگلیس ها میخواستند رهبری آن را بعهده بگیرند. از درون ژاندارمری افسران لایق و میهن پرست ظهور کردند که در تاریخ معاصر ایران در مبارزه علیه استبداد و استقرار استقلال ایران کوشش های ارزنده کردند که مادر جای خود از کارآنان اسم خواهیم برد.

۴- تفنگداران جنوب ایران که اکثر سربازان آن متعلق به

خودانگلیس بوده و از هندوستان که مستعمره انگلیس بود عضوگیری میشدند. این قشون عمدتاً " در جنوب ایران متمرکز بوده و از منافع انگلیس در حوزه خلیج فارس حفاظت میکرد. این نیروی نظامی نیز مثل قزاق‌ها ضربات مهلکی بر پیکر انقلاب ایران در "حوزه نفوذ" انگلیس در جریان سالهای انقلاب مشروطیت وارد ساخت.

۵- بریگا مرکزی در تهران که مسئولیت حفظ و حراست از پایتخت و سلطنت احمدشاه قاجار را بعهده داشت ولیکن به جهت بیکیفایتی و خیانت رهبری آن، بریگا عملاً " در جریان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ توسط سیدضیاء - رضا خان نتوانست موثر واقع گردد و در عرض چند ساعت تهران را تحویل کودتاچیان داده و تسلیم و خلع سلاح گشت.

در فصل اول چگونگی نظام سنتی و رشد نیروهای نظامی و سازماندهی آن تا پروسه نیمه مستعمره شدن ایران شرح داده شد. در این فصل بطور مختصر تاریخ پیدایش و تکامل "قزاق‌ها"، "ژاندارمری" "بریگا مرکزی" و "پلیس و تفتگذاران جنوب" تا آغاز ایجاد قشون متحدالمرکز و متحدالشکل در زمان دیکتاتوری رضاخان مورد بررسی قرار میگیرد.

لشکر قزاق

(۱۸) تاریخ تشکیل سواره قزاق در ایران به سال ۱۸۷۹ برمیگردد. در آن سال ناصرالدین شاه در سفر دوم خود به اروپا از تزار روسیه خواست که افسران قزاق روسی را به ایران بفرستد تا آنها به سربازان ایرانی "مشق قزاقی" دهند. (۱۹) شاه و درباریان برای حفظ سلطنت و منافع خود در مقابل خشم و نارضایتی مردم، که میرفت به عصیان‌ها و جنبش ضدامتیازات تبدیل گردد، بیشتر از هر زمانی احساس احتیاج به یک چنین نیروی نظامی میکردند. روسیه تزاری نیز بدلیل روشنی از این امر و درخواست با "آغوش باز" استقبال کرد. (۲۰) در مجموعه رقابت بین روس و انگلیس در این زمان، بدون شک ایجاد قشون قزا

ی
در ایران ، که بعدها عملاً" به یک لشکر تبدیل شد ، یکی از پیروزیها بزرگ سیاسی و نظامی روس علیه رقیب دیرینه اش انگلیس در ایران بود . در بخش بعدی این فصل شرح خواهیم داد که چگونه انگلیس ها نیز با ایجاد "تفنگداران جنوب" در ایران توانستند "موازنه قدرت" را در مقابل نفوذ روس ها از نظر نظامی بوجود آورند . در هر حال ، برای روسیه تزاری تشکیلات نیروی قزاق ها "مشتی قوی بود برای کوفتن مصالح انگلیس ها" در ایران وهم اینکه این نیروی نظامی "هروقت ایجاب میکرد تحت نظر افسران روسی مصالح و منافع روس ها را به خوبی" تامین و مستقر" میکرد . (۲۱)

قزاق ها با اینکه خود ایرانی بودند ولی افسران و فرماندهان آنها همه روسی بوده و حقوق و فرامین خود را از پایتخت روسیه تزاری ، سن پترزبرگ ، دریافت میکردند . (۲۲) در اوایل هدف اصلی قزاق ها حفاظت از منافع روس ها در رقابت با انگلیس ها و توسعه نفوذ نظامی روسیه تزاری در خاک ایران بود . ولی با اوج گیری مبارزات استقلال طلبانه مردم در عصر مشروطیت (۱۹۱۱-۱۹۰۵) قزاق ها علاوه بر حفظ منافع روس ها در ایران وظیفه پیدا کردند که از تاج و تخت محمدعلیشاه ، در قبال آزادیخواهان مشروطه طلب نیز نگهداری کنند .

بعد از پیروزی مشروطیت و افتتاح مجلس اول ، نمایندگان مردم در مجلس خواستند که با تصویب یک قانون متمم نیروی قزاق را تحت فرمان وزارت جنگ ایران در آورند . در این زمان (۱۹۰۷) کلنل لیاخوف فرمانده کل قزاق ها بود .

روس ها از اینکه انقلاب مشروطیت و ترویج اندیشه های مترقی منافع روس ها را در ایالات قفقاز و آسیای مرکزی بخطر انداخته بود ، به لیاخوف دستور دادند که تدارک کودتای نظامی علیه مشروطیت را دیده و سلطنت استبدادی را بسرکردگی محمدعلیشاه

دوباره به ایران برگرداند. در آغاز تابستان ۱۹۰۸، لیاخوف نیروی بریگاد قزاق را با افزودن سلاح های جدید تقویت کرد. او "دوعراده توپ شیندر بگردان توپخانه اضافه" کرده و "دوآتشبار کامل تشکیل" داد. علاوه بر این ها، قزاق های یک "گروهان مسلح به مسلسل های سنگین از نوع ماکسیم" را نیز تشکیل دادند. (۲۳) در دهم ماه ژوئن سال ۱۹۰۸، قزاق ها طی کودتائی به نفع محمدعلیشاه به ساختمان مجلس هجوم برده و آن را به توپ بستند. در این جریان قزاق ها تحت رهبری لیاخوف آزادخواهان، روزنامه نگاران و نمایندگان مشروطه طلب مجلس را اعدام کردند و یلسا در زندانها تحت شکنجه قرارداد دادند: بدینوسیله "استبداد اصغیر" محمدعلیشاه را مستقر ساختند.

کودتای ضد ملی محمدعلیشاه باعث قیام آزادخواهان در تبریز تحت رهبری ستارخان و باقرخان شد. قزاق ها بفرمان محمدعلیشاه به تبریز حمله کرده و آن شهر را بمدت یازده ماه تحت محاصره قرارداد دادند. علیرغم وحشیگری قزاق ها و خیانت شاه مبارزه و استقامت تبریز بیپا خاسته سراسرایران را دوباره به جنب و جوش انداخت. در ماه ژوئیه ۱۹۰۹ مشروطه طلبان با بسیج و وحدت خود توانستند بعد از فتح تهران، محمدعلیشاه را از سلطنت خلع و به روسیه تبعید سازند.

پیروزی مشروطیت برای دومین بار و افتتاح مجلس دوم دوباره دولتمردان را به فکر انداخت که در مورد نظام ایران و امور مالی مربوط به نیروهای نظامی اقداماتی کرده و یک ارتش ملی و دمکرات بوجود آورند. اوج گیری مبارزات مردم و شهرت مشروطیت بالاخره دودولت روس و انگلیس را ب فکر تبانی انداخت. روس ها و انگلیسها به دو علت خواهان سرکوبی مشروطه ایران بودند. اولاً آنها رسوخ اندیشه های مترقی مشروطه طلبی را به مستعمرات خود در آسیای مرکزی و هندوستان خطر بزرگی به منافع خصم خود

میدیدند. دوما، در این زمان (۱۹۱۱-۱۹۰۹) آلمانی‌ها و عثمانی‌ها نیز دست به دست هم داده و بتدریج میخواستند که بمناطق و حوزه های نفوذ روس و انگلیس رسوخ کنند. در آخر سال ۱۹۱۱، روسها و انگلیسها مشترکاً "در ایران مداخله نظامی کرده و بباستن مجلس به عمر مشروطیت دوم پایان بخشیدند. در این یورش نظامی، قزاقها مثل سابق از هیچ جنایتی فروگذار نکرده و در روز عاشورا عالم معروف تبریز شیقة الاسلام را همراه با هفت نفر از همراهانش بدار آویخته و بعداً "در مشهد" مرقد مطهر حضرت رضا را بتوپ بسته و در شهرهای مختلف ایران مرتکب جنایات متعددی گشتند.

در جریان جنگ جهانی اول ۱۹۱۸-۱۹۱۴، روسها صفحات شمال ایران را بطور علنی اشغال نظامی کرده و به بهانه جلودگیری از توسعه قدرت آلمان و ترکیه عثمانی شهرهای ایران را مورد تاخت و تاز قرار داده و آزادیخواهان و استقلال طلبان ایران را بقتل رسانیده و عملاً "شمال ایران را به صحنه جنگ علیه عثمانی‌ها تبدیل ساختند. در این دوره قزاقها نیز بطور مستقیم تحت رهبری فرماندهان ارتش روس، که وارد خاک ایران شده بودند، قرار گرفته و مثل سربازان روسی به آزار و اذیت مردم می پرداختند.

بعد از پیروزی انقلاب اکتبر توسط بلشویکها به رهبری لنین در روسیه (۱۹۱۷) قزاقها و فرماندهان شان در ایران نیز مثل دیگر نهادهای جامعه روسیه به دو بخش تقسیم شدند:

بخش هوادار لنین و انقلاب بلشویکی (روسهای سرخ) و بخش دیگر ضد انقلاب بلشویکها و هوادارین بازگشت تزارها (روسهای سفید). افسران قزاق طرفدار بلشویکها همراه سربازان روسی که در این زمان در شمال ایران بویژه در آذربایجان بودند به آزادخواهان و استقلال طلبان ایران پیوسته و در تبریز و سپس در رشت

خدماتی درخور تحسین به انقلاب‌رهای بخش مردم انجام دادند (۲۴). شیوع اندیشه های بلشویکی به درون قزاقها و کمکهای بیدریغ آنان به میهن پرستان ایران باعث وحشت انگلیسها شد. در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ انگلیسها خواستند که رهبری قزاقها را تحت فرماندهی افسران ضد بلشویک قراردادند و آنرا عملاً به نیروهای خود در شمال ایران علیه دولت جوان لنین در روسیه شوروی تبدیل سازند. بدین جهت آنها در سال ۱۹۲۰، طی یک کودتای در درون رهبری قزاقها و با استخدام ستاروسلکی، که افسر ضد بلشویک و طرفدار امپراطوری تزارها بود، به ریاست قزاقها توانستند لشکر قزاقها را تحت نظارت نظامی سیاسی انگلیسها در ایران قرار دهند. (۲۵) از آن به بعد حقوق و دیگر مخارج قزاقها از طرف بانک انگلیس در ایران (شاهنشاهی) پرداخته میشد. در آغاز سال ۱۹۲۱، انگلیسها نقشه کودتای نظامی علیه دولت قانونی ولی ضعیف ایران را، که مدتها بود تدارک دیده بودند، توسط رضاخان و سیدضیاءالدین طباطبائی بمورد اجرا گذاشتند. رضاخان، که میرپنج رئیس قزاق گردان آتشیاد قزوین بود، با انزادیک به ۲،۰۰۰ قزاق در شب سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) وارد تهران شده و طی کودتای زمام امور مملکت را بدست گرفت.

بلافاصله بعد از کودتا، رضاخان طبق درخواست انگلیسها در جهت متحدالشکل و متحدالمرکز ساختن نیروهای ارتش شروع بکار کرده و - قزاقها را نیز، مثل دیگر ارکانهای نظامی، در ایران در ارتش واحد تحت رهبری خود ادغام کرد.

ژاندارمری

بعد از پیروزی مشروطه طلبان علیه محمدعلیشاه در ۱۹۰۹ و افتتاح

مجلس دوم در ۱۹۱۰، دولت ایران برای اینکه به وضع مالی - خزانه داری (بودجه دولتی) و اخذ مالیات سروسامانی دهد به مجلس پیشنهاد کرد که مورگان شوستر آمریکایی را به عنوان مستشار امور مالی استخدام کند. مجلسیان که اکثراً "ضدانگلیسی و پانگلیسی" بودند و آمریکا را یک قدرت دوردست از ایران ارزیابی میکردند شوستر را استخدام کرده و به ایران دعوت کردند. در آن زمان آمریکا، که بتازگی بعد از پیروزی در جنگ های آمریکا و اسپانیا (۱۹۰۱-۱۸۹۷) به قدرتی بزرگ در صحنه بین المللی تبدیل شده بود، در جهت اخذ اسام و رسم در کشورهای مختلف جهان منجمله درخا ورمیانه تقلامیکرد.

شوستر در مدت کمی که در ایران ماند (از مه ۱۹۱۱ تا ژانویه ۱۹۱۲) بوضع آشفته مالیه ایران سروضورتی داده و اقدام به اصلاحاتی در جهت اخذ و جمع آوری موثر مالیات و تعادل بودجه کشوری نمود. مسلماً "اقدامات شوستر نمیتوانست مورد موافقت دولتین انگلیس و روس، که همیشه خواهان نفوذ کامل در امور مالی و اقتصادی ایران بودند، قرار گیرد. بدین جهت آنها برای تخریب درکارها شوستر دست به تحریک زمینداران و تجار در مناطق نفوذ خود زده و بدینوسیله عدم امنیت در شهرها را بوجود آوردند. شوستر نیز از پناهنشسته و برای اینکه مالیات بطور منظم و مرتب جمع آوری گردد دست به ایجاد ژاندارمری زد که در تحت اداره خزانه داری و وزارت مالیه مامور جمع آوری مالیات گردد. اکثریت نمایندگان مجلس دوم پیشنهاد شوستر را پسندیده و لایحه ایجاد ژاندارمری را تصویب کردند.

علیرغم مخالفت شدید دولتین روس و انگلیس، شوستر با لاجرم موفق شد که از طریق سوئدیها در ایران ژاندارمری را بوجود آورد. مستشاران سوئدی در اوت ۱۹۱۱ بعد از مذاکرات لازمه با اولیای امور در ایران وارد تهران شده و اقدام به تربیت کادری

ژاندارمری کردند. این مستشاران را افسری سوئدی به اسم یالمارسن رهبری میکرد. یالمارسن شخصی مدبر و افسری بسیار جدی و بیسواس دیسیپلین بود. از اول آشکار بود که اصلاحات یالمارسن در امور خزانه داری و سیاست مالیات با مخالفت روس و انگلیس روبرو خواهد گشت.

وقتی که روس ها و انگلیس ها متوجه شدند که مجلس ایران ، بطور مستقل و با پشتیبانی مردم و احزاب سیاسی ، یک رشته اصلاحات در امور مختلفه ، منجمله اخذ مالیات و ایجاد امنیت در راه ها را بدون موافقت و رضایت آنها انجام میدهد دست به همکاری زده و از رقابت علیه همدیگر دست برداشتند. آنها خواستند که با اخراج شوستر از ایران و تضعیف ژاندارمری و رهبری یالمارسن دولت و مجلس ایران را دچار بحران ساخته و بدین وسیله با تضعیف دولت بتوانند به ادامه اقدامات اقتصادی دیگر و هم چنین گسترش بیشتر حوزه های نفوذ خود نایل گردند .

در نوامبر ۱۹۱۱ ، روسیه تزاری با رضایت انگلیس ها دو "اولتیماتوم" به دولت ایران فرستاده و در آنها تلویحا "تهدید بسطه مداخله نظامی و اشغال ایالات شمال ایران را کرد. در ایستادن اولتیماتوم ها روس ها خواستار انحلال مجلس دوم ، اخراج شوستر از ایران و عدم مداخله نظامی ژاندارمری در مناطق تحت نفوذ روس ها بودند. بعد از دو ماه بحران و عدم قاطعیت در مقابل تهدید روس ها ، بالاخره دولت ایران الزاما "تسلیم اولتیماتوم روس ها شد و مجلس دوم منحل گشت. در همین زمان علیرغم مخالفت و مقاومت مردم ، شوستر نیز تحت فشار روس ها و انگلیس ها ایران را ترک کرد. (۲۶)

علیرغم حمله مشترک نظامی روس و انگلیس و مداخله در امور داخلی ایران در جریان سال ۱۹۱۲ ، ژاندارمری ایران از بین نرفت افسران سوئدی در ژاندارمری به تربیت افسران ایرانی ، کسه

بعدها در مورژاندارمری و در میهن پرستی لیاقت شایانی نشان دادند، پرداختند. افسران ژاندارمری شدیداً " علیه انگلیس و روس در ایران بودند و بدین جهت در طول جنگ جهانی اول، و قتیکه ایران به میدان تجا و زات نظامی روس و انگلیس قرار گرفت و بیطرفی ایران مورد نقض قرار گرفت، ژاندارمها علیه روس و انگلیس بمبارزه برخاستند. موقعی که ملیون و دمکراتها راهی جنوب شده و در " مهاجرت " دولت ائتلافی در تبعید را بوجود آوردند ژاندارمها نیز به آنها پیوسته و تا زمانی که دولت ائتلافی در جنوب ساکن بود ژاندارمها نیز با آن همکاری میکردند.

این امر که ژاندارمها مستقل از قدرت روس و انگلیس در ایران عمل میکردند و در بعضی موارد بسوی آلمانیها و ترکیه عثمانی تمایل نشان میدادند شدیداً " نمایندگان روس و انگلیس را در ایران بوحشت انداخت. در نتیجه تحریکات روس و انگلیس بالاخره در ۱۹۱۶ افسران سوئدی ایران را ترک کردند ولی ژاندارمری از بین نرفت. از ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۰، انگلیسها خواستند که رهبری ژاندارمری را نیز مثل قزاقها قبضه کرده و در خدمت اهداف انگلیسها قرار دهند ولیکن در این امر موفقیتی کسب نکردند. با اینکه وضع ژاندارمری بعد از رفتن افسران سوئدی بسیار فلاکت بار شد و پرداخت حقوق افراد آن مدتها بتعویق افتاد ولی از درون ژاندارمری، افسران لایق و میهن پرست زیادی ظهور کردند که در جریان جنبش مردم علیه قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس و سپس در مبارزه علیه عروج رضا - خان به قدرت نقشهای ارزنده ایفاء کردند. کلنل محمد تقی - خان پسیان در خراسان و ماژورا بوالقاسم لاهوتی در آذربایجان از معروفترین افسران این بخش از ژاندارمری را تشکیل میدادند که هر دو علیه دیکتاتوری رضا خان در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ مبارزات چشمگیری را در خراسان و آذربایجان رهبری کردند.

تفنگداران جنوب ایران

قبلا اشاره شد که بعد از " جنگ هرات " و انعقاد قرارداد " معاهده پاریس " رقابت بین انگلیس و روس بویژه در زمینه های نظامی و اقتصادی افزایش یافت . بعد از ایجاد قشون قزاق ، انگلیسها در صدد برآمدند که نیروی نظامی متعلق به خود را در ایران در حوزه نفوذی خود بوجود آورده و از نظر نظامی نیز از منافع خود در جنوب ایران حفاظت کنند . در جریان انقلاب مشروطیت ، انگلیسها تدارک ایجاد این نیرو را بطور جدی تری مطرح کردند . آنها در اول فکر کردند که اگر بتوانند رهبری نظامی ژاندارمری را قبضه کنند میتوانند در مقابل نیروی نظامی رقیب خود در ایران (روسیه) تعادل نظامی را حفظ کنند . ولی ، همانطور که قبلا " شرحش رفت ، انگلیسها در این مورد با افسران سوئدی ، که در این موقع مشغول تربیت کادر ژاندارمری در ایران بودند ، در تضاد افتادند . آنها زمانی که از تسلط خود بر ژاندارمری ایران دل سرد گشتند بلافاصله به ایجاد نیروی نظامی مستقل خود در جنوب اقدام کردند . در این امر انگلیسها فعالیت آلمان قیصری و ترکیه عثمانی در جنوب ایران را نیز بهانه قرار دادند که با مخالفت روسها از یکطرف و مردم و دولت ایران از طرف دیگر روبرو نگردند .

در بحبوحه جنگ اول وقتی که آلمانیها و عثمانیها در ۱۹۱۵ چندین موفقیت چشمگیر نظامی ، بویژه در خاور میانه عربی ، بدست آوردند روسها و انگلیسها دوباره از رقابت در ایران دست کشیده و به عنوان متفقین عهدنامه های مختلفی ، که عموماً " نیزتسا پیروزی بلشویکها در روسیه سری باقی ماندند ، بین خود منعقد ساختند .

بررسی جزئیات این عهدنامه ها از حوصله این نوشته خارج است در این جا فقط به یکی از آنها ، که به اسم " معاهده سری ۱۹۱۵ بین روس و انگلیس " است ، اشاره میکنیم . این معاهده تقسیم

ایران به مناطق نفوذ بین انگلیس و روس را ، که قبلاً " در سال ۱۹۰۷ منعقدگشته بود ، تایید و تصدیق کرده و منطقه "بی طرف" را نیز منحل اعلام داشت . این تبادلی سری عملاً " استقلال و تمامیت ارضی ایران را نقض کرده و به دولتین روس و انگلیس این امتیاز را قائل شد که هر یک بتوانند نیروی نظامی خود را در منطقه نفوذ خود بوجود آورد . بعد از آن طبق این قرارداد دوسری ، روس و انگلیس علیرغم اعلام بیطرفی از طرف دولت ایران به مداخلات نظامی خود در ایران سرعت بخشیدند . در جریان سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ ، روسها به توسعه قزاقها در شمال ایران پرداختند که قبلاً " اشاره رفت و انگلیس هم در جنوب ایران در ماه اوت ۱۹۱۶ به تشکیل تفنگچیان جنوب ایران " یا " اسپار " اقدام کردند . فرماندهی این نیروی نظامی به ژنرال پرسی سایکس و یک عده از افسران انگلیسی مقیم هندوستان داده شد . (۲۷)

در این زمان نخست وزیر ایران و شوق الدوله بودند که به خاطر وابستگی به انگلیس بلافاصله ایجاد این نیروی نظامی را برسمیت شناخت ولی دولت‌های بعدی ایران بویژه کابینه های مستوفی - الممالک و مشیرالدوله در سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۲۰ ، این نیروی نظامی را برسمیت نشناختند . علت این امر مخالفت و اعتراض شدید احزاب سیاسی و مطبوعات در ایران نسبت به ایجاد این نیروی نظامی بیگانه در جنوب ایران بود .

در مقابل مبارزات مردم و اعتراض شدید کابینه های مستوفی - الممالک و مشیرالدوله ، انگلیسها حالت دفاعی گرفته و در اسناد و انتشارات خود ایجاد " پلیس جنوب " را ناشی از جنگ جهانی و مقابله با متحدین (آلمان و ترکیه) و حراست از راههای جنوب و حفظ شبه قاره هندوستان قلمداد کردند . آنها در توضیحات و توجیحات خود بطور ضمنی قول دادند که بلافاصله بعد از پایان جنگ و رفع خطر از جانب متحدین ، " پلیس جنوب " را تحسنت

فرماندهی قشون دولت مرکزی قرار خواهند داد .

ولی بعد از پایان جنگ جهانی اول، انگلیس ها "پلیس جنوب" را منحل نساختند . این دفعه آنها در مقابل اعتراض مردم و سئوال مطبوعات به بهانه اینکه میخواهند از توسعه "خطر سرخ" و "بلشویزم" به جنوب ایران و هندوستان جلوگیری کنند به توجیه وجود "پلیس جنوب" پرداخته و حتی به تقویت بیشتر آن از نظر تسلیحات و سازماندهی نیز اقدام کردند . (۲۸)

در این زمان انگلیسها ، بخاطر کشف نفت در ایران و نقیضش استراتژیکی که نفت در جنگ بازی کرده بود و بخاطر اینکه از ایبیران بعنوان پایگاهی جهت حمله به روسیه شوروی استفاده کنند ، در صدد برآمدند که اساساً "با عقد یک قرارداد دهه جا نبه ایران را در کل منطقه نفوذ خود تبدیل ساخته و ارتش ایران را نیز ، برای حفاظت از منافع انگلیس در مقابل روسیه شوروی تحت رهبری فرماندهان انگلیسی ، متحدالشکل ساخته و تحت یک فرماندهی کل در آورند .

طبق ماده سوم قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس ، قرار شد که ارتش ایران متحدالشکل گشته و در ضمن "پلیس جنوب" نیز به آن ملحق گردد . این ماده در قرارداد فوق الذکر اگرضمانت اجرائی پیدا میکرد ارتش ایران در بست در اختیار فرماندهان انگلیس قرار گرفته و ایران نیز به پایگاهی مطمئن برای حمله علیه شوروی تبدیل میگشت .

ولی مبارزات سر تا سری در ایران علیه قرارداد و شوق الدوله (نخست - وزیر و عاقد قرارداد از طرف ایران) ، بویژه خیزش خیابانی در تبریز ، قیام دهقانان گیلان برهبری کوچک خان ، منجر به سقوط کابینه و شوق الدوله گشت . کابینه های بعد از و شوق الدوله به نخست وزیری مستوفی الممالک مشیر الدوله و سپهدار تنکابنی در جریان سال پرتلاطم ۱۹۲۰ حاضر نشدند که زیر بار انگلیسها رفته و قرارداد را مورد تصویب قرار دهند . بدینوسیله انگلیسها نتوانستند از طریق به اصطلاح قانونی نظرات خود را بر مردم ایران اعمال کنند . (۲۹)

بعد از شکست انگلیس ها و پیروزی مردم، دولت انگلستان در اواخر سال ۱۹۲۵ تدارک دید که این دفعه از طریق اعمال زور و کودتای نظامی امیال خود را بر مردم ایران اعمال کند. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فو- ریه ۱۹۲۱) - دولت ضعیف ولی قانونی ایران را سرنگون کرده و کابینه سیدضیاء رضا خان را سرکار آورد.

با تثبیت قدرت رضا خان، انگلیسها توانستند به آرزوی خود جامعه عمل پوشانده و ارتش ایران را، طبق منافع استراتژیکی خود در منطقه در رابطه با "خطر بلشویسم" و دسترسی به منابع نفتی ایران، متحدالشکل ساخته و از نظر فرماندهی یکپارچه سازد.

بريگا دمركزى در تهران

در جریان جنگ جهانی اول و دوره پرتلاطم ایران، احمدشاه که به قزاق از یک طرف و به "پلیس جنوب" از طرف دیگر نمیتوانست اطمینان کند، در صدا یجا دبیرگا دمركزى جهت حفظ امنیت اقلان در پایتخت برآمد. دولت وقت (کابینه سپهدار اعظم تنکا بنی) در ۱۹۱۶ دست به تشکیل "بريگا دمركزى" زد.

"بريگا دمركزى" یا "تیپ" مرکزی بطور "بنیچه" طبق سنن نظامی عهد صفویه و دوره کوتاه زمامداری امیر کبیر ایجاد گشته و مرکب از یک ستاد، یک هنگ پیاده، یک هنگ سوار، یک هنگ توپخانه و یک مدرسه افسری بود. رهبری بریگا در ایک افسر سوئدی، یک افسر لهستانی و یک افسر ایرانی تشکیل میداد. احمدشاه به جهت اینکه به انگلیس و روس اعتماس نداشت کوشش میکرد که بهیچوجه از اتباع نظامی آن دولت ها در بریگا دمركزى نقش بازی نکنند. افراد دودرجه داران این نیروی نظامی به تعداد ۲،۱۴۲ و همگی ایرانی بودند. بریگا در صاحب ۲۲۵ اسب و بودجه سالیانه - اش نیز از "هیجده کروور ریال" تجا و زخمیگرد (۳۰)

وظیفه اصلی این بریگا دمركزى حفظ امنیت در پایتخت و حفاظت از اماکن دولتی و حراست از سلطنت مشروطه بود. خواهیم دید که این نیروی نظامی عملاً نتوانست در موقع کودتای نظامی سوم اسفند ۱۲۹۹ از تهران در

در مقابل حمله قزاقها به رهبری رضاخان دفاع کند. رهبری
بریگاد در همان روز تسلیم قوای کودتاچیان شده و بدین ترتیب
راه را برای ظهور و رشد دیکتاتوری سلطنتی رضا شاه باز کرد.

پاورقی ها

ن

۱۶- برای تحلیل و تشریح مفصل چگونگی نیمه مستعمره شده ایرا
مراجعه کنید به :

- "بی نام " "تاریخچه ظهور امپریالیسم در ایران و مقاومت
خلق در مقابل آن از ۱۸۲۸ تا ۱۹۱۷" ، در مجله همت سال اول شماره
۱ (زمستان ۱۳۵۲) و

- یونس پارسا بناب ، [پیدایش و رشد رقابت امپریالیستی در ایر-
ان ، ۱۹۳۱-۱۸۸۴: بررسی پروسه نیمه مستعمره گی " ، در مجله
، سال اول ، شماره ۲ ، (ژوئن ۱۹۷۷) ، صفحات ۵ تا ۷۷ (به
انگلیسی) .

۱۷- برای اطلاعات موشق تاریخی درباره هر یک از این بخشهای
نظامی ایران به منابع زیر مراجعه شود :

- تاریخ نقش سیاسی ارتش در ایران
دانشگاه پاریس ، رساله دکترا ، ۱۹۷۰ (به فرانسه) .
- سیاست درخا ورمیانه : بگدنظامی ، نیویورک
۱۹۷۰ ، صفحات ۲۶۵ تا ۲۹۵ (به انگلیسی) و

- نخبه های سیاسی ایران ، پرینستون ، ۱۹۷۰ .

۱۸- برای اطلاعات جالب درباره پیدایش قشون قزاق مراجعه
کنید به :

- " ایجاد و رشد اولیه بریگارد قزاق ایرانی" در
جلد

پانزدهم ، شماره ۳ (اکتبر ۱۹۵۶) ، صفحات ۶۲-۳۵۱ (انگلیسی)
۱۹- صنیع الدوله ، مرآة البلدان در چهار جلد ، تهران ، ۱۲۹۸-
۱۲۹۵ هجری قمری ، جلد چهارم ، صفحات ۳۴۹-۳۵۰ .

۲۰- برای اطلاعات ، مراجعه کنید به ما مونتوف ، حکومت تزار و محمد
علی میرزا ، ترجمه شرفالدین میرزا قهرمانی (از روسی بفارسی) ،
تهران ، ۱۳۰۹ شمسی ، صفحه ۵۶ .

۲۲- معروفترین فرماندهان نیروی قزاق ، که در ایران ماموریت داشته و همواره از منافع روسیه علیه نفوذ انگلیس حفاظت کرده و در این میان جنایات متعددی را در صفحات شمال ایران علیه مردم مرتکب شدند ، عبارت بودند از سرهنگ دوما نتویچ از ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۲ ، کلنل چار- کوفسکی از ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۷ ، کلنل کاسا کوفسکی از ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۴ ، کلنل چرنوزویوف از ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۷ و بالاخره کلنل لیاخوف از ۱۹۰۷ تا ۱۹۰۹ .
برای اطلاعات بیشتر و جامع مراجعه کنید به قائم مقامی ، همانجا ، صفحات ۹۱ تا ۱۰۱ ،

۲۳- مامونتوف ، همانجا ، صفحات ۶ تا ۷۰ .

۲۴- درباره روابط صمیمانه بین قزاق ها و انقلابیون ایران در این دوره به شماره های روزنامه تجدد ، که در این دوره در تبریز توسط " حزب دموکرات آذربایجان " منتشر میشد ، مراجعه کنید . صاحب امتیاز این روزنامه شیخ محمد خیا بانی رهبر " حزب دموکرات آذربایجان " بود .
۲۵- چند ماهی قبل از پیروزی بلشویکها در روسیه ، دولت موقت نسکی کرسکی ، که بعد از سرنگونی تزار در روسیه زمام امور را در دست گرفته بود ، سرهنگ کلوزه را برای فرماندهی بریگاد قزاق به ایران فرستاد . بعد از پیروزی بلشویکها ، سرهنگ کلوزه به طرفداری از دولت جوان لنین در روسیه شوروی برخاست و انگلیس ها طی کودتای او را از رهبری برداشته و ستاروسلسکی را بجای او برهبری قزاق ها انتصاب کردند . مراجعه کنید به مختصری از یادداشت های سرهنگ شرف الدین میرزا قهرمانی ، که توسط ملک الشعرا ی بهار در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ، چاپ تهران ، ۱۳۲۷ ، صفحات ۷۷-۷۵ نقل شده اند . میرزا قهرمانی بعد ها کتاب معروف مامونتوف را ، که در پاپورقی شماره ۲۰ به آن استناد شده است از روسی بفارسی ترجمه و چاپ کرد .

۲۶- برای اطلاعات جامع درباره ماموریت شوستر و اقدامات او در مقابل کارشکنی ها و بالاخره حمله نظامی مشترک روس و انگلیس

به ایران در سال ۱۹۱۱، مراجعه کنید به :

- اختناق ایران، نیویورک، ۱۹۶۸، شوستر

در موقع ما موریت رئیس مستشار مالی ایران بود. در ضمن رجوع کنید به :

- مورخ الدوله سپهر، ایران در جنگ بزرگ، تهران، ۱۳۳۶، صفحات ۱۱۳-۱۰۵،

۲۷- دربارهٔ جزئیات ایجاد و سازماندهی و تشکیلات "تفنگداران جنوب"

که به اسم "پلیس جنوب" و یا "اسپیار" نیز معروف بودند مراجعه کنید به :

تاریخ ایران در دو جلد، لندن ۱۹۵۱، جلد

اول (به انگلیسی). بررسی سایکس فرمانده نیروی نظامی "اسپیار" بود و بعد از بازنشستگی خاطرات خود را در دو جلد اخیراً ذکر انتشار داد.

۲۸- قائم مقامی، همانجا، صفحات ۲۲۹-۲۵۰، سپهر، همانجا، صفحات ۱۳۱-۱۲۷

۲۹- برای بررسی دقیق سیاست انگلستان در ایران در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۱۷ مراجعه کنید به :

- یونس پارسا بناب، "شوروی و انگلیس در ایران"، رساله دکتری دانشگاه کاتولیک، واشنگتن، ۱۹۷۴، صفحات ۲۰۴-۱۱۳ (به انگلیسی) د

۳۰- قائم مقامی، همانجا، صفحات ۱۶۱-۱۶۰.

برخیز که زمان، زمان خروشدن است

*
از جمع رخت بر بسته و عزلت گزیده‌ای
یاران رهانموده، به خلوت خزیده‌ای

خاموش گشته خروش تو، ساکت نشسته‌ای
ساز نشاط شکسته و ماتم خزیده‌ای
زانوی غم گرفته در آغوش و افسرده گشته‌ای
با هر چه آشنا و دوست بیگانه گشته‌ای

بی حوصله ز هر چه حرف و عمل و ایده گشته‌ای
از هر چه قیل و قال و مسئله بیزار گشته‌ای
میدان ز "هَلْ مَنْ مَبَارِز" تو، خالی شده‌است
خانه ز گویه‌ی گلبانگ تو، خالی شده‌است

"فرصت طلب" ز قهر و رفتن تو، راضی شده‌است
صحنه برای تاخت و تازا و، خالی شده‌است
جای قدمهای تو بر راه مانده‌است
شادی بودن تو به هر جای مانده‌است

پژواک بانگ تو بر دیوار مانده‌است
لبخند تمسخر تو بر جای مانده‌است

* * *

ساعات اول آشنائی توبه یادم است
پرخاش و تحرک و نشاط توبه یادم است

روح مبارزه جو و شورشگر توبه یادم است
چشمان زنده و نگاه گرم توبه یادم است

آمال نیک تو برای زنده کردن مرده به یا دم است
آهنگ تو برای به کرسی نشاندن نیکی به یا دم است

نیات پاک تو در افشای پلیدی به یا دم است
تیغ ستیز تو برای زدن گردن بدکار به یا دم است

"فرصت طلب" ز نیش زبانت تو بیچاره گشته بود
بدکار از تمسخر تو ذل گشته بود

از دست انتقا دست تو دستپاچه گشته بود
از عرش به زیر آرده و موش گشته بود

اکنون توبه گوشه‌ی خلوت خیزی ده ای
از جمع رو گرفته و ساکت نشستی ای

میدان رها نموده عزلت گزیده ای
ناشا دگر در دوست و شاد دشمن خریده ای

* *

برخیز که زمان، زمان خروشیدن است
"فرصت طلب" به گوشه‌ی دیوار راندن است

عزلت، سکوت، خموشی، خیانت است
کار درست رو به رفیقان کردن و از خود بریدن است

دوران ما دوره‌ی از غم بریدن است
ساز نشاط و طرب را به ترنم در آوردن است

خلوت رها کرده و از خانه به بیرون رفتن است
در کام‌آزدها و مشکل و دعوا پریدن است

بشکن حصار تنگ خانه و عزم راه کن
یاران خوب و شفیق خود را صدا کن

برگیر سلاح! انتقا دولباس رزم به تن کن
آهنگ جنگ و ستیز با دشمن بدسگال کن

باشد که بسانگ تو گوش فلک را کرکنند
کوب کوب گامهای تودیوار سکوت را بشکنند

"فرصت طلب" به زیر تیغ تو سر خم کنند
میدان برای من و تو و رفیقان رها کنند

* * *

امید ۶۳/۱۱/۱

ستاره‌ای در حال میرایی (مرگ)

ستاره‌ها (زندگی ابدی (جاوید) ندارند. آنها زمانی متولد و زمانی دیگر نابود میشوند. ستارگان بزرگ از زندگی نسبتاً کوتاه در مقیاس کیهانی، دچار این سرنوشت محتوم میشوند که بشکل یک "انفجار سوپرنوا" صورت میگیرد. چنین انفجاری اخیراً در گالاکسی همسایه ما که بنام "ابربزرگ ماژلان" معروف است مشاهده شده است.

ستارگان کوچکتر چون خورشید زندگی بخش، از حیاتی نسبتاً طولانی تری در حدود ده میلیارد سال برخوردار هستند، پیش از اینکه آرام ولی نه کمتر دراماتیک به یک مرده کیهانی تبدیل شوند. اکنون، برای اولین بار رصدخانه اروپایی جنوب (ESO) موفق شده است مراحل پایانی حساس و مهم یک ستاره میرا، به بزرگی خورشید را بدقت مشاهده کند.

هرآنگاه که خورشید، در حدود شاید ۵ میلیارد سال دیگر مواد سوخت هسته‌ای خود را تماماً مصرف کند، ابتدای پیش از نابودی، در شکلی صدمبار بزرگتر از اندازه فعلی بایک روشنائی که دوهزار مرتبه قوی‌تر از روشنائی کنونی است ظاهر خواهد شد. در این حالت خورشید در اصطلاح علمی ستاره شناسی تبدیل به یک "غول قرمز" شده است (البته کره زمین - طبق محاسبات مدلهای کامپیوتری - قبل از این

مرحله از حیات خورشید به صورت یک تنور داغ در آمده است
 اقیانوسها تبخیر شده و زندگی بکلی نابود گشته است) .
 این خورشید سرخ غول آسا در فاصله زمانی بسیار کوتاهی لایه های
 خارجی خود را از دست میدهد ، بطوریکه دست آخر فقط یک هسته
 کوچک شده از آن باقی میماند . این مرحله را ستارشناسان
 " کوتوله سفید " نام گذاری کرده اند . " کوتوله سفید " یک کره
 بسیار متراکم و گرمی است که قطر آن به اندازه قطریک ستاره
 متوسط میباشد . " کوتوله سفید " تدریجا " روبه سردی میگذارد
 و بالاخره با از دست دادن تنمه انرژی خود او هم از نظر هانا پدید
 میگردد .

بو رای بورث *Bo Reipurth* ستاره شناس رصدخانه اروپائی
 که در لاسیلا *Lasilla* در شیلی قرارداد توانسته است برای اولین
 بار چگونگی مرگ یک ستاره را با چهار تلسکوپ مختلف این رصدخانه
 مورد مطالعه قرار دهد .

این ستاره تحت فرمول *OH 231, 844, 2* مشهور است و چهار هزار سال
 نوری (یکسال نوری برابر ۹/۵ بیلیون کیلومتر - یک " ۱ " ، ۲۰ صفر)
 از ما فاصله دارد و در منطقه البروج آسمان جنوبی در داخل یکی از
 شاخه های (بازوهای) راه شیری قرار دارد .

دانشمندان ستاره شناسی از قبل میدانستند که این ستاره امواج
 رادیویی نسبتا " قوی مرکب از مولکولهای اکسیژن - هیدروژن
 (*OH = Hydroxyl*) پخش میکند علاوه بر این از طریق قمرهای مصنوعی
 گروه *IRAS* که دیگر از کار افتاده اند ، تشخیص داده شده بود که این
 ستاره منبع اشعه مادون سرخ (*Infrarot*) میباشد . با کمک تلسکوپ
 یک مترونیمی لاسیلا و با بکار گرفتن یک نوع دوربین عکاسی مجهز
 به تقویت کننده الکترونیکی رای پورشا موفوق ششده است
 که عکسهای از بخش قرمز طیف (اسپکترم) هیدروژن ، ازت ،
 گوگرد بردارد . این عکس حاکی از یک ساختار خارق العاده و درعین

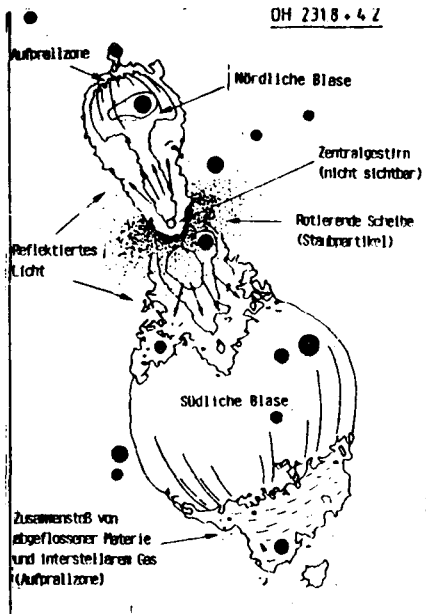
حال بغرنج میباشد. تغییر این عکس که بکمک مشاهدات طیف شناسی (اسپکتروسکوپی) و مادون قرمز، چهار تلسکوپ نامبرده انجام گرفته است دیگرگونی و تغییریک غول قرمز را در پایان حیات فعال خویش نشان میدهد.

جزئیات این مشاهدات ستاره شناسی در شماره مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۸۷ مجله علمی انگلیسی "Nature" شرح داده شده است.

خود ستاره مورد بحث در روی عکس قابل رویت نیست. غباری تیره متشکل از مواد گریزان از خود ستاره دور آنرا پوشانده است. این مواد (که دو حباب در بالا و پائین ستاره ایجاد کرده است) بطور عمودی از سطح ستاره بخارج پرتاب میشوند. بنظر میرسد که ستاره میرابه سرعت جرم خود را از دست میدهد. چون بزرگی حباب غبار جنوبی $\frac{8}{10}$ سال نوری است و سرعت گسترش در کناره های خارجی آن ۱۴۰ متر در ثانیه میباشد، میتوان حدس زد که پروسه پرتاب مواد به خارج حد مقیاس کیهانی - به تازگی شروع شده است. با در نظر گرفتن اطلاعات مشابه از حباب کوچک شمالی میتوان یک زمان تخمین برای این انفجار تعیین کرد.

هرگاه ستاره $O H 231,844,2$ که همانطوریکه گفته شد با خورشید خیلی شبیه است در زمانی در آینده نزدیک بخش بزرگی از جرم خود را بخارج پرت کند، غباری که پیرامون آنرا می پوشانده علت پراکندگی جرمی آن رقیق تر میشود و بالاخره هسته ستاره به مثابه کوتوله سفید با اشعه ماوراء بنفش، با هاله ای در غبار ما بین سیاره ای در اطراف آن ظاهر خواهد شد.

این وضع مدتها ادامه خواهد داشت سپس بعد از اینکه گازهای احاطه کننده هسته در فضای کیهانی پراکنده شد اند کوتوله سفید به عنوان یادگارمانندی از ستاره ای که روزی می درخشید باقی خواهد ماند.



تصاویر

از غول قرمز آتشین فقط یک کوتوله سفید باقی خواهد ماند
 طرح دست راست تحلیلی ترسیمی از عکس کناری را نشان میدهد
 دایره ای از غبار متراکم ستاره را پوشانده است. مواد سازنده
 ستاره بصورت دو حباب جنوبی و شمالی بخارج پرتاب شده اند
 سطح های برخورد (تصادم) در دو انتهای شمالی و جنوبی سطوحی
 هستند که در آنجا قطعات سریعاً " جدا شده از ستاره با آتمسفر
 گازی غبار ما بین ستاره ای با یکدیگر تصادم پیدا میکنند.
 دایره های سیاه رنگ کوچک ستارگان بسیار دور در کجای آن نشان
 میدهند.

ترجمه و تلخیص : دکتر ترقی پورعجم

ایراند اکتاب مسئله‌سی

جاهلین جهلی جهالت شمعینه پروانه دیر
اؤز الی له اؤز اثوین ویران ائدمن دیوانه دیر

معجز

مهرین اولینده "جمهوری اسلامی" نین علامه لری پست اداره‌سینین شعبه‌لرینه دستور صادر ائله دیلر کی ، داها بوندان سورا ایراندان خارجه اؤلکه لسه کتاب گؤندهرمک قدغن دیر . بئله لیک له فارس دیلینده کتاب ، وطن دن اوزاقتا یاشایان ایران لی لار اوچون کیمیا حسابلاناخاق .

هانسی مسئله باعث اولوب جمهوری اسلامی نین بیلجی لری بئله بیسر اؤز عجاز جمهوری لرینه یاراشان ایشه ال آتسین لار . بیرینجی باخیش دا نظره گلیر کی ، اسلامی دولتین باشچی لاری ایسته‌بیر لر مملکتین ایچینده کتاب دا یاغ ، ات ، سیگار ، داوا ، سود ، صابون ، کبریت و چوخلی باشقا شیئی لر کیمی قیت لیغا دوشمه سین و جماعت کتاب آلیب اوخوماقلا هم اؤز بیلگی لرین آرتیرسینلر ، هم ده کتاب اوخوماق زمانی بیر آز" اسلامی دولتین یاراتدیغی وضعیتی حس ائتمه سین لر و یا مثلا اؤز لری دئدیگی کیمی مملکتی غارت ائدیپ ، پولون آمریکا و اروپا بانک لاریندا قویوب و اونون بهره‌سیندهن شاه کئفینده یاشایانلار اقلا کتاب آلداندا مملکت ده رایج اولان "ریال" عوضینه "دلار" ، "مارک" ، "فرانک" و باشقا معتبر پول لار وئرسینلر کی نه اولسون ؟
مثلا بیت المال دولسون .

اما حقيقت ده هامی حتی رحمت ليک کلينی و ملامحمد باقر مجلسی ده بونو بيليرلر کی "دلار"، "ليره"، "مارک" و "فرانک" صاحبلرينين دردی يوخدور کی کتاب اوخوسونلار. اولار ايش باشيندا اولان زمان کی آرادا يثيب اورتادا گزه رديلر، ال لرينه کتاب آلمازديلار، هاردا قالسين ايندی کی کافرستان دا اوتوروب فارس ديلينده کتاب اوخوسونلار. بيرده "جمهوری اسلامی" نه زمان اوغرو لارلا دشمن ایدی کی ايندی ايسته سين بوجور اولاردان انتقام آلسين؟

ايران دا کتاب اوخویان آدام لار اولارديلار کی اوغرو دگیل ديلرو حقيقتی آخترسایدین، او ز آرواد- اوشاق لارينين بوغازيندان کسيب کتاب آلا رديلار، و الحمدالله داها هامی يا ثابت اولوب کی هم شاه رژیمی و هم ده اونون يولداشی "جمهوری اسلامی" رژیمی ائله لاپ بوجور آدام لارلا دشمن ايدیلر، و چالیشيرديلار بولارين نسلين ير اوزوندهن گو تورسونلر.

بالاجا بير باخیش شاه زمانی اعدام اولانلار و عمرلرينين ان بهره و ثره ن چاغ لارين زندان بوجاقلاريندا چورودوب، جوان زندانا گيريب، قوجا اوردان خلاص اولانلار، توکلرين بو دهشتلی دييرماندا آغاردانلار، و يا جمهوری اسلامی زمانی خمینی و اونون مرتجع شيطان شگردلرينين کينه لرین سوندورمک اوچون مين لرحه دوشونن و آچيق فکری جوانلارين تيکه پارچا اولموش جنازه لری ثابت ائده کی کتاب اوخویانلار کيم و بو کتاب اوخویانلارين دشمن لری کيم لر دير. بيرده ايران دا کتابين تيرازی نه قدر دير و ایل ده نئچه عنوان دا کتاب چاپ اولونا بيلير و لاپ چوخو هر بيري نئچه صفحه دير؟ و نه قدر بو کتابلار اوچون کاغذ لازم دير؟ و بو کتابلارين نئچه داناسی خارجه مملکت لرده "جمهوری اسلامی" نين "عدل علی" حکومتی نين ظلموندهن، کافر لسه ره پنهانده اولان مسلمان شيعه لره گوئنده ريلير و بو نئچه "دلار" ارز مصرف ائدير؟ آيا بو ارزين هامیسی هر آی کافر اسلحه دلال لارينا و ثريلن بوغ يیغی نين يوزده نئچه سی اولا بيلهر؟

بير حکومت کی اونون رسمی نماينده سی وحيد گرجی، مسئول ارگانلاردا اولان لارين امری ايله "نئو نازی" و "فاشيست" دسته لرینين تبليغاتی کتابلار ی نين مخارجين ورير، البته کی گرهک او ز مملکتينين اهالی سينين بيلگی يولون باغلاسين. چون هر نه اولسا قويون قوزونون اياغين باسماز.

آمریکادا ، آلمان دا ، انگلیس ده ، فرانسه ده اولان دارغاشاگردلرله ایران دا جماعتی جانا گتیرهن مرتجع لر حقیقته باخسان بیر امجک دهن سود امیب لر ، و اونا گو رمدیر کی ، شاه زمانی همین اولکهلرده اشرف پهلوی نین هر وئی— چمدانین آزاد بوراخیرلار و "جمهوری اسلامی" دوروده خمینی نین اوغلو احمدین آروادینین قارداشی و " امام موسی صدر "ین باجیسی اوغلو صادق طباطبایی کیمی " مریم " ین تریاک کیسه سینه مزاحم اولمورلار .

مهرده کتاب قدغن اولور و نئچه ایل اوندان قاباق کتابخانالار خمینی نی— مستقیم امری ایله اولدانیرو بیر آی مهر قدغن لیک امریندهن سورا ، آبان آیین دا اوتانمازیانا " بین المللی کتاب سرگی سی " اعلان اولونور .

" مرگد بر آمریکا " شعاری ایله جماعتی توغلایان ، بوگون ایراندا هر بیر زادی "دلار" مقابلینده نوبت سیز وئریر . دئمک " آمریکا " پیس ، اما " آمریکا سکه سی " یاخچی دیر . بونلارا دئیهن یوخدور کی جماعتی قورخودا ساخلامساق اوچون ناحق یئره " زهرا چراغی " کیمی زینب باجیلارینا وئرلهن رشوه یسه نئچه مین تون کاغذ آلماق اولار ؟

بو حرمتلی جمهوری اسلامی نین باشچی سیندان بیر سوأل ائله مک له بو مطلبه خاتمه ویریره م: تازا چاپ اولان کتابلارین گو نده ریلمه سی قدغن دیر ، اما تبریز ملی کتابخاناسی نین ، اصفهان ادبیات دانشکده سی نین ، تهرانین ملی کتاب خانه سی نین ، مجلس شورای ملی نین نادر خطی کتابلارینین ایران دان چیخاریلما سی و ساتیلیب پولو رفسنجانی کیمی دوزلو آدامین جیبینه دولماسی قدغن دگیل ؟

الف - ت

دوستان و هموطنان عزیز

اوایل سال ۱۹۸۶ به عنوان یکی از اعضای مؤسسان "آزادی" باشما تماس برقرار کرده بودم تا با همکاری و پشتیبانی شما نشریه‌ای مستقل، آزاد و دمکراتیک انتشار دهیم. کوشش مسابعلت مشکلاتی که از آن آگاهیده‌ام ناکامی انجامیده ولی ضرورت انتشار چنین نشریه‌یی هنوز بشدت احساس می‌شود.

اخیرا مطلع شده‌ام که عده‌ای از روشنفکران ایران‌دوست و آزاداندیش قصد انتشار چنین نشریه‌یی را دارند و برای اینکه بر مشکلات مالی غلبه کنند پیشنهاد ایجاد شرکت تعاونی، کرده‌اند.

این دوستان درباره خلعت و محتوای این نشریه اعلام کرده‌اند:

"مراد نشریه‌ای است که فارغ از بستگی‌های سازمانی و عقیدتی، نیاز همگان را به دریا اخبار معتبر و بحث‌آزاد مسائل و مشکلات سیاسی و اجتماعی ایران و ایرانیان پاسخ دهد."

من بسهم خود از همت و ابتکار این دوستان پشتیبانی می‌کنم و با وجود مشکلات مالی و نیاز به تأمین مخارج روزمره زندگی‌ام، وعده داده‌ام که یک سهم خریداری کنم.

به همدی دوستان و هموطنان ایران‌دوست و آزاداندیش توصیه می‌کنم که با خریدن سهام و بسا

همکاری دلسوزانه خود، از انتشار بهیگیر چنین نشریه‌ای حمایت بعمل آورند.

به پیوست اطلاعاتی "هیئت موسس شرکت تعاونی" و بنیادگذاران آنرا جهت اطلاع شما ارسال می‌دارم تا مستقیما با خودشان در تماس باشید.

با درودهای رفیقانه - حسن ماسالی

د موت ما برای تشکیل شرکت تعاونی انتشار يك نشریه مستقل در خارج از کشور، تاکنون با استقبال جمعی از دوستان و آشنایان روبرو شده است. تا تاریخ نشراین اطلاعیه، مجموعاً ۶۵ نفر خرید سهام شرکت را تصدیق کرده‌اند که مبلغی نزدیک ۱۷۰ هزار پوند (۱۶۶ هزار دلار) را تأمین می‌کند. این رقم گرچه تنها يك سوم حد تصاب مورد نظر است، ولی در حد خود چشمگیر و قابل توجه است. در شرایط حاکم بر جامعه ایرانی خارج از کشور، این که ۱۶ نفر بتوانند با مایه گذاشتن مادی و بدون چشمداشت های شخصی یا گروهی، حول طرح مشترک انتشار نشریه‌ای مستقل همکاری کنند، بسیار ارزنده است، بخصوص که در بین تعهدات رسیده، نام کسانی دیده می‌شود که از حداقل امکانات شخصی برخوردار نیستند و خود از طریق کمکهای دولتی گذران می‌کنند. از سوی دیگر، تعطیلات تابستانی و کیفیت محدود بخش دوستانه، باعث شده که بسیاری از علاقمندان در این فاصله در جریان امر قرار نگیرند و یا نتوانند در مهلت تعیین شده آنها دگی خود را برای عضویت در شرکت اعلام دارند. از این رو در پاسخ به پیشنهاد برخی از دوستان، تصمیم گرفته شد که مهلت تعیین شده برای بازگرداندن رقم های عضویت تا آخر ماه اکتبر (۱۹ آبان) تمدید شود.

علاوه بر این، با توجه به این که بسیاری از دوستان و علاقمندان این طرح با مشکلات مالی دست به گریبان هستند و بدین دلیل نتوانستند تعهد خرید سهم بکنند، برای حل نسبی این مشکل، موارد زیر پیشنهاد می‌شود:

- ۱- آن‌که هاز دوستان که از امکانات مالی بهتری برخوردار هستند در تعهد خرید سهم به حداقل اکتفا نکنند. انتشار منظم يك نشریه کاربر خرد می‌است، و تعیین حداقل ۱۵۰ پوند (۲۵۰ دلار) در واقع برای آن بوده که به علاقمندانی که دچار مشکلات مالی هستند فشار زیادی وارد نشود. از این رو انتظار آن است که دوستانی که امکانات مالی بهتری دارند به این حداقل اکتفا نکنند و مبلغ بیشتری برای سهولت بپردازند. برای این منظور در فرم تعهد جای خالی پیش بینی شده است. (تاکنون تنها، يك نفر بیش از حداقل تعیین شده تعهد سرمایه گذاری کرده است.)
 - ۲- دوستانی که می‌خواهند تعهد خرید سهم بکنند ولی به علت مشکلات شدید مالی قادر به پرداخت آن در يك نوبت نیستند، می‌توانند در سه نوبت مبلغ سهم را بپردازند. یعنی يك سوم در آغاز، يك سوم پس از سه ماه و يك سوم آخر پس از شش ماه. (تأکید می‌کنیم که چون شروع کار نیاز به سرمایه اولیه متناسبی خواهد داشت، این امکان پرداخت تدریجی سهم مخصوص کسانی خواهد بود که به هیچ رو توان پرداخت مبلغ کامل را در آغاز ندارند.)
 - ۳- دوستانی اظهار علاقه کرده‌اند که در ویاچند نفر مشترکاً يك سهم را تصدیق کنند. این امر البته از نظر ما ممنوع نخواهد داشت. تنها باید توجه کرد که به مقتضای اساسنامه شرکت، برای صاحبان مشترک يك سهم تنها يك رای منظور خواهد شد.
 - ۴- دوستانی که به هیچ عنوان نمی‌توانند با خرید سهام به یکی از صورت های بالا با ما همراه شوند و در همین حال از طرح و هدف های آن پشتیبانی می‌کنند، دست کم می‌توانند با تصدیق خرید یا اشتراك نشریه یا کمک های دیگر حمایت خود را اعلام کنند. از این رو از هرگونه ابراز حمایت، به صورت تصدیق خرید سهم اشتراك، ویزاینها یا استقبال می‌کنیم.
- امید داریم که همه دوستان و علاقمندانی که تاکنون نتوانستند به دعوت ما پاسخ مثبت دهند از این فرصت بهره بگیرند و سایر دوستان خود را نیز به شرکت در این امر تشویق کنند.
- با تشکر صمیمانه از همه دوستانی که تاکنون با تصدیق خرید سهم یا ابراز حمایت، ما را در این راه تشویق کرده‌اند و به امید موفقیت در این طرح تعاونی اجتناباً.

هیئت موسس شرکت تعاونی

نشانی موقت ما: BM-Essy, London WC1N 3XX

ENGLAND

اساسنامه موقت شرکت تعاونی ...

الف: کلیات

- ۱- شرکت به منظور فعالیتهای مطبوعاتی و فرهنگی برای ایرانیان و با درباره ایران تشکیل میشود.
- ۲- این شرکت غیرانتفاعی است، و سهامداران آن جز استفاده از تخفیف مخصوص نشریات شرکت، حق بهره برداری از آن را ندارند.
- ۳- سرمایه شرکت نامحدود است.
- ۴- محل شرکت در بریتانیاست و در صورت لزوم در این کشور به ثبت خواهد رسید.

ب: عضویت

- ۵- شرط لازم برای عضویت شرکت، پذیرش اهداف و اساسنامه شرکت و پرداخت حداقل معادل ۲۵۰ دلار (آمریکا) است.
- ۶- پذیرش هر عضو جدید، و با انتقال سهام به یک عضو جدید، موکول به تصویب هیأت مدیره شرکت است.
- ۷- اعضای شرکت، صرفنظر از مبلغ پرداختیشان، دارای حق رأی مساویند.

ج: هیأت مدیره

- ۸- هیأت مدیره شرکت مرکب از هشت نفر است که با رأی مساوی اعضاء انتخاب می شوند.
- ۹- اعضاء هیأت مدیره باید مقیم بریتانیا باشند یا امکان سفر مداوم (با هزینه شخصی) به این کشور را داشته باشند.
- ۱۰- مدت مأموریت هر عضو انتخابی هیأت مدیره دو سال است که به تناوب، هر سال نیمی از آنان تجدید انتخاب می شوند.
- ۱۱- خدمات اعضای هیأت مدیره افتخاری است و هر عضو هیأت مدیره دست کم هفته ای هشت ساعت برای شرکت، بلاعوض، کار خواهد کرد.
- ۱۲- هیأت مدیره، قائم مقام اعضاء شرکت در اداره آن است و مجاز خواهد بود تا به استثنای تغییر مواد اساسنامه، درباره امور شرکت هر تصمیمی را بگیرد.
- ۱۳- هیأت مؤسس، اولین هیأت مدیره خواهد بود که در پایان سال اول سه نفر از آنان، به قید قرعه، کنار میروند و در پایان سال دوم ۴ نفر دیگر (در پایان سال اول، به جای سه نفر مستعفی، چهار نفر انتخاب خواهند شد).
- ۱۴- هیأت مدیره موظف است همه ساله، دو ماه قبل از موعد انتخابات، تدارک رأی گیری اعضای جدید هیأت مدیره را بدهد. انتخاب مجدد اعضای مستعفی بلامانع است.

دوست عزیز،

در پراکندگی شدید سیاسی و اجتماعی ایرانیان خارج از کشور، بی گمان شما نیز جای خالی نشریه ای مستقل و آزاد را حس کرده اید. مراد نشریه ای است که فارغ از بستگی های سازمانی و عقیدتی، نیاز همگان را به دریافت اخبار معتبر و بحث آزاد مسائل و مشکلات سیاسی و اجتماعی ایران و ایرانیان پاسخ دهد. ما در پی جلب همکاری شما برای به راه انداختن چنین نشریه ای هستیم و امیدواریم به کمک یکدیگر آنرا به فضایی سالم برای گزارش رویدادهای مهم، و گفتگو و معرفی و شناخت اندیشه ها و خواسته های همه ایرانیان بدل کنیم.

لازمه گزینش اصولی گرایش با مجموعه ای از گرایشهای سیاسی و اجتماعی، اطلاع از مواضع و عملکرد اجزای تشکیل دهنده آنها و شناخت واقعیت ها و رویدادهای جامعه است. رسالت اصلی این نشریه فراهم آوردن زمینه چنین گزینشی برای عموم ایرانیان خارج از کشور است. پیداست که همه آنها که انتخاب خود را کرده اند نیز خواهند توانست از مطالعه و شناخت تحولات جامعه و نظرات و مواضع تحریف نشده رقیبان و مخالفان با متحدان بالقوه خود بهره گیرند و راه و رسم مراد و فعالیت دموکراتیک را در این عرصه بیش از پیش تجربه کنند. پابندی بی قید و شرط به موازین عام دموکراتیک و بیابانه حقوق بشر تنها وجه مشترک تمامی گردانندگان نشریه است و اهمیت و ارزش ماهوی اخبار و نظرات تنها ملاک گزینش مطالب آن خواهد بود. راهنمای ما در انعکاس بک خبر یا نظر، نه تعلق آن به گرایشهای سیاسی و عقیدتی خاصی خواهد بود، نه ملاحظه عوارض ثانوی احتمالی آن برای نشریه، و با این یا آن گروه و شخصیت سیاسی. بدیهی است که از چنین دیدگاهی، رعایت سایر موازین متعارف اخلاقی و حرفه ای و خاصه اجتناب از تحریف اخبار و نظرات نیز ضرورت می یابد.

در حالت مطلوب و صرفنظر از محدودیت های عملی و فنی غیر قابل پیش بینی، هدف ما این است که نشریه رویدادها و تحولات ایران، گزارش از درون ایران، طرح و بحث چند جانبه مسائل عمده جامعه، گزارش مسائل بخشهای مختلف جامعه ایرانیان خارج از کشور، مصاحبه با شخصیتهای سیاسی و فرهنگی، و معرفی و نقد رویدادهای فرهنگی را در برگیرد.

تجربه سالهای اخیر نشان میدهد که با وجود مشکلات و هزینه های سنگین طبع و نشر و بخش در خارج از کشور، نداوم منظم نشریات مستقل (و حتی غیرمستقل) به آسانی میسر نیست، چه رسد به بقای نشریه ای که در جوی آکنده از تصرف و خصومت، همه ایرانیان را مخاطب قرار دهد و صراحتاً از سمت گیری خاصی سیاسی خودداری ورزد. اصولی ترین، و شاید مؤثرترین، راهی که برای چیرگی بر موانع گوناگون به نظر می رسد این است که بار چنین کاری از دوش عده ای معدود، یعنی گردانندگان مستقیم نشریه، برداشته و در میان همه کسانی تقسیم شود که ضرورت و الزامات چنین هدفی را پذیرفته اند.

ما آماده ایم تا بخش عمده ای از بار را بردوش بگیریم، ولی تنها در صورتی دست بکار خواهیم شد که دست کم از باری و همراهی شمارمعی از دوستان مطمئن شویم. در اوضاع فعلی و با امکانات موجود راهی مناسب تر از

این برای تحقق هدف مشترکمان نیافه ایم. در طرح ضمیمه، چارچوبی را برای چگونگی پیشبرد این همکاری در قالب یک شرکت تعاونی ترسیم کرده ایم. از شما دعوت می‌کنیم که در این راه که بی شک پرفراز و نشیب هم خواهد بود با ما همگام شوید.

با هم قدم به میدان بگذاریم و سرمایه اولیه یک شرکت تعاونی را فراهم کنیم. این شرکت، تعاونی است، یعنی همه با حقوق مساوی در آن سهیمند. غیرانتفاعی است، یعنی کسی انتظار سودی از آن ندارد. هیأت مدیره آن انتخابی است، یعنی اعضای شرکت میتوانند هر سال حق خود را در انتخاب هیأت مدیره اعمال کنند. پذیرش اعضای جدید همواره با هیأت مدیره است، یعنی هیأت مدیره می‌تواند، و در واقع باید، مانع از آن شود که افراد سازمانها یا گروههای سیاسی از طریق خرید سهام کنترل آن را به دست بگیرند. سرمایه شرکت نامحدود است، یعنی نمیتوانیم از پیش درجه استقبال شما و سایر علاقمندان را پیش بینی کنیم و یا دامنه فعالیت آن را محدود کنیم. ما امیدواریم که دست کم ۲۰۰ نفر به این دعوت پاسخ مثبت دهند و به این ترتیب سرمایه اولیه ای برابر با ۳۰ هزار باند (۵۰ هزار دلار) فراهم آید. با این سرمایه هدف ما این است که نشریه ای دو هفته‌گی به راه اندازیم. در صورت استقبال کمتر، نشریه ممکن است به ماهانه بدل شود، و اگر استقبال بیشتر شود، طرح یک نشریه هفته‌گی را به اجراء در خواهیم آورد. در هر صورت این میزان استقبال شماست که تعیین کنند طرح نهایی خواهد بود.

طبق اساسنامه، سهامداران شرکت نمی‌توانند انتظار سودی از سرمایه گذاری خود داشته باشند، اما می‌توانند از تخفیف مخصوصی در آيونمان نشریه استفاده کنند، که معادل ۴۰ درصد برای نشریه ماهانه، ۳۰ درصد برای نشریه دو هفته‌گی و ۲۰ درصد برای نشریه هفته‌گی خواهد بود.

هیأت مؤسس شرکت (و اولین هیأت مدیره آن) هفت نفرند که اسامی آنها در زیر می‌آید. این هیأت خود معادل ۱۰۵۰ باند (۱۷۵۰ دلار) تعهد کرده است. اگر شما نیز با ما همراهید، لطفاً فرم ضمیمه را پر کنید و به ما برگردانید. بعد متن این اسناد را بین دوستان خود - آنها که خواستار تحقق چنین هدف و طرحی هستند - بخش کنید. در فرم تعهد، نام یک معرف لازم است. طبعاً شما نیازی به پر کردن این بخش نخواهید داشت، اما در صورت بخش فرم بین دوستانان، لطفاً این بخش را برای آنان پر کنید. ما از پذیرش عضویت متقاضیانی که برای ما شناخته نباشند، یا معرف شناخته شده ای نداشته باشند، معذوریم. تأکید می‌کنیم که هیچ کدام از این اسناد در سطح عام قابل بخش نیست، و فقط از طریق مخاطبان این دعوت نامه می‌تواند توزیع شود.

برای پیشبرد منظم امور، مراحل مختلف کار به شرح زیر زمان بندی شده است:

نیمه دوم ژوئیه

تا اواسط اوت

آخر اوت

۱۵ سپتامبر

توزیع اسناد از طرف ما

توزیع اسناد از طرف شما و سایر دوستان

آخرین مهلت برای دریافت تعهد نامه

اعلام نتیجه

برای نام نشریه، «ایران‌شهر»، «ایرانیان» و «آینه» پیشنهاد شده است که هر یک دلایل خاص خود را دارد. از سویی، نظر به سابقه و اصول کلی «ایران‌شهر»، در هر دو دوره ای که در سالهای اخیر منتشر شده، و این که دو تن از ما (آشوری در دوره اول و باقرزاده در دوره های اول و دوم) با آن ارتباط داشته اند، نام «ایران‌شهر» پیشنهاد شده است. از سوی دیگر، از آنجا که این نشریه در فضایی دیگر، و با طرحی نو برپا می شود، نامهای «ایرانیان» و «آینه» برای آن در نظر گرفته شده است. در فرم تعهد، نامهای مزبور برای تصمیم گیری نهایی به رأی کلیه اعضاء گذاشته شده است. اگر پیشنهادها و نظرهای دیگری هم دارید، لطفاً در پایین فرم مرقوم فرمایید و به هیأت مؤسس اجازه دهید که، با توجه به نظرهای سایر اعضاء، درباره آن تصمیم بگیرد.

با درودهای گرم،

هیأت مؤسس شرکت تعاونی.

(فرهاد آشوری، احمد ابراهیمی، شاهین اعتماد، غلامحسین باقرزاده، احمد فریور، سیما مومن، کسری ناجی)

۲۴ تیر ۱۳۹۶

(۱۵ ژوئیه ۱۹۸۷)

چاله و چاه

در زبان فارسی ضرب المثل‌های پر معنی و زیبا بسیارند. اما تا آدم بچه است و جوان است و کم تجربه، آنطور که باید و شاید سرازمعنی و مفهوم درست آنها در نمی‌آورد.

برای مثال، خودبنده. تا همین چند سال پیش معنی "ما رگزیسده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد" را نمی‌دانستم. خدا پدر کلانتری محل را بیا مرز دکه سردعوای با صاحب خانه که می‌خواست یا اجاره خانه را اضافه کند یا خانه را تحویل بگیرد، مسئله را با باطوم خوب جاسا انداخت. هنوز که هنوز است تا پاسانی را می‌بینم تنم می‌لرزد.

یا دیگر ضرب المثل‌ها. مثل "شتر دزدی که دولا دولا نمی‌شود." یا "هر کسی خربزه خورد باید پای لرش هم بنشیند" و... یا قدر روز عافیت را دانستن و از این قبیل. خواه ناخواه، خودزندگی معنای درست این "ادبیات خلقی!" را شیر فهم آدم خواهد کرد. فقط

یک چشم بینا و گوش شنوا لازم دارد.

می‌گویند: فلانی که موهایش را در آسیاب سفیدنکرده، خاله جان من هم از این فلانی‌ها بود. با چهره چروکیده و موهای سفیدکم پشتش می‌نشست زیر کرسی. از پشت عینک ته‌استکانی‌اش مـا را می‌پائید که چطور در جنب و جوش و تقلا هستیم. حرص بیرون کردن آن (شازده) را می‌خوریم و در غم و حسرت آمدن این (آقا زاده) زرد می‌شویم.

یادش بخیر، شبی که برای اولین بار تمثال (آقا) را دید. سـری جنابند و گفت: "خواهر زاده بیا! مراقب باشی از چاله در نیائی و توی چاه نیفتی. چشم از این ریخت و قیافه و این ریش و ابروهای هشتاد و هشت، آب نمی‌خورد. از صاحب چنین چشمهای کین تـسوزی آدم دلسوز که آب به آسیاب مردم بریزد در نمی‌آید!"

آن شب که به تیریش قبا‌ی ما برخورد و اخمش کردیم ولی، دیری نیائید که مفهوم واقعی از چاله به چاه را فهمیدم. منظور همان اتفاق کوچکی است که برای همه شما هم افتاده و بقول معروف صابونش به تن شما هم خورده است.

از همه این "آسمان و ریسمان بافتن‌ها" مقصودم گریزی به کربلا زدن است. بلی، آن ماه دوم زمستان، که برای همه ما خاطره‌انگیز و پیرارج و قیمت است.

در ماه دوم زمستان هوا از ماه اول و ماه سوم آن، سردتر و سـوزش گزنده‌تر می‌شود. در نتیجه، احتیاج ما جماعت دست به دهان و چشم به سرب‌چیه چیزهایی مثل ذغال و نفت و لباس گرم و غذای گرم و دروپیکر محکم و... بیشتر می‌شود. نداشتن این ما یحتاج و درپی آنها دویدن و سـرخوردن و سـرخوردن (باید خاطر نشان کنم که در وطن ما زنجیرها را از کتف‌ها می‌گذرانند و در بازار پیدا نمی‌شود). و یخ‌زدن به دلیل نداشتن مایع ضد یخ (باید یادآوری نمایم که در وطن ما، استفاده از مایع ضد یخ هشتاد و سه حد شرعی دارد و صرف نمی‌کند) خودشان ایـجاد

خاطره های دلپذیر میکنند .

زمستان آنسال اینجانب را از کار بیکار کرده بودند . یعنی زیرپایم را جارو کردند و پاک ، پاکسازی شدم . در بدرپی کنار می گشتم . اول زمستان لباسهائی را که توی صندوق وزیر لحاف و تشک و پشت پرده قایم کرده بودیم ، دوباره پوشیدیم . البته اینبار ما کمتر لباس پوشیدیم . چون ما درم با همکاری خاله‌ام بعضی از لباسهائیمان را که وصله کمتری داشتند و سرآستین هاشان کمتر خورده شده و یقه هاشان نخ نمانده بود . برده بودند به کاسه بشقابی محل داده و در عوض پول گرفته بودند . پول را داده بودند به منیر خانم خیاط محل . خواهش کرده بودند که برای دختر کوچولوهای خانه امان ، "روسی اسلامی" ، بدوزد تا ایشان به مدرسه بروند و با سواد بشوند .

الغرض ، بعد از اینکه لباس پوشیدم و پاشنه کفشهایم را ورکشیدم . زین کردم برای یافتن کار . با در نظر گرفتن شرایط روز ، آروزی مثل سنگ پای قزوین و پاهائی ماننند پاهای امیر ارسلان نامدار داشتم . در یکی از روزهای سرد همین ماه وسط زمستان بود که صبح زود راه افتادم . بیشتر از همیشه می ترسیدم و می لرزیدم . چرا که صبحانه نخورده بودم و هوا هم سرد بود و لباسهای گرمتر هم که سر بچه ها بود ، رفته بودند مدرسه ، با سواد بشوند .

گفته اند : عقل مردم به چشمشان است . زیادی راه نگفته اند خود من همیشه در در همین راه داشته ام . نمی دانم چطور شد که باز (بُز) آوردم و راهم از جلوی یکی از این کمیته های انقلاب اسلامی افتاد .

بخيال خودم سياست بكارشان کرده و عینک را برداشته بودم با احتیاط می گذشتم . برای اینکه : این عینک بی پروا یمن سبیل استالینی و این کله طاس بسیاری از مردم را به اشتباه

می‌اندازد و خیال می‌کنند علی آباد هم شهری است !
در لحظاتی که تصور میکردم از منطقه مین گذاری و خطرناک عبور
کرده‌ام و عینک را به جای خودش برگردانده بودم، ناگهان بلانازل
شود.

یک بزادرگردن کلفت صدایم زد. تا آمدم سلام کنم چندبسرادر
دیگرهم آمدند و یکی سرشاخ شد. یکی کنده‌ام را کشید. دیگری فتیله
پیچ کرد و دیگری کا راته‌ای به کارم کرد و... کشان کشان بردند
داخل آنجا که برای خشنودی خاطر شما اسمش رانمی‌آورم.

هرچه تلاش کردم بگویم که احتیاج به اینهمه فنون پیشرفته جهت
جلب بنده نیست نتوانستم. چشمتان روزبندنبیند! یکی از برادرها
فریادکرد: خودشه پدرسگ! دیگری گفت: آره بنظر منم آشنا
می‌آد، خودشه پدرسگ!

سومی که با آفتاب از مستراح بیرون آمده بود. به دوآمدورفت
زیردوخم بنده وگفت: پس ترتیبش را بدید پدرسگ را! چهارمی
که روی کله طاس بنده چنگ انداخته بود که دسته موئی جهت دستگیره
بیا بدنره زد: بیاندا زیدش توی هتل پدرسگ کچل را!

از شما چه پنهان تا اندرون خودهتل که قفس دو در دوئی بود از
نبشی و میلگرد. نتوانستم اعتراض کنم. اما دررا که خواستند ببینند
بخودآمدم وگفتم: برادر چرا فحش پدرمی‌دهید؟ آخه درست نیست!
همان اولی گفت: باشد، از این به بعد فحش ما در بهت می‌دیم!
وداد زد: برو تو ما درسگ! در را بستند و رفتند.

تا فردا صبح سروصدای بکبر و ببند و آذان و قرائت قران نگذاشت
چرتی بزنم. یکی دوبار از میان میله‌ها نگاه کردم. کاروکا سبی خوبی
داشتند. دم به ساعت آدسهای فتیله پیچ شده را می‌آوردند. یکبار دختر
چهارده پانزده ساله‌ای را از موهای بلند و سیاهش گرفته بودند
و می‌کشیدند. ههانش پر خون و زیر چشمش کبود بود. هرچه دقت کردم که
این دخترک معصوم را عوضی جای چه کسی گرفته اند سردرنیآوردم.

القمه .صبح زودبندہ را بردندہ حیاط و آنا برای بازجوئی .
برادر جوانی کہ ریش کرکی سبز کردہ بود . روبروی من نشست و کاغذ
وقلم برداشت و شروع کرد .

پرسید اسمت چیست ؟ گفتم : اکبر میرزائی معروف بہ اکبر غصہ دار
گفت : غلط کردی پدرسگ . اسم تورا تقی زادہ ، معروف بہ رضا
چریکہ !

گفتم : خودتان رانا راحت نکنید ، ہرطور میل شماست !
دل نمی خواست با سروریش سفید شدہ از این پسر بچہ لوس چک و لگد
بخورم . مؤدب و دست بسینہ نشسته بودم . پرسید : خانہ ات کجاست ؟
گفتم .

گفت : غلط کردی مادرسگ ! تو در خانہ تیمی زندگی می کنی !
تصدیق کردم و توضیح دادم کہ : اینجانب با چہار بچہ و یک مادر پیر
و همسر و خالہ جانم تعدادمان برابر یک تیم والیبال است با ذخیرہ ہا
کہ ہمہ در یک اطاق زندگی می کنیم !
گفت : مزہ بریز پدرسگ ! ما ہمہ چیز را می دانیم ! مسئول حوزہ ت
ہمہ چیز گفتم !

گفتم : الحمد للہ ! پس دیگر احتیاجی بہ سئوال و جواب نیست !
عصبانی شد . یا ادایش را در آورد . قصد هجوم کرد کہ برادر پهلوسو
دستی جلویش را گرفت و گفت : حالا وقتش نیست !
پرسید : شغلت چیست ؟

گفتم : بعد از دہہ پانزدہ شغل این چند سالہ بعد از انقلاب ، بیکارم .
ہمہ کارہ و ہیچ کارہ !

گفت : غلط کردی ما رعینکی ! تو رہبرا عتصابیون کار خانہ حاج آقا
اسماعیلی ہستی ! از قیافہ ات معلومہ !

بالحن پدرانہ ای گفتم : حیفاست جوانی مثل شما خونش را کثیف
کند و چہرہ نازنین و نورانی خودش را خراب کند . وللہ من تا شما
را دیدم یاد شما یلہای توی تکیہ ہا افتادم ، بسیار شہادت دارید !

بدش نیامد، پرسید: کدام شمایل؟

گفتم: ابوذر غفاری!

گفت: غلط کردی پدرسگ! توی کافر مگر ابوذر را می‌شناسی، او اصلاً شمایل ندارد!

و پرسید: چند سال است کمونیست شده‌ای بیچاره؟

گفتم: آقا چه کمونیستی؟ چه رهبری؟

گفت: آقا خودتی مرتیکه! ما تو را می‌شناسیم، حالا پرونده‌ات را -

می‌آرند! از قیافه‌ات هم معلومه ملحدی خدا! بگو ببینم برای

نوزده بهمن چه برنامه‌ای دارید؟

گفتم: نوزده بهمن را نمی‌دانم. اما برای پانزده بهمن که صاحبخانه

می‌آید، می‌خواستیم جیم شویم منزل خاله بچه‌ها!

برادر پهلودستی گفت: آی زکی!

بازجوی جوان وبا استعداد بلافاصله گفت: ستوان یکی! خدا

یکسی! یاریکی رهبریکی! و هر دوز دند زیر خنده. منم خنده‌ام -

گرفت. البته به حال و روز خودمان.

چه درد سرتان بدهم. باز جوهمین طور ادا مه داد تا وقتیکه احضارش

کردند و دست از سر من برداشت. برادر جوان دیگری که در اطاق قبالت

پاسداری از من گماشته شده بود ظاهرًا "با تشخیص بی خطر بودم

با خیال راحت مجله جدولی از کثودر آورد و مشغول شد. تا اینکه

باز جوویک برادر که سنی از او گذشته و ریش پر پشت جوگند می‌داشت

وارد شدند، گویا در ادا مه صحبت بین راهشان بود که جوانک مرا

نشان داد و گفت:

این‌هاش حاجی جون (عین تابلو میمونه)!

پاسدار با تجربه مرا برانداز کرد و با خنده گفت: آره بابا، این‌که

مادر زاد کمونیسته!

ش بعد دستش را به ریش نرم بازجوی من کشید و از لای دکمه‌ها روی سینه‌اش

گذاشته و گفت:

- زیادجوش نیارچه (مگه هرکی سبیل داره بابای منه؟
من خوشحال شدم وگفتم: آی خدا پدرت روبیا مرزه، همینوبگو! طرف ترش کرد وگفت: بیا مرزه یانیا مرزه بتومربوط نیست! برادری که جدول حل میکرد پرسید: مخترع تلفن کیه؟ هشت حرفه بازجوبلافاصله گفت: شیخ فضل الله نوری!
من اشتباه کردم وگفتم: نه برادر! گراهام بل!
بازجو خشمگین فریاد زد که: ای اجنبی پرست وطن پرست!
بتوجه مربوطه! چرا تو کار اسلام دخالت میکنی و.....
بعد از چند بار رفت و آمد و تلفن کردن به اینجا و آنجا به من گفست:
- شانس آوردی بینوا، اوین شلوغه، باید چند روزی تونوبست
بخوابی!

گفتم: عیبی نداره، به نوبت خوابیدن عادت کرده ایم! می خواستم پیشنهاد کوپنی کردن اوین را بکنم که پاسدار جدولی پرسید: کاشف امریکا کیسه؟

من ساکت ماندم. بازجو مرانگاه کرد و اشاره کرد که جواب بده! چه بگویم، چه نگویم که تجربه به فریادم رسید. گفتم: حضرت آیت الله کاشف القطاء

بازجو گفت: خیلی بانمکی، به درد خیار شور میخوری! وقتی نتوانی پات رواره کردن دادن به دست آدم می شی!
بالاخره، بعد از چند روز تحقیقات محلی و وساطت و ضمانت چند نفر از کسبه محل که بابت خواروباروپول دستی و... از من طلبکار بودند ویراساس مثال: "طلبکار سلامتی بدهکارش را می خواهد"، با گرفتن تعهد آزادم کردند.

در راه خانه، سرکوجه. از پنجره بالاخانه. آتقی صدایم کرد. رفتم بالا. اصرار کرد. نشستم و ماجرا را تعریف کردم.

گفت: شب دراز است و قلندر بیدار!
پرسیدم: از کارخانه شما چه خبر؟ اوضاع چطور است؟

گفت : وضع بهتر شده ؛ با بچه ها قرار گذاشته ایم از نوزده بهمن
اعتصاب را شروع کنیم ؛ همه با هم ؛ بعد رفت از زیر جاسازی
دستشویی یک بطری ضدیخ آورد و استکانها را پر کرد .
استکان خودش را بلند کرد و گفت : به سلامتی بچه های سیاه کل ؛
من هم استکان کمربا ریک معروف به شستی را بلند کردم و گفتم :
- به سلامتی آینده ؛

اسفند ۱۳۶۳ فریدون احمد

